

«بسم نام خالق آرامش»

نام کتاب: بیخ التشریح در روزگار خلفاء راشدین

نام نویسنده: معطف حسینی طباطبائی

تعداد صفحات: ۹۰ صفحه

تاریخ انتشار: در سال ۱۳۷۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بين النهرين



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بين التهرين در روزگار خلفای راشدين

اثر:

مصطفى حسيني طباطبائي

ایران/تهران
رمضان ۱۴۱۹



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام کتاب: بین النهرین در روزگار خلفای راشدین

تألیف و تحقیق: مُصطَفیٰ حُسینی طباطبائی

نوبت چاپ: اوّل / دی ماه ۱۳۷۷ هـ.ش. / رمضان ۱۴۱۹ هـ.ق.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	فهرست مندرجات
۲ تا ۴	پیشگفتار
۵ تا ۷	بین النهرین در آستانه فتح اسلامی
۷ تا ۱۰	فتوحات مسلمین در بین النهرین
۱۰ تا ۱۹	برخورد مسلمانان با مردم بین النهرین
۱۹ تا ۲۳	شهرسازی در بین النهرین
۲۳ تا ۲۶	چهره عدالت در بین النهرین
۲۷ تا ۳۰	انتشار قرآن کریم در بین النهرین
۳۱ تا ۳۸	دولت فرخنده علوی در بین النهرین
۳۸ تا ۴۴	جنگ در بین النهرین
۴۵ تا ۴۹	کوفه ، پایگاه حکومت علوی
۴۹ تا ۵۴	ستیز امیر مؤمنان با غلاة
۵۵ تا ۶۲	حرکت از کوفه به سوی صفین
۶۳ تا ۷۷	جنگ صفین و فتنه خوارج
۷۷ تا ۸۱	شهادت علی در کوفه
۸۱ تا ۸۴	میراث خلفای راشدین در بین النهرین
۸۴ تا ۸۶	مآخذ کتاب



پیشگفتار

بین‌النهرین منطقه‌ای در آسیای غربی است که میان دو رود دجله و فرات و در امتداد آن دو قرار گرفته و پس از اسکندر مقدونی Alexander برای نخستین بار از سوی مورخان یونانی، به نام مزوپوتامیا Mesopotamia به معنای «میان دو رود» خوانده شده است. این ناحیه در روزگار کهن، مرکز حکمرانی دو دولت آشور و بابل به‌شمار می‌رفت که از تمدن مشترکی برخوردار بودند و هر دو دولت به‌دست هخامنشیان منقرض شدند. دولت هخامنشی نیز پس از چندی جای خود را به دولت سلوکی داد و سپس نوبت اشکانیان و ساسانیان فرارسید که به ترتیب در آن سرزمین حکم راندند. حکومت ساسانی نیز به‌دست مسلمانان عرب برافتاد و بین‌النهرین که در حوزه فرمانروایی و نفوذ ایران بود به سرزمینهای خلافت اسلامی پیوست. در این مرحله، بین‌النهرین در مدت کوتاهی از فرهنگ و تمدن شکوهمندی برخوردار شد که در درجه نخست، زاده اسلام و تعالیم ارزشمند آن بود. نمایش دورنمایی از این فرهنگ و تمدن درخشانده می‌تواند برای نسلهای جدید ما سودمند و افتخارآمیز باشد و آنان را نسبت به آئین فرخنده و تمدن ساز اسلام از اعتماد بیشتری برخوردار کند و حقیقت این پیام آسمانی را برایشان آشکار سازد که: سخن حق، همچون درخت سالم و ریشه‌داری در دنیا (و آخرت) ثمر می‌دهد چنانکه

-۲-



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فرمود:

«الْمَرُّ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ، أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم: ۲۵).

«آیا ندیدی که خدا چگونه مثلی زد؟ سخن پاکیزه را به درختی پاک (وسالم) همانند کرد که ریشه آن استوار است و شاخه‌اش در آسمان رفته، میوه خود را به فرمان خدایش در هر زمان می‌آورد و خدا مثلها برای مردم می‌زند که (حقایق را) بیاد آرند.»

علاوه بر این، سرچشمه بسیاری از اندیشه‌های مسلمانان - اعم از آراء ادبی و کلامی و فقهی و فلسفی و جزاینها - را می‌توان در دوران شکوهمند بین‌النهرین نشان داد و از اینراه مکتب‌های کنونی ایشان را ریشه‌یابی کرد. بنا بر این بررسی دوران مزبور که از فتح بین‌النهرین آغاز می‌شود و به پایان خلافت عباسیان می‌انجامد، هر چند به ایجاز و به قصد گزینش برخی از رویدادها صورت پذیرد، کاری مفید و درخور اهتمام به شمار می‌آید. دوران یادشده را به لحاظ تحولات تاریخی و اجتماعی، می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. در بخش نخست لازمست از رویدادهای بین‌النهرین در روزگار خلفای راشدین سخن گفت. این دوره هر چند نسبت به ادوار دیگر از حیث زمان کوتاه‌تر و از جهت رویدادها، کم‌حادثه‌تر است ولی بدلیل آنکه زیربنای بخشهای واپسین شمرده می‌شود اعتبار و اهمیت ویژه‌ای دارد. در بخش دوم از رخداد‌های بین‌النهرین در روزگار امویان* باید سخن بمیان آورد تا روشن شود که بر رویدادهای گذشته چه آثاری (اعم از فرهنگی و اجتماعی) مترتب شده و چه نهضت‌ها و مکاتب فکری در پی عصر نخستین، پدید آمده است

(*) واژه «اموی» در نسبت به بنی‌امیه، بصورت اموی (بفتح همزه) نیز خوانده شده و از میان نحویان و لغت‌شناسان عرب، ابوحنیفان اندلسی در شرح تسهیل، «اموی» بضم همزه را تقویت نموده و جوهری درصاح، آن را به فتح همزه آورده است.



و بطور کلی چه فاجعه‌های تلخ یا حوادث شیرین و افتخار آمیزی در این روزگار، به‌ظهور رسید. در بخش سوم از نفوذ فرهنگ‌های گوناگون در جهان اسلام و آمیختگی آنها با فرهنگ و تمدن اسلامی و نقش اسلام در جلب این فرهنگ‌ها و پیامد ماجراهای مزبور باید سخن گوئیم و به‌حوادث مهم تاریخی اشاره کنیم.

(*) در رساله حاضر، به بررسی دوره نخستین بسنده نموده‌ایم و برای تدوین آن، به منابع دست‌اول رجوع کرده‌ایم و در اکثر موارد، عبارات مآخذ را عیناً در پاورقی گنجانده‌ایم تا خواننده ارجمند با متون اصلی نیز روبرو شود.

از خدای بزرگ و بی‌همتا می‌خواهیم که ما را در آدای این خدمت کوچک، دستگیر و رهنما باشد بِمِنِّهِ وَ فَضْلِهِ الْعَظِيمِ.

مُصْطَفَى حُسَيْنِي طباطبائی

۱۳۷۷ هـ.ش. / ۱۴۱۹ هـ.ق.

(*) - و از میان خلفای راشدین، به حکومت علی (ع) بمناسبت آنکه حوادث فراوانی را در بین‌النهرین (کوفه و بصره) بهمراه داشت و نیز بدلیل ویژگیهای برجسته‌اش، بیش از سایرین پرداخته‌ایم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بین النهرین در آستانه فتح اسلامی

دو رودخانه کهنسال و نامدار دجله و فرات، حدود بین النهرین را مشخص می‌کنند زیرا بین النهرین سرزمینی را گویند که در میان این دو رود و در امتداد آنها، قرار گرفته است. دجله و فرات هردو، از ارمنستان سرچشمه می‌گیرند. دجله در جنوب دریاچه «وان» و فرات در نزدیکی کوه «آرارات» حرکت می‌کند. این دو رودخانه در حوالی بغداد به هم نزدیک می‌شوند به صورتی که حدود ۲۰ مایل از یکدیگر فاصله دارند. سپس فاصله آنها افزایش می‌یابد تا آنکه در ۶۰ مایلی شمال بصره به هم می‌پیوندند و «شَطُّ الْعَرَبِ»^(۱) را تشکیل می‌دهند و سرانجام به خلیج فارس می‌ریزند.

بنا بر مرزبندیهای سیاسی امروز، بین النهرین^۳ از خاک عراق را دربر می‌گیرد و بخشهایی از ترکیه و سوریه و ایران نیز در مسیر این دونهر واقع می‌شوند که به لحاظ وسعت و جمعیت از اهمیت کمتری برخوردارند.

در آستانه فتح بین النهرین به دست مسلمانان، این منطقه شامل بخشهایی چند بود، جغرافیدانان اسلامی از قدیم، بخش مهمی از بین النهرین را - که تمام قسمتهای حاصلخیز عراق را دربر می‌گرفت - سواد می‌نامیدند.

بنا به گزارش ابن خردادبه در کتاب: «المسالک و الممالک» شاهان ایرانی که نفوذ خود را بر سواد گسترده بودند، آنرا منطقه‌ای مهم می‌شمردند و «دل ایران شهر» می‌خواندند^(۲) سواد عراق را در

(۱) - شَطُّ الْعَرَبِ را به پارسی «اروند رود» گویند.

(۲) - ابن خردادبه، می‌نویسد: «إذ كانت ملوک الفرس تسمیها «دل ایران شهر» أي قلب العراق، (المسالک و الممالک، چاپ لیدن، ۱۹۶۲، ص ۵).



روزگار کهن «بایل» می‌نامیدند که ذکر آن در قرآن کریم رفته است^(۳)؛ سواد رویهمرفته دارای ۱۲ استان و ۷۲۰ شهرستان بود (هر استانی ۶۰ شهرستان داشت)^(۴). اهالی سواد اغلب، عرب بودند و آئین «بت پرستی» داشتند و گروهی از نَبَطی‌ها نیز در میان ایشان زندگی می‌کردند که از نسل سُرّیانی‌ها و کلدانی‌های قدیم به‌شمار می‌آمدند و به آئین «مسیحیت» گرویده بودند و بطور پراکنده در دهکده‌ها بصرمی‌بردند^(۵).

بخش مهم دیگری از بین‌النهرین که آن نیز تحت نفوذ ساسانیان قرار داشت «حیره» و توابع آن بود. حیره در جنوب کوفه واقع شده و هوای ملایمی داشت و قصرهای خَوْرَنَق و سَدِیر که در اشعار عرب از آنها بسیار سخن رفته است در آنجا بنا شده بود. پادشاهان ایران، دولت «مناذره» یا «لخم» را در حیره پدید آورده و از آنان حمایت می‌کردند و آنها نیز در جنگهای ایران و بیزانس (روم شرقی) از ایشان پشتیبانی می‌نمودند. با اینحال ملوک حیره غالباً مسیحی بودند و نخستین کس از ایشان که به آئین مسیح (ع) گروید، عمرو بن عدی سرسلسله این دولت بود. تا آنکه آخرین پادشاه حیره، نَعْمَان بن مُنْذِر (أبوقابوس) از سوی خسرو پرویز در سال ۶۰۳ میلادی از امارت معزول شد و به زندان افتاد و در همانجا درگذشت و به قولی مقتول گشت. از آن پس، فرمانداران ایرانی که از سوی پادشاه ایران برگزیده می‌شدند بر حیره حکومت می‌کردند^(۶)؛ اهالی حیره و توابع آن، به قاعده: النَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوكِهِمْ^(۷)! نیز اغلب مسیحی بودند و به شاخه‌ای از مسیحیت که

(۳) - وما أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكِیْنِ بَیْلًا... (البقرة: ۱۰۲)

(۴) - المسالك و الممالک، ص ۵.

(۵) - به: «موسوعة العراق الحدیث» تألیف خالد عبد المعنم العانی، چاپ بغداد، ص ۱۱۶ نگاه کنید.

(۶) - به: «فجر الإسلام»، اثر احمد امین مصری، چاپ قاهره، ص ۱۷ بنگرید.

(۷) - توده مردم بر آئین حکمرانان خویشند.



مذهب «نسطوری» باشد، گرایش داشتند. با اینهمه در میان ایشان آئین «زرتشتی» و مذهب «مانوی» نیز نفوذ داشت که از ایرانیان گرفته شده بود همچنانکه مسیحیت را از رومیان اخذ کرده بودند. از بخشهای دیگر بین النهرین، دشتی است در شمال غربی آن که فاصله ۲۵۰ مایلی میان دجله و فرات را شامل می‌شود و عرب‌ها از روزگار قدیم آنرا «الجزیره» می‌نامیدند. شهرهای دیاربکر، نصیبین، سنجار، خابور، ماردین و موصل... از توابع جزیره شمرده می‌شوند.^(۸) در اینجا نهرهای متعددی بهم می‌پیوندند و رودخانه بزرگ بالیخ و خابور را تشکیل می‌دهند.^(۹) ما در کاوشهای تاریخی خود، سعی می‌کنیم بیشتر به بخشهایی از بین النهرین بپردازیم که فرهنگ و تمدن اسلامی در آنجا شکوفا تر و درخشانتر شده است.

۲

فتوحات مسلمین در بین النهرین

فتح سواد در دوران خلافت ابوبکر رخ داد که مقارن با سال دوازدهم هجری بود. ما جرای این فتح از آنجا آغاز می‌شود که پس از وفات پیا مبر بزرگوار را سلام - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - گروهی از قبائل عرب که به نفاق، اظهار مسلمانی می‌کردند، آشکارا از اسلام روی برتافتند. اینان، قبائل گوناگونی بودند که در حجاز و عراق و یمن و دیگر نواحی می‌زیستند و در پیرامون پیامبر نمایانی دنیا طلب و ریاستخواه به نامهای: طَلَيْحَه و سَجَاح و مُسَيْلِمَه و أُسُود عَنَسَى گرد آمدند و جنگهای سختی را با مسلمانان آغاز کردند و شهر مدینه را که کانون اسلام و پایگاه مهاجران و انصار بود،

(۸) - از شهرهای مذکور، دیاربکر (آمد) و کاردین، امروز در خاک ترکیه واقع شده و نصیبین جزء خاک سوریه است.

(۹) - به کتاب: «بین النهرین» نوشته ژورژ رو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۲۳ نگاه کنید.



به خطر افکندند و بقول جرجی زیدان: «کارمرتدان بالا گرفت تا بدانجا که برخی از ایشان به مدینه - پایتخت مسلمانان - یورش و هجوم بردند و نزدیک بود که آنجا را بگیرند و اگر ابوبکر خوبی از مدینه دفاع نمی کرد آنرا به تصرف درآورده بودند»^(۱۰)

ولی حمایت خداوند و همت مسلمانان، سرانجام فتنه مزبور را خاموش کرد و پیامبرنمایان دروغگو به هلاکت رسیدند و برخی از ایشان (طَلْحَةَ و سَاحِج) به اسلام بازگشتند. از میان نزدیکان و یاران پیامبر خدا (ص) که در این ماجری از جهد بلیغ کوتاهی نورزیدند، امام علی (ع) و زبیر و طلحه و عبداللّه بن مسعود را بویژه باید نام برد که به گزارش ابوجعفر طبری: «ابوبکر پس از اینکه هیئت اعزامی (فتنه گران) را بیرون راند، علی و زبیر و طلحه و عبداللّه بن مسعود را بر راههای کوهستانی مدینه گمارد (تا از نفوذ دشمن به درون شهر جلوگیری کنند)^(۱۱)». همچنین از میان سرداران سپاه اسلام باید خالد بن ولید و پس از وی، مُثَنَّى بن حارِثه را یاد کرد که در سرکوبی مرتدان و شورشگران و فتوحات اولیه، نقش چشمگیری داشتند. خالد پس از آنکه پیامبرنمایان دروغزن را منهزم ساخت از سوی خلیفه فرمان یافت تا قبائلی را که از مرتدان و پیامبرنماها حمایت می کردند بر سر جای خود بنشانند. این قبائل در سواد عراق و حیره پراکنده بودند و در میان ایشان برخی از طوائف مسیحی نیز دیده می شدند. خالد به آهنگ گوشمال دادن به

(۱۰) - «استفحل المرتدون حتی حمل بعضهم علی المدینه نفسها و هی عاصمة المسلمین فها جموها و کادوا یاخذونها لولم یدافعهم ابوبکر دافعاً جمیلاً...» (تاریخ التمدن الإسلامی، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۶۸).

(۱۱) - طبری در تاریخ خود نوشته است: «وجعل ابوبکر بعدما أخرج الوفد، علی أنقاب المدینه نفرًا، علیًا و الزبیر و طلحة و عبداللّه بن مسعود...» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، چاپ بیروت، ص ۲۴۵). این موضوع را در تاریخ ابن اثیر (الکامل فی التاریخ، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۳۴۴) نیز می توانید ببینید.



این فتنه‌انگیزان و آرام‌ساختن آنها، به‌سوی سواد حرکت کرد و با بعضی از قبائل مزبور مصالحه نمود و با گروه دیگری که حامیان اهل رَدَّه بودند به‌نبرد برخاست. به‌شجاعت او و با جدّیت مثنی ابن حارثه، سرانجام «سواد» و «حیره» به‌تصرف سپاه اسلام درآمد چنانکه دفاع دولت ساسانی از قبائل آشوبگر، عاقبت سپاه اسلام را با دولت مزبور روبرو کرد و نبردهای ذات السلاسل و ثنی و و لَجَه و بادقلی را در بین النہرین با ایرانیان پیش آورد و کارنبرد گسترش یافت و سرانجام به‌سرنگونی دولت ساسانی و فتح ایران پیوست.^(۱۲)

بنا بر همین ملاحظه می‌توان گفت که مسلمین در این پیکارها، آغازگر آشوب و جنگ نبودند و فتنه‌انگیزی از دشمنان ایشان مایه‌گرفت و به‌شکست دشمن و از دست دادن حاکمیت وی در بین النہرین انجامید.

ماجرای فتح «أُبُلَّه» و «حیره» و «أنبار» و «عین التمر» و دَوْمَةُ الْجَنْدَل و دیگر نواحی بین النہرین را در تاریخ طبری و فتوح بلاذری و کامل ابن اثیر و دیگر کتب تاریخی می‌توان خواند و از جزئیات این رویدادها با خبر شد.^(۱۳) آنچه در اینجا شایسته است یاد کنیم آنستکه رفتار مسلمانان با ساکنان این سرزمینها به‌شکلی

(۱۲) - برخی از محققان معاصر، درستی این تعلیل را به‌خوبی دریا فتنه‌اند چنانکه دکتر زرّین‌کوب در این باره می‌نویسد:

«سبب آمدن خالد به عراق چنانکه از تأمل در قرائن برمی‌آید تنبیه اعراب عراق و همپیما نان اهل رَدَّه (مرتدان) بوده است لیکن ناچار منتهی به تصادم با لشکریان ایران شده و جنگها و فتحهای اسلام از آنمیان پدید آمده است.» (تاریخ ایران بعد از اسلام، اثر دکتر زرّین‌کوب، چاپ تهران، ص ۲۹۵).

(۱۳) - به: تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۳، چاپ بیروت، ص ۳۴۳ به بعد. و نیز به: فتوح البلدان، چاپ بیروت، ص ۲۴۲ به بعد. و همچنین به: الکامل فی التاریخ (کامل ابن اثیر)، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۳۸۴ به بعد نگاه کنید.



بود که توانستند انظار و افکار آنان را به سوی اسلام جلب کنند و تمدن باشکوهی را در مناطق مزبور بنیان گذارند. در اینباره جادارد توضیحی بیاوریم و به اشاره و اجمال، بسنده نکنیم.

۳ برخورد مسلمانان با مردم بین النهرین

باید دانست که بخش مهمی از بین النهرین، نه از راه جنگ بلکه از طریق «مصالحه» گشوده شد و مسلمین با ساکنان آن سرزمینها به ملایمت رفتار نمودند و بدانها در حفظ آئین خود، آزادی دادند بلکه دفاع و حمایت از ایشان را برعهده گرفتند!

ابن اثیر در تاریخش می‌نویسد:

«در محرم این سال (۱۲ هجری قمری) ابوبکر به خالد بن ولید که در یمامه بود نامه نوشت و او را فرمان داد تا به سوی عراق حرکت کند. و برخی گفته‌اند که خالد از یمامه به مدینه وارد شد و ابوبکر وی را روانه عراق کرد (بهر صورت) خالد رهسپار عراق گردید و در بانقیاء و باروسما و اَلَّیس فرود آمد و اهالی آن دیار با او مصالحه کردند^(۱۴). بنا به گزارش طبری و ابن اثیر و بلاذری، خالد مسیر خود را ادامه داد و به «حیره» رسید و کارش با مردم

(۱۴) - در عبارت ابن اثیر چنین آمده است: «فی هذه السنة فسی المحرم منها أرسل أبو بكر إلى خالد بن ولید وهو بالیمامة یأمره بالمسير إلى العراق. وقیل: یل قدم المدینة من الیمامة فسیره أبو بكر إلى العراق. فسا رحتی نزل بمانقیاء و باروسما و اَلَّیس وصالحه أهلها.» (الكامل، ج ۲، ص ۲۸۴).



حیره نیز به مصالحه پیوست^(۱۵) اینگونه مصالحه‌ها که در نواحی دیگری از بین النهرین هم پیش آمد، بدان صورت بود که قبائل غیرمسلمان، بدون آنکه مجبور باشند از کیش و آئین خود دست بردارند، با مسلمین از در آشتی درمی آمدند و جزیه یا مالیاتی سرانه^۳ بدیشان می پرداختند و در برابر اینکار، از حمایت جدی مسلمانان برخوردار می شدند بطوریکه اگر مورد هجوم کسانی قرار می گرفتند، مسلمین موظف بودند تا از ایشان دفاع کنند و حفظ جان و ناموس و مال و امنیت آنان را برعهده گیرند. مقدار مالیات سرانه نیز گران و کمر شکن نبود، مثلاً بنا به نوشته مورخان در همان مصالحه بانقیا و باروسما و الیس، هرکس وظیفه داشت سالیانه ۴ درهم به دولت اسلامی بپردازد، ابن اثیر می نویسد: **كَانَتْ عَلَيَّ كُلِّ رَأْسٍ أَرْبَعَةٌ دَرَاهِمًا**^(۱۶)! «برعهده هرکس چهار درهم بود!» و چه بسا زکاتی که مسلمانان به دولت می پرداختند، چند برابر بیش از آن مقدار شمرده می شد به ویژه که زنان و کودکان از دادن جزیه معاف بودند^(۱۷).

(۱۵) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۳، ص ۳۴۴ و الكامل، ج ۲، ص ۳۹۲ و فتوح البلدان، ص ۲۴۶.

(۱۶) - الكامل، ج ۲، ص ۳۸۴.

(۱۷) - مالک در کتاب «الموطأ» می نویسد: «مضت السنة أن لاجزية علي نساء أهل الكتاب و لاعلي صبيانهم و أن الجزية لاتؤخذ إلا من الرجال الذي قد بلغوا الحلم. (الموطأ، جزء ۱، ص ۲۰۷، چاپ قاهره) یعنی: «سنت (رسول خدا ص) برای این امر جاری شده که جزیه بر زنان اهل کتاب و کودکان نشان نباشد و جزیه، جز از مردانی که به بلوغ رسیده اند گرفته نشود...».



دربرابر این مالیات سبک، مسلمانان نسبت به اهل ذمه^(۱۸) وظائف سنگینی داشتند چنانکه پیامبر بزرگوار اسلام (ص) به آنان آموزش داده بود و نخستین بار که عبدالله بن ارقم را برای گرفتن جزیه فرستاد، همینکه عبدالله به راه افتاد پیامبر (ص) او را ندادرداد و فرمود:

أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا أَوْ كَلَفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ أَوْ انْتَقَصَهُ أَوْ أَخَذِمَنَّهُ شَيْئًا بغيرِ طيبِ نَفْسِهِ فَأَنَا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ!^(۱۹)

(۱۸) - برخی از اهل غرض «جزیه اسلامی» را با «باج گرفتن چنگیز» یکسان شمرده اند! در صورتیکه چنگیز در برابر «ترک تعرض» باج می گرفت ولی اسلام، از کسانی که جزیه می پرداختند، حمایت می کرد و خدماتی را بدیشان ارائه می داد. بهمین مناسبت، مسلمانان از جزیه دهندگان به «مُعَاهِدین» یا «اهل ذمه» تعبیر می کردند یعنی کسانی که با مسلمین همپیمانند و یاری و حمایت آنان بر ذمه دولت اسلامی است. مورخان آورده اند که پس از پیکار صقین، سپاه معاویه گاهی به برخی از شهرهای حجاز و عراق، تاخت و تاز می کرد، در یکی از این غارتگریها، سربازان معاویه خلخالی را بزور از پای زنی یهودی بدر آورده و گردن بندش را به غنیمت بردند. چون این خیر اسفناک را به علی (ع) رساندند امام، مردم کوفه را گرد آورد و ماجرای مزبور را حکایت نمود و سپس گفت:

فَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهٖ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهٖ عِنْدِي جَدِيرًا (نهج البلاغه، خطبه جهاد، شماره ۲۶). مقایسه شود با: الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۱۲) یعنی: «اگر مرد مسلمانی در پی این حادثه، از شدت اندوه بمیرد، برا و ملامتی نیست بلکه به نزد من امری شایسته است!» اسلام در برابر حمایتی تا این اندازه، اندک مالیاتی از اقلیت های مذهبی می گرفت، آیا این روش را با رفتار چنگیز و آتیلا می توان برابر شمرد؟!

(۱۹) - الخراج، اشرقا ضی ابویوسف، چاپ قاهره، ص ۱۳۵، و نیز فتوح البلدان، ص ۱۶۷.



«بدان، هرکس که به همپیمان‌نی غیرمسلمان ستم روا دارد، یا او را به‌کاری بیش از توانش وادارد، یا بر او (بی‌دلیل) عیب‌نهد، یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز رستاخیز با وی ستیزه می‌کنم!...»

مسلمانان در صدر اسلام این سفارش را از یاد نبرده بودند از اینرو، رفتار نیک‌آنان در دیگران اثر خوبی به‌جای نهاد و اهل ذمه را برای پذیرفتن اسلام آماده ساخت بدانگونه که مورخان آورده‌اند: «چون اهل ذمه، وفای مسلمین و خوشرفتاری ایشان را درباره خود دیدند با دشمنانشان، دشمنی کردند و در برابر آنها، یا ورمسلمانان شدند»^(۲۰). در اینجا مناسب می‌دانم، رأی یکی از خاورشناسان آگاه و برجسته غرب را گزارش کنم تا معلوم شود که مورخان و پژوهشگران اسلامی، در این داوری تنها نیستند.

توماس آرنولد *Thomas Arnold* شرق‌شناس مشهور انگلیسی در کتاب: «تاریخ گسترش اسلام» چنین می‌نگارد:

«از شواهد و نمونه‌هایی که قبلاً در مورد آزادی‌هایی که برای اعراب مسیحی از طرف مسلمانان فاتح در قرن اول هجری و سپس ادامه آن در زمانهای بعد نقل شد، می‌توان استنتاج نمود که قبائل مسیحی که اسلام را پذیرفتند تنها با طیب خاطر و به اختیار و با آزادی عمل کامل، به اسلام گرویدند»^(۲۱).

پس، مسلمان شدن مسیحیان در بین‌النهرین از بیم شمشیر مسلمین صورت نپذیرفت و اگر آنان می‌خواستند بر آئین خود استوارمانند، راه اینکار بروی ایشان باز و هموار بود؛ قبائل شورشگری هم که به جنگ مسلمانان آمده و منهزم شدند، با ملاحظه

(۲۰) - «فلما رأی أهل الذمة وفاء المسلمین لهم و حسن السیرة فیهم صاروا أشداء علی عدو المسلمین و عوناً للمسلمین علی أعدائهم» (الخروج، ص ۱۴۹).

(۲۱) - تاریخ گسترش اسلام، اثر توماس آرنولد، ترجمه دکتر ابوالفضل عزتی، چاپ دانشگاه تهران، ص ۳۹.



شکست آبرقدرتی چون ایران، به سوی اسلام رغبت یافتند بویژه که دلگرمی آنها به دولت ایران بود و از سوی دولت مزبور حمایت می‌شدند. آنها هنگامی که شور ایمان و فداکاری جنگاوران مسلمان را دیدند، تکان خوردند و چون با منطق روشن مسلمین درباره توحید برخورد کردند، بدان روی آوردند. بی‌تناسب نیست که درباره هر یک از این امور، توضیحاتی را ارائه دهیم تا معلوم شود که آنچه گفتیم مبتنی بر رخدادهای تاریخی است نه چیزی دیگر! دولت ساسانی هر چند از قبائل شورش برضد مسلمانان پشتیبانی می‌کرد ولی از آنجا که اوضاع داخلی کشورش به لحاظ تزلزل سلطنت و ناخشنودی مردم، وخیم بود طبعاً نمی‌توانست با نیروی مؤمن و پرحرارت سپاه اسلام مقابله کند از اینرو نه تنها حمایتش از قبائل عرب در سواد عراق و حیره بجایی نرسید بلکه در رویارویی با مسلمین، تمام قلمرو خود را از دست داد!

بَلَادُری گزارش می‌کند که: «در روز نبرد قادسیه، چهار هزار سپاهی با رستم فرخزاد در جنگ حضور داشتند که آنانرا گارد شاهنشاهی! می‌نامیدند. این چهار هزار تن ایرانی، از مسلمانان امان خواستند تا در هر کجا از سرزمین اسلام مایل بودند فرود آیند، و با هر کس که دوست داشته باشند همپیمان گردند و برای آنان عطایی مقرر شود، و مسلمین نیز آنچه درخواست نمودند، بدیشان بخشیدند.» (۲۲) این گروه، چنانکه مورخان نوشته‌اند: سرانجام به میل خود، مسلمان شدند و در شهر کوفه اقامت گزیدند. (۲۳) هنگامی که زبندگان سپاه ایران با چنین روحیه‌ای به میدان جنگ آمده بودند،

(۲۲) - «کان مع رستم یوم القادسیة أربعة آلاف یسمون جنود شهبان شاه، فاستأمنوا علی أن ینزلوا حیث أحبوا ویحالفوا من أحبوا و یفرض لهم فی العطاء فأعطوا الذی سألوه.» (فتوح البلدان، ص ۲۷۹).

(۲۳) - در فتوح البلدان (ص ۲۷۹) می‌خوانیم: «أسلموا علی مثل أسلم علیه أساورة البصرة و أتوا الكوفة فأقاموا بها...»



چگونه دولت ساسانی می‌توانست قلمرو خود را از دست ندهد یا در حیره و سواد، به پیروزی نائل آید؟ و هنگامی که یزدگرد پادشاه ایران، در داخل کشور خود آنقدر بی‌پشتیبان بودی یا ور باشد که بنا به روایتی، بدست آسیابانی کشته شود! چگونه می‌توان گفت که مردم ایران از فرمانروایی وی راضی بودند و آرزوی زوال حکومتش را نداشتند؟

پس نبرد مسلمانان با دولت ساسانی در حقیقت «نبردی آزادبخش» شمرده می‌شد، بهمین جهت ایرانیان، ورود اسلام را به ایران گرامی داشتند و آنرا از جان و دل پذیرا شدند، در صورتیکه می‌توانستند «جزیه» بپذیرند و بر آئین خود پایدار مانند که پیا مبر بزرگوار را سلام (ص) درباره ایشان فرموده بود: **سُئُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ** (۲۴) «با آنان رفتاری کنید که با اهل کتاب باید کرد».

(*) - دینوری در «الأخبار الطوال» می‌نویسد: «فنام یزدگرد لما ناله شدة التعب فلما استنقل يوماً قام إليه الطحان بمنقار الرّحی، فقتله وأخذ سلبه والقاه فی النّهر.» (الأخبار الطوال، اثر احمد بن داود دینوری، چاپ قاهره، ص ۱۴۰) یعنی: «یزدگرد را از شدت رنج و خستگی خواب در ربود، چون خوابش سنگین شد آسیابان با چنگک آسیابش او را کشت و جامه‌اش را برگرفت و جسد وی را در رودخانه افکند...»

(۲۴) - الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۴۰ و الموطأ، اثر مالک ابن انس، چاپ قاهره، جزء ۱، ص ۲۰۷ (جالب آنستکه گزارش مالک از طریق ائمه شیعه به رسول اکرم (ص) می‌رسد. در سنن او چنین می‌خوانیم: «مالک عن جعفر بن محمد عن أبيه أن عمر بن الخطاب ذكر المجوس فقال: ما أدري كيف أضع في أمرهم؟ فقال عبدالرحمن بن عوف أشهد لسمعت رسول الله (ص) يقول: سنوا بهم سنة أهل الكتاب.» (ص)



مردم حیره و سواد و دیگر نواحی بین النهرین که به عرب آمیخته و با ایشان نزدیکتر از پارسیان بودند، نیز از این ماجراها بی‌خبر نماندند و سرانجام دل به اسلام سپردند بویژه که می‌دیدند در هر منطقه‌ای جنگ رخ می‌دهد، مسلمانان با نیروی عجیب ایمان و توکل به خدا پیکار می‌کنند و اعتماد اصلی آنان به عده و عده نیست! چنانکه در آغاز نبرد با رومیان، یکی از سربازان که فراوانی دشمن و کمی رزمندگان مسلمان را دید، به خالد بن ولید گفت:

مَا أَكْثَرَ الرُّومَ وَ أَقَلَّ الْمُسْلِمِينَ!

«رومیان چه بسیار و مسلمانان چه اندکند!»

خالد بها و پاسخ داد:

مَا أَقَلَّ الرُّومَ وَ أَكْثَرَ الْمُسْلِمِينَ، إِنَّمَا تَكْثُرُ الْجُنُودُ بِالنَّصْرِ
وَ تَقِلُّ بِالْخِذْلَانِ لَا يَبْعَدُ الرَّجَالُ (۲۵)

«مسلمانان چه بسیار و رومیان چه اندکند، سپاهیان تنها با یاری خدا افزایش می‌یابند و با یاری نکردنش کاهش می‌گیرند، نه با شما مردان...»

همین خالد بود که به قبیصة بن ایاس - فرماندار حیره - گفت:
فَقَدْ آتَيْتُكُمْ بِأَقْوَامٍ هُمْ أَحْرَصُ عَلَى الْمَوْتِ مِنْكُمْ عَلَى الْحَيَاةِ (۲۶)!

«من با گروههایی به سوی شما آمده‌ام که بیش از آنچه شما به زندگی حرص دارید، آنان مشتاق مرگ‌اند!»

و نیز به عبدالمسیح بن عمرو - نماینده مردم حیره - گفت:
فَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِقَوْمٍ يُحِبُّونَ الْمَوْتَ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْتُمْ شُرْبَ الْخَمْرِ! (۲۷)

«من با گروهی به سوی شما آمده‌ام که مرگ را چنان دوست دارند که شما شرابخواری را دوست می‌دارید!»

پیدا است که این ایمان پرشور، توده مردم را جلب می‌کرد و

(۲۵) - تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۳، ص ۳۹۷.

(۲۶) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۳۴۴.

(۲۷) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۳۴۵.



آنان را برای شنیدن پیامی که چنین طوفانی در دل پیروانش پدید آورده بود، آماده می‌ساخت.

از سوی دیگر پیام تازه، از روشنی و صراحت و استواری ویژه‌ای برخوردار بود و در خلال آن، آراء پیچیده و متناقضی مذاهب دیگر دربارهٔ مبدهٔ عالم و روابط انسان با خدا، دیده نمی‌شد. اسلام نه مانند مسیحیت نسطوری، خدای قائم بذات و بی‌نیاز را با بشری همچون عیسی (ع) که روزی زاده شد و روزی دیگر از جهان برفت و خود نیازمند و عبادتگر و دردمند بود، متحد می‌شمرد^(۲۸) و نه همچون آئین زرتشت، در کار آفرینش به دو مبدهٔ مستقل (اهورامزدا و اهریمن) قائل بود که یکی «نیک‌آفرین» و دیگری «شرآفرین» باشد.^(۲۹) بلکه خیر و شر را

(۲۸) - فرقهٔ نسطوری، به قول دکتر جرج شحاته قنواتی عقیده داشتند که: در مسیح، دوشخصیت الهی و انسانی همراه بوده است! وی می‌نویسد: «مؤدّی موقف النسطورية هو أنّ فی المسيح شخصین، أحدهما إلهی و الآخر إنسانی» (المسیحیة و الحضارة العربیة، چاپ بیروت، ص ۷۹).

(۲۹) - چنانکه کتاب اوستا (بخش وندیداد)، آفرینش زمستان و گرمای سخت و مورچه و امثال اینها را به اهریمن نسبت می‌دهد و آفرینش مورخیرا به اهورامزدا منسوب می‌دارد (به: وندیداد اوستا، ترجمهٔ دکتر موسی جوان، چاپ تهران، فصل اول بنگرید). در کتاب قدیمی «دینگرد» نیز دفاع از ثنویت به وضوح دیده می‌شود بطوریکه دکتر محمد معین می‌نویسد: «در دینگرد، نصف بیشتر مطالب، وقف دفاع از ثنویت در برابر یکتاپرستی مطلق ادیان کلیمی، مسیحیت و اسلام است.» (مزدیسنا و ادب پارسی، چاپ تهران، ص ۲۵). البته برخی گفته‌اند که: «درگاتهای زرتشت، از ثنویت خبری نیست و این اندیشه، در دیگر بخشهای اوستا آمده است!»

←



و
 در سایه قدرت خدای یکتا می‌دید و می‌گفت: کُلِّ مِنْ
 عِنْدِ اللَّهِ (النساء: ۷۸) «بگو همگی از نزد خدا است...»
 قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان تعلیم می‌داد که: با خدای
 جهان، خدای دیگری نیست چرا که در آن صورت هر دسته از آفریدگان
 تابع خداوند خود بودند و همچون خدایان نشان از یکدیگر جدایی
 و استقلال داشتند و در نتیجه، خیر و شر چنانکه در این جهان
 ملاحظه می‌شود، بهم نمی‌می‌آمیختند، قرآن کریم می‌گوید: مَا كَانَ
 مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ^(۳۰) (مؤمنون: ۹۱)

به هر صورت، اسلام هنگامی با زرتشتیان، روبرو شد که به
 ثنویت‌گرایی داشتند خواه این پندار را از زرتشت
 گرفته بودند یا از دیگری. با اینهمه، درگاتها نیز
 سخنانی دیده می‌شود که رنگ ثنویت‌تندی دارد مانند
 آنچه که در زیر می‌خوانیم:

«من می‌خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز
 زندگانی بوده‌اند، از آنچه آن یکی مقدس، بدیگری خبیث،
 گفت که: فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار
 و روح ما با هم پگانه و یکسان نیست...!» (گاتها،
 یسنای ۴۵، فقره ۲ ترجمه ابراهیم پورداود).

(۳۰) - «با او هیچ خدایی نیست که اگر بود، هر خدایی
 آفریدگان خود را به‌مراه می‌برد... این سخن قرآنی،
 بدان قاعده عقلی اشاره دارد که: «هر معلولی، تابع علت
 خویش است و اگر علت‌ها از یکدیگر مستقل باشند،
 معلول‌ها نیز ناگزیر از هم جدا خواهند بود...»



اسلام، به آئین مانی نیز شبیه نبود که شرک را از زرتشتیگری و رهبانیت را از مسیحیگری گرفته و به پندار خود، آئین تازه‌ای ساخته بود! (۳۱)

از اینرو اسلام برای مردم بین النهرین، به صورت پیامی نو و روشن و استوار جلوه‌گر شد که پیروانی با ایمان و پرشور داشت و بر قدرتهای بزرگ جهانی (ایران و بیزانس و مصر...) فائق آمد و با توکل بر خدای یگانه، آنها را درهم شکست. این بود که آن مردم، به تدریج مذاهب خود را به دست فراموشی سپردند و به سوی اسلام گرویدند و به برکت وحدت و هماهنگی با دیگر مسلمانان، آماده شدند تا تمدن درخشانده اسلامی در سرزمینشان گام نهد.

۴

شهرسازی در بین النهرین

فتح بین النهرین که در روزگار خلافت ابوبکر آغاز شده بود در دوران خلیفه دوم عمر به پایان رسید. در سال چهاردهم هجری، «أُبَلَّه» به دست مسلمانان افتاد، عُبَّه بن غَزْوَان به کنسار شَطِّ الْعَرَبِ فرود آمد و در آنجا محلی را برای اردوگاه نظامی خود برگزید. سپس از خلیفه اجازه گرفت تا اردوگاه وسیعتری را در نزدیکی مَحْمَرَه (خرمشهر کنونی) بپا دارد و بدین ترتیب در سال ۱۶ هجری قمری، شهر بصره برای سکونت آماده شد در حالیکه ساکنانش بیش از ۸۵۰ تن نبودند. مردم بصره در آن هنگام، خانه‌ها و مسجد شهر را با قَصَب (بُنی) ساخته بودند ولی پس از مدتی آنها را بازسازی نمودند و در ساختمان خانه و مسجد از خشت بهره‌گیری کردند زیرا که بناهای مزبور در معرض خطر آتش سوزی قرار داشتند.

(۳۱) - در این باره به: «آثار الباقیه» اثر بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ تهران، ص ۲۲۹ نگاه کنید. محمد بن اسحاق ندیم هم در کتاب: «الفهرست» بگونه‌ای گسترده از مانی و کیش او سخن گفته است.



بزودی مسلمانان از اطراف و اکناف به بصره روی آوردند تا آنجا که جمعیت این شهر در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) به ۶۰ هزار تن رسید! و از مراکز مهم داد و ستد و بازرگانی به شمار آمد و مساجد متعددی در آن بنا گردید و رودخانه های اُبُلّه و مَعْقِل را در آن احداث کردند و نخلستانهای فراوان در آنجا پدید آوردند و رویهمرفته، خرمی و رونق بسیار یافت و ادیبان و شاعران و متکلمان و فقیهان و مفسران نامداری از بصره برخاستند که در صفحات آینده از ایشان یاد خواهیم کرد. تا آنجا که جغرافیدان مشهور اسلامی، محمد بن احمد مقدسی در روزگار خود (قرن چهارم هجری) بصره را از بغداد هم برتر شمرده و می نویسد: «من، این شهر را از بغداد خوشتر دارم برای آسایشی که در آنجا هست و صالحان بسیار که در آنجا دنیا بر سر می برند»^(۳۴).

شهر مهم دیگری که در دوران زمامداری خلیفه دوم در بین النهرین ساخته شد، کوفه بود. این شهر با اجازه خلیفه و به اتمام سعد بن ابی وقاص، در کنار فرات بنا گردید. بنا بر روایات ایرانی، پیش از بنای کوفه شهری در همان محل وجود داشت که هوشنگ پیشدادی آنرا ساخته بود و سورستان نامیده می شد و پس از ویرانی شهر

(۳۲) - و يبلغ عدد سكانها في خلافة علي بن أبي طالب (ع) ستين ألفاً... (موسوعة العراق الحديث، ص ۱۲۳).

(۳۳) - این رودخانه در زمان خلافت عمر، به اتمام مَعْقِل بن یسار - یکی از صحابه پیا مبرص - از فرات منشعب گردید و ضرب المثل مشهور عربی: «إِذَا جَاءَ نَهْرُ اللَّهِ بَطَلَ نَهْرُ مَعْقِلٍ» به همیمن رودخانه اشاره می کند.

(۳۴) - «و البلد أعجب إلي من بغداد لرفقها و كثرة الصالحين فيها... (أحسن التقاسيم في معرفة الأقاليم، چاپ لیسن، ص ۱۱۷).



مزبور، سعد بن ابی وقاص آنرا تجدید بنا کرد.^(۳۵)

ساختمان کوفه چند ماه پس از بصره (در حدود سال ۱۸ هجری قمری) آغاز شد و پس از مدت کوتاهی قبائل گوناگون جُذَام^(۳۶) و هَوَازِن^(۳۷) و خُزَاعَةَ^(۳۸) و غَطَفَانَ^(۳۹) و خَزْرَجَ^(۴۰) و مُرَادِیَّ^(۴۱) و هَمْدَانَ^(۴۲) و دیگر قبائل عرب روی بدان نهادند و جمعیتش در روزگار خلافت امیر المؤمنین علی (ع) به ۶۵ هزار تن رسید و به تدریج مساجد و بناهای رفیع

(۳۵) - به: «داائرة المعارف فارسی» به اهتمام دکتر مصاحب، ذیل واژه «کوفه» نگاه کنید. بلاذری در فتوح البلدان، ص ۲۷۵ نیز به این امر اشاره کرده است.

(۳۶) - این قبیله، مسیحی بودند و در صحراها (میان حجاز و سوریه و مصر) به سر می بردند سپس به مسلمانان پیوستند و پس از جنگ «یَرْمُوك» به یاری ایشان برخاستند.

(۳۷) - قبیله هوازن در شمال جزیره العرب می زیستند و پس از نبرد «حُتَین» به اسلام گرویدند. پیش از مسلمان شدن، بر آئین بت پرستی بودند.

(۳۸) - قبیله خزاعه در اصل، یمنی بودند سپس به مکه کوچ کردند و به کلیدداری کعبه رسیدند. آنان نیز اسلام آوردند.

(۳۹) - غطفان، در جنگ احزاب (خندق) به نبرد مسلمین آمدند. سپس مسلمان شدند و در جنگ «جمل» با عائشه همراه بودند و در پیکار «زاب» امویها را یاری دادند.

(۴۰) - قبیله خزرج، اصل یمنی داشتند و پس از شکستن «سد مأرب» به مدینه کوچ کردند و به همراه همتای خود - قبیله اوس - اسلام آوردند و در همه غزوات، یار پیا می بودند.

(۴۱) - قبیله مراد، از قبائل جنوب عربستان بودند و بت «یغوث» را می پرستیدند. سپس اسلام آوردند و بعد از وفات رسول اکرم (ص) مرتد شدند. آنگاه در خلافت ابوبکر دوباره به اسلام بازگشتند. ابن ملجم مرادی، قاتل امام علی علیه السلام از همین قبیله بوده است.

(۴۲) - این قبیله (همدان) نیز یمنی و بت پرست بودند و به دست علی علیه السلام اسلام آوردند و از شمال صنعا، به کوفت آمدند و در پیکار صفین به همراه امام، با معاویه جنگیدند.



با گچ و آجر در آنجا ساخته شد و از مراکز مهم نشر ادب و فقه و حدیث و تفسیر و دیگر علوم اسلام به شمار آمد به ویژه که امام علی (ع) از مدینه بدانجا فرود آمد و کوفه را مرکز فرمانروایی خود قرارداد و صدچندان براهمیتش افزود و یاران و شاگردان امام (ع) بساط علوم اسلامی را در آن شهر گسترده کردند که شرح این همه، به خواست خدا خواهد آمد.

کوفه و بصره را «عراقین» می نامند و آن دورا کانون دانش و فرهنگ اسلامی در بین النهرین می شمارند.

از مناطق دیگری که در عصر خلیفه دوم بازسازی شد باید موصول را نام برد که پیش از فتح اسلامی آنرا خولان می نامیدند. این شهر که در میان دجله و فرات قرار گرفته و عراق و جزیره* را به یکدیگر می پیوندد، در سال ۲۰ هجری قمری ساخته شد و به تدریج گسترش یافت و نهر سعید در آن حفر گردید و مساجد و بناهای شکوهمند و دیوارهای بلند برایش ساختند که آنرا سور موصول نام نهادند و بزودی کسانی از قبائل مختلف عرب بویژه از ربیع^(۴۳) و مضر^(۴۴) در آنجا گرد آمدند و مردم موصول با بهره گیری از رودخانه دجله، به شهر خود رونق بخشیدند چنانکه نخلستانها و مزارع سرسبز و آسیابهای آبی فراوان در آن دیار بپا داشتند. از سوی دیگر دانشهای اسلامی در موصول راه یافت و قاریان و محدثان و فقیهان و ادیبان بسیار در آن شهر پدید آمدند.

البته شهرهای پرشکوه دیگری همچون واسط^(۴۵) و بغداد^(۴۶) نیز در

* جزیره، بنا بر مرزبندیهای امروز، بخشی از شمال سوریه و مقداری از خاک ترکیه را نیز فرا گرفته است.

(۴۳) - قبایله ای بودند که اصل یمنی داشتند و از آنجا به شمال جزیره العرب و سپس به شمال فرات مهاجرت کردند.

(۴۴) - قبایله ای از اهل حجاز که به کثرت افراد مشهور بودند و به «عدنان» یکی از اجداد پیامبر اسلام (ص) می رسند.

(۴۵) - این شهر، در زمان حجاج بن یوسف ثقفی ساخته شد.

(۴۶) - بغداد، در زمان منصور عباسی بنا گردید.



بین النهرین بنیانگذاری شدند که پس از دوران خلافت عمر آنها را ساختند و در جای خود از آنها یاد خواهیم کرد.

علاوه بر این، مساجد فراوانی در روزگار خلافت عمر بناگشت که برخی، رقم آنها به چهار هزار مسجد رسانده اند و بخشی از مساجد مزبور در بین النهرین ساخته شد که کانون تجمع علمای دین و جویندگان دانش به شمار می آمد. در همین عصر، راهها و جاده ها را اصلاح کردند و پلها و بازارها پدید آوردند. در هر شهری برای رسیدگی به نظام امور و جرائم عمومی، دارالاماره ای ساختند. بلاذری در فتوح البلدان می نویسد: «(سعد بن ابی وقاص) مسجد و دارالاماره کوفه را در جایگاهی مرتفع و در پیرامون آن، بنیاد کرد»^(۴۸). برای مسافران، در شهرهای اسلامی میهمانخانه ها ترتیب دادند و «عمر فرمان داد تا برای کسانی که از دیگر شهرها (به کوفه) وارد می شوند میهمانخانه ای بسازند و مسافران در آنجا فرود می آمدند»^(۴۹). نهرهای تازه حفر کردند و خانه های جدید ساختند و خلاصه، آبادانی بسیار فراهم آوردند.

۵ چهره عدالت در بین النهرین

چنانکه دانستیم بین النهرین، نزدیک $\frac{۳}{۴}$ از خاک عراق را در بر می گیرد و کانون فرهنگ و تمدن آن سرزمین، در عراق واقع شده است. خلیفه دوم، عراق را به دو ولایت تقسیم کرد، ولایت بصره و ولایت کوفه، و هر یک از این دو ولایت را بلحاظ اداری و مالی

(۴۷) - جمال الدین محدث در: «روضه الأحباب» «برای نقول رفته است».

(۴۸) - «وضع مسجدها و دار إمارتها فی مقام العالی و ما حوله» (فتوح البلدان، ص ۲۷۵).

(۴۹) - «أمر عمر أن یتخذ لمن یرد من الآفاق داراً فکانوا ینزلونها» (فتوح البلدان، ص ۲۷۷).



مستقل ساخت و برای هر کدام امیری برگزید و در هر شهری، کسی را به مقام قضاء برگماشت و در امور مالی، مأمورویژه‌ای تعیین کرد که او را «عامل خراج» می‌خواندند و خود بر همه کارگزارانش نظارت داشت و کار آنها را حسابرسی می‌کرد و اگر امیری دست به ستم می‌آلود، او را آشکارا کیفر می‌داد و حق مظلوم را از وی می‌ستاند. ابوجعفر طبری می‌نویسد: «عمر بن خطاب» خطبه خواند و گفت: ای مردم! سوگند بخدا که من کارگزارانی به سوی شما نمی‌فرستم تا بر پیکرتان تازیانه زنند و اموالتان را بگیرند ولی آنها را به سویتان می‌فرستم تا دین و سنت (پیامبرتان) را به شما بیاموزند. پس هر کس که رفتاری جز این با او شده است باید تا شکایت به من آورد و قسم به کسی که جان عمر در دست او است من حتماً قصاص خواهم کرد! در این هنگام عمرو بن عاص برجست و گفت: ای امیر مؤمنان، اگر مردی از فرماندهان مسلمین که بر رعیت گماشته شده، یکی از افراد رعیت خود را تأدیب کند، آیا درباره او هم قصاص روا می‌داری؟ عمر پاسخ داد: آری سوگند به کسی که جان عمر در دست او است در آن هنگام، قصاص خواهم کرد و چگونه نکنم با اینکه دیدم رسول خدا (ص) درباره خودش^(۵۰) قصاص

(۵۰) - ممکن است این موضوع با آن حادثه پیوند داشته باشد که نوشته‌اند رسول اکرم (ص) پیش از جنگ «بدر» صفوف یا رانش را مرتب می‌کرد، در آن هنگام از برابر «سواد بن غزیة» گذر کرد که از صف منحرف شده بود. پیامبر با ترکه‌ای که در دست داشت به شکم او زد و فرمود: ای سواد، راست بایست. سواد گفت: ای رسول خدا مرا به درد آوری با آنکه خداوند ترا برای اجرای حق فرستاده است بنا بر این اجازه قصاص به من ده! رسول اکرم بلافاصله شکم خود را عریان نمود و گفت: قصاص کن! سواد پیامبر را در آغوش گرفت و بر پیکرش بوسه زد و گفت چون جنگ در پیش است و احتمال می‌رود که کشته‌توم خواستم تا بدینوسیله پیکرت را لمس کرده باشم. (به: السیرة النبویة، اثر ابن هشام، چاپ مصر، القسم الأول، ص ۶۶۶ و نیز به: تاریخ الأمم والملوک، ج ۲، ص ۴۴۶ نگاه کنید.)



می‌فرماید؟!...^(۵۱)

با این‌طرز رفتار، کارگزاران خلیفه جرأت نداشتند دست‌تجاوز به‌جان و مال مردم درازکنند و از حدود عدالت پای بیرون‌نهند. بنا به‌گزارش طبری: «چون گروه‌های اعزامی (شهرها) به‌سوی عمر می‌آمدند، عمر درباره‌امیرشان از آنها پرسش می‌کرد، همین‌کسه می‌گفتند وی نیکو رفتار است، می‌پرسید: آیا بیمارانتان را عیادت می‌کند؟ اگر می‌گفتند: آری، می‌پرسید: آیا به‌عیادت غلامان نیز می‌رود؟ و چنانچه پاسخ مثبت می‌دادند، سؤال می‌کرد: رفتارش با مردم ناتوان چگونه است؟ آیا آنها بر درش به‌انتظار می‌نشینند (یا بزودی اجازه‌ورود می‌یابند؟) در صورتیکه به‌یک‌ی از این خصلت‌ها پاسخ منفی می‌دادند، او را از مقامش عزل می‌کرد»^(۵۲).

خلیفه، در کارهای عمومی با بزرگان صحابه، به‌را یزنی می‌نشست و در اکثر امور، از رأی صائب‌علی بهره‌می‌برد و آنرا به‌کار می‌بست و می‌گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ وَلَا بُوحَسَنِ لَهَا!»^(۵۳) «از مشکلی به‌خدا پناه می‌برم که بدون حضور ابوالحسن (علی) پیش آید».

(۵۱) - «خطب عمر ابن الخطاب، فقال: يا أيها الناس إنني وإلله ما أرسل إليكم عملاً ليضربوا أبشاركم ولأليأخذوا أموالكم ولكنني أرسلهم إليكم ليعلموكم دينكم و سنتكم، فمن فعل به شيء سواي ذلك فليرفعه إلي. فوالذي نفس عمر بيده لأقصته منه. فوثب عمرو بن العاص، فقال: يا امير المؤمنين أرايتك إن كان رجل من أمراء المسلمين على رعية فأدب بعض رعيته، إنك لتقصه منه! قال: أي والذي نفس عمر بيده إذا لأقصته منه، وكيف لأقصه منه وقد رأيت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يقص من نفسه! (تاريخ الأمم والملوك، ج ۴، ص ۲۰۴).

(۵۲) - «كان الوفد إذا قدموا على عمر سألهم عن أميرهم، فيقولون خيراً، فيقول: هل يعود مرضاكم؟ فيقولون: نعم، فيقول: هل يعود العبد؟ فيقولون: نعم، فيقول: كيف صنيعه بالضعيف؟ هل يجلس على بابيه؟ فلن قالوا لخصلة منها: لا، عزله!» (تاريخ الأمم والملوك، ج ۴، ص ۲۲۶).

(۵۳) - تاريخ ابن كثير (البدایة و النہایة)، چاپ لبنان، جزء ۷، ص ۳۹۴. مقایسه‌شود با: أنساب الأشراف، اثر احمد بن يحيى بلاذري، چاپ لبنان، ص ۱۰۰.



بنا به نوشته مورخان، خلیفه دوم گاهی که از مرکز خلافت دور می‌شد، علی علیه السلام را به نیابت از خود در آنجا می‌گماشت و بر مدینه تولیت می‌داد. طبری (و همچنین واقدی) می‌نویسد: «عمر از مدینه بیرون رفت و علی را در آن شهر جانشین ساخت و گروهی از صحابه را نیز همراه برد^(۵۴)». این بود که در حوزه حکومت وی - از حجاز و عراق گرفته تا ایران و شام - چهره عدالت درخشیدن گرفت.

قاضی ابویوسف می‌نویسد: «عمر، هر ساله خراج عراق را گرد می‌آورد سپس، ده تن از اهل کوفه و ده تن از اهل بصره به سویش می‌آمدند و چهار بار خدا را گواه می‌گرفتند که اموال مزبور، حلال و پاکیزه‌اند و درگردآوری آنها هیچ مسلمان و همپیمانی، ستم ندیده‌است*». در آن روزگار، عمال حکومت از ظلم به افراد رعیت، هر چند مسلمان هم نبودند، پرهیز داشتند چرا که پیاپی بر اسلام (ص) به مسلمانان گفته بود:

مَلْعُونٌ مَنْ ضَارَّ مُسْلِمًا أَوْ غَيْرَهُ، مَلْعُونٌ!^(۵۵)

«کسی که به مسلمان یا غیرمسلمانی زیان رساند (و آنرا جبران نکند) از رحمت خدا دور است، آری از رحمت خدا دور است...!»
از این رو خلیفه دوم به ابی‌عبیده نامه نگاشت و فرمان داد که: «مسلمانان را از آنکه بر کسی از اهل ذمه ستم کنند، بازدارد^(۵۶)». پرواضحت که این رفتار نیز از عوامل مؤثر در جلب قلوب ذمی‌ها به سوی اسلام شد و معاهدین بین النهرین را به قبول دین حق برانگیخت.

(۵۴) - عبارت طبری چنین است: «خرج عمر، وخلف علیاً علی المدینة وخرج معه الصحابة» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۴ ص ۶۳) و در عبارت واقدی چنین می‌خوانیم: «واستخلف علی المدینة، علی بن ابی طالب و خرج من المدینة» (فتوح الشام، اثر محمد بن عمر، واقدی، جزء ۱، ص ۲۳۶).

(*) - «أن عمر بن الخطاب كان يجبي العراق كل سنة... ثم يخرج اليه عشرة من اهل الكوفة وعشرة من اهل البصرة يشهدون اربع شهادات بالده انه من طيب، ما فيه ظلم مسلم ولا معاهد...» (الخراج، ص ۱۲۴).

(۵۵) - الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۰۷.

(۵۶) - «وعمر بن الخطاب كتب الي أبي عبدة يا مره أن يمنع المسلمين من ظلم أخدم من اهل الذمة» (الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۰۷).



انتشار قرآن کریم در بین النهرین

پس از آنکه روزگار عمر سپری گشت، دوران خلافت عثمان بن عفان (سال ۲۴ هجری قمری) فرارسید. از عثمان نقل شده که روزی گفت: «عمر برای خشنودی خدا، خانواده و نزدیکانش را از ثروت محروم می‌کرد و من برای خشنودی خدا، به خانواده و نزدیکانم بذل و بخشش می‌کنم»! و اتفاقاً همین کار عثمان، مایه اعتراض و شورش مردم را فراهم آورد و عاقبت به گذشته شدنش انجام می‌شد. بهر حال از جمله کارهای ارزشمندی که در روزگار خلیفه سوم، صورت گرفت، نسخه برداری از قرآن کریم و پراکنده ساختن آن در شهرهای مهم و پرجمعیت اسلامی بود. شرح این اقدام برجسته چنانکه از آثار تاریخی و روایی برمی‌آید چنان است که:

حَدَّثَنَا بَنِي يَمَانَ يَكِي از ياران رسول اکرم (ص)، در ماجرای فتح ارمنستان با سپاهیان شام هم‌رزم بود و همچنین در مصالحه آذربایجان، با اتفاق سپاه عراق شرکت داشت. حدیث در این سفرها می‌شنید که شامیان و عراقیان گاهی بر سر خواندن آیه‌ای از قرآن به اختلاف می‌افتند و هر کدام قرائت خود را صحیح میدانند و دیگری را تخطئه می‌کنند. این امر بر حدیثی که مردی پرایمان و غیور بود گران آمد و از بیم آنکه مبادا مسلمانان در کار قرآن همچون یهود و نصاری راه اختلاف بی‌پایند، از یاران خود جدا شد و به مدینه نزد عثمان آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان، پیش از آنکه این امت در کتاب خدا همچون یهود و نصاری اختلاف کنند،

(۵۷) - «إِنَّ عَمْرًا كَانَ يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَأَقْرَبَاءَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَ إِسْتِئْذَانِ أَهْلِي وَأَقْرَبَائِي ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ...» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۲۲۶).

(۵۸) - آذربایجان نیز از طریق مصالحه فتح شد و کارش به جنگ نکشید و عهدنامه‌ای که عتبیه بن قرقد برای مردم آندیسار نوشت، در تاریخ طبری مضبوط است (به تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۱۵۵ نگاه کنید).



آنرا دریاب ..! عثمان از این سخن درشگفت شد و سبب آنرا پرسید، حدیقه ما جرای اختلاف قرائت‌ها را برای وی بازگفت. عثمان از این حادثه بیم کرد و کس را به نزد حفصه همسر رسول خدا (ص) فرستاد و پیام داد تا مصحفی را که در زمان خلافت ابوبکر از آثار کاتبان وحی و به کمک حافظان قرآن، رونویسی کرده بودند به نزد وی فرستد تا رونوشتی چند از آن تهیه شود و نسخه اصلی را دوباره به حفصه بازگردانند. حفصه این پیشنهاد را پذیرفت.^(۵۹) بزودی چندتن که یکی از آنها زیدبن ثابت انصاری (کاتب وحی در زمان رسول اکرم ص) بود از سوی عثمان مأ موریت یافتند تا از روی مصحف حفصه، نسخه نگاری کنند. این لجنه، بگفته ابن حجر در سال ۲۵ هجری قمری تشکیل شد و پس از مدتی، نسخ متعددی از تمام قرآن فراهم آمد.^(۶۰)

أبو عمرو دانی در کتاب «المقنع» می‌نویسد: «بیشتر علماء برآنند که عثمان چون مصحف‌ها را نوشت، آنها را چهار نسخه کرد و هر یک را به ناحیه‌ای از نواحی فرستاد. یکی را به کوفه و دیگری را به بصره و سومی را به شام ارسال داشت و یک مصحف را نیز نزد خود (در مدینه) نگاه داشت. و برخی گفته‌اند که عثمان آنها را هفت نسخه کرد و به مکه و یمن و بحرین هم نسخی را فرستاد...»^(۶۱)

(۵۹) - به کتاب: فتح الباری بشرح صحیح البخاری، اثر ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر، ج ۹، ص ۱۵ نگاه کنید.

(۶۰) - به کتاب: الإیتقان، اثر سیوطی، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۲۰۹ رجوع کنید.

(۶۱) - «أكثر العلماء على أن عثمان بن عفان لما كتب المصحف جعله أربع نسخ و بعث إلى كل ناحية من النواحي بواحدة منهم، فوجه إلى الكوفة إحداً هن و إلى البصرة أخرى و إلى الشام الثالثة و أمسك عند نفسه واحدة. و قد قيل أنه جعله سبع نسخ و وجه من ذلك أيضاً نسخة إلى مكة و نسخة إلى اليمن و نسخة إلى البحرين» (المقنع، اثر ابو عمرو عثمان بن سعيد دانی، چاپ لبنان، ص ۹).



کا رعثمان با موافقت و همراهی گروهی از بزرگان صحابه از جمله علی (ع) روبرو شد. سجستانی به سند صحیح از سُویدبن غفله آورده است که علی فرمود:

«ای مردم! در انتقاد از عثمان زیاده روی مکنید و درباره کاری که وی نسبت به مصحف‌ها انجام داد و نسخه‌های (مغلوپ را) سوزانید، جزیبه‌نیکی یاد نکنید. سوگند بخدا که او درباره مصحف‌ها، اقدامی ننمود مگر در حضور جمعی از ما (یاران پیامبر)، عثمان از ما پرسید: درباره این (اختلاف) قرائت که پیش آمده شما چه می‌گویید؟ بمن رسیده که برخی از قاریان قرآن به دیگری می‌گویند: قرائت من، از قرائت تو برتر است. و این امر نزدیک است که به کفر بیانجامد! ما گفتیم: نظر خودت چیست؟ عثمان پاسخ داد: به نظر می‌رسد که مردم را بر مصحف واحدی گرد آوریم که هیچ‌گونه پراکنندگی و اختلاف در میان نباشد. همه گفتیم: رأی بسیار خوبی است.»^(۶۲)

همچنین، ابن اثیر در تاریخش آورده که:

«چون علی^ع به کوفه وارد شد، مردی در برابر وی ایستاد و از عثمان بدگویی کرد که مردم را بر مصحف واحدی گرد آورده بود! علی علیه السلام بانگ برآورد که: خاموش باش! او، اینکار را در حضور جمعی از ما (یاران رسول) انجام داد و اگر حکومتی که عثمان داشت در دست من بود، همان راهی را می‌رفتم که او رفت!»^(۶۳)

(۶۲) - «يا أيها الناس لا تغلوا في عثمان ولا تقولوا له إلا خيراً في المصاحف وإحراق المصاحف، فوالله ما فعل الذي فعل في المصاحف إلا عن هلاؤنا جميعاً. قال: ما تقولون في هذه القراءة؟ فقد بلغني أن بعضهم يقول: إن قرائتي خير من قرائتك وهذا يكاد أن يكون كفراً! قلنا: ما ترى؟ قال: نرى أن يجمع الناس على مصحف واحد فلا تكون فرقه ولا يكون اختلاف. قلنا: نعم ما رأيت...» (المصاحف، اثر ابن اثیر و دستجستانی، چاپ مصر، ص ۲۲).

(۶۳) - «لما قدم علي (ع) الكوفة قام إليه رجل فعاب عثمان بجمع الناس على المصحف، فصاح به وقال: ا سكت فعن ملاء منا فعل ذلك، فلو وليت منه ما ولي عثمان لسلكت سبيله. (الكامل، ج ۳، ص ۱۱۲). در کتاب: المقنع، اثر ابو عمرو دانی، ص ۸ نیز از قول علی (ع) آمده است: «لو وليت لفعلت في المصاحف الذي فعل عثمان» یعنی: «اگر پیش از این، به حکومت رسیده بودم، درباره مصحف‌ها همان کاری را می‌کردم که عثمان انجام داد...»



البته باید دانست که مصحف عثمانی، بدون نقطه و اعراب بود ولی این موضوع، مشکلی را در کار قرائت پیش نیاورد زیرا عثمان با هر مصحفی که به شهری فرستاد، قاری ماهری را نیز بدانجا روانه کرد تا مصحف مزبور را بر مردم بخواند. بنا بر آنچه گزارش کرده اند: «عثمان دستور داد تا زیدبن ثابت مصحف مدنی را برای اهل مدینه بخواند و عبدالله بن سائب را با مصحف اهل مکه روانه ساخت و مُغیره بن اَبی شهاب را با مصحف اهل شام و ابوعبدالرحمن سلمی را با مصحف اهل کوفه و عامر بن عبدقیس را با مصحف اهل بصره، فرستاد...»^(۶۴)

مردم حجاز و شام و بین النهرین (کوفه و بصره) از این معلّمان قرآنی، کتاب خدا را می‌موختند و از روی مصحف‌ها* رونویسی می‌کردند تا آنکه شهرهای مسلمانان از مصحف قرآنی پر شد و قرآن مجید بصورت مکتوب، در خانه‌ها راه یافت و آفاق را از نور خود روشنی بخشید.

(۶۴) - «أَنَّ عَثْمَانَ أَمَرَ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ أَنْ يَقْرَأَ بِالْمَدِينَةِ وَبِعَثْمَانَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ السَّائِبِ مَعَ الْمَكِّيِّ وَالْمَغِيرَةَ بْنَ أَبِي شَهَابٍ مَعَ الشَّامِيِّ وَأَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ مَعَ الْكُوفِيِّ وَآمَرَ بِسِنِّ عَبْدِ قَيْسٍ مَعَ الْبَصْرِيِّ. (به کتاب: دلیل الحیران علی مورد الظمان، اثر ما رغنی، چاپ قاهره، ص ۱۸ رجوع فرماید و مقایسه کنید با: القراءات القرآنیة، اثر دکتر عبدالهادی فضلی، چاپ بیروت، ص ۲۲)»

(*) - این مصحف‌ها، به «مصحف امام» شهرت داشتند و برخی از آنها تا چند قرن پس از روزگار عثمان باقی ماندند. ابن کثیر دمشقی که در قرن هشتم هجری می‌زیسته در تاریخ خود می‌نویسد: «وفی هذه السنّة (سنه خمس و اربعین) توفی زیدبن ثابت الأنصاری أحد کتاب الوحي... وهو الذي كتب هذا المصحف الإمام الذي بالشام عن امر عثمان بن عفان وهو خطّ جید قوی جداً فیما رأیته» (البدایة والنهایة، جزء ۸، ص ۳۲) یعنی: «در این سال (۴۵ هجری قمری) زیدبن ثابت انصاری که یکی از نویسندگان وحی بود وفات یافت و مصحف امام را که اینک در شام باقی است بدستور عثمان بن عفان نوشت. خط مصحف مزبور چنانکه من دیدم خطی نیکو و قوی است...»



۷ دولت فرخنده علوی در بین النهرین

عثمان بن عفان در سال سی و پنجم هجری قمری در مدینه کشته شد و مسلمانان با علی (ع) به خلافت، بیعت کردند. در حکومت علوی، خورشید عدالت با درخشندگی بیشتری تجلی کرد و برجهان اسلامی پرتوافکند و بین النهرین نیز مانند دیگر سرزمینهایی که در حوزه حکومت علی بود، از رفتار دادگرانه و کریمانه وی برخوردار شد. بویژه که مرکز خلافت در آنروزگار، از حجاز به بین النهرین انتقال یافت و شهر کوفه، نخستین طلوعگاه عدل علوی، به شما آمد.

علی (ع) از همان روزهای آغازین خلافتش، وظایف مردم را در برابر خود، و تکلیف خود را در برابر مردم روشن ساخت و خطوط اساسی حکومتش را ترسیم نمود و راه و روشی را که میخواست در پیش گیرد، برای مسلمانان توضیح داد. در یکی از خطبه‌هایش از وظایف و تکالیف مزبور چنین یاد می‌کند: «ای مردم! مرا بر شما حقی است و شما بر من حقی. حق شما بر من آنستکه خیر خواهان باشم، و سهمتان را کامل دهم، و به تعلیمتان پردازم تا نادان ننمایند، و آدابتان آموزم تا دانش فراگیرید. و اما حق من بر شما آنستکه بر بیعتم وفادار مانید و در حضور و غیاب خیر خواهی کنید و چون شما را بخوانم پذیرا شوید و هنگامی که فرمانتان دهم، فرمان برید...» (۶۵)

(۶۵) - «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ. فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالتَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالإِجَابَةُ حِينَ أُدْعَوُكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ» (نهج البلاغه، با شرح شیخ محمد عبده، چاپ مصر، خطبه ۳۳ و تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۹۰ و ۹۱) مقایسه شود با: أنساب الأشراف، اثر احمد بن یحیی بلاذری، چاپ لبنان، ص ۳۸۰



در این سخنرانی، علی به حقوق مالی و فرهنگی جامعه که مسؤولیت آن، برعهده زمامداران نهاد شده، اشاره می‌نماید و ما در تاریخ می‌بینیم که دولت علوی، حقوق مزبور را درکمال شایستگی اداء کرده است.

در دوران خلافت عمر، اموالی که در بیت‌المال فراهم می‌آمد، به تناسب مقام و درجات مسلمانان تقسیم می‌شد بدین معنی که خلیفه، خدمات گذشته آنان را نسبت به اسلام در نظر می‌گرفت و سهم مسلمانان پیشتر را بیش از دیگران مقرر می‌داشت. وی در یکی از سخنرانیهای خود، از این موضوع بدین صورت یاد کرده:

«سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست - این راه بار تکرار نمود - هیچکس (از مسلمانان) نیست مگر که در این مال حقی دارد، چه به او داده شود و چه محروم شوند، و هیچکس سزاوارتر از دیگری نسبت به این مال نیست مگر آنکه غلامی مملوک باشد (که غالباً اسیران جنگی بودند و حقی از بیت‌المال نداشتند) سهم من نیز مانند یکی از مسلمانان است. اما هر یک از ما بر اساس منزلتی که در کتاب خدا و نزد رسولش داریم، سهم می‌بریم و همچنین، بر حسب سختی‌هایی که کسی در راه اسلام دیده است (بهره‌ای دارد) و نیز، به دلیل پیشگام بودن و حاجتمندی افراد، به آنها نصیبی داده می‌شود...»^(۶۶)

نتیجه سیاست مالی عمر این بود که گروهی از مهاجران و انصار - بدلیل خدماتشان به اسلام - از دیگر مسلمانان ثروتمندتر شدند

(۶۶) - «والله الذي لا إله إلا هو - ثلاثاً - ما من أحد إلا له في هذا المال حق أعطيه أو منعه، وما أحد الحق به من أحد إلا عبد مملوك و ما أنا فيه إلا كما حدهم ولكننا على منازلنا في كتاب الله و قسمنا من رسول الله - صلى الله عليه وسلم - و الرجل و بلائه في الإسلام، و الرجل و قدمه في الإسلام، و الرجل و غناؤه في الإسلام، و الرجل و حاجته...» (تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۲۱۱).



رفو اصل مالی بسیاری در میان مردم پدید آمد. خلیفه در سال آخر عمرش، از این کار ناخرسندی نشان داد و متوجه شد که سیاست مالی مزبور، درست نبوده است از این رو اعلام داشت که: «اگر آنچه را که اکنون می‌دانم از پیش دانسته بودم، ما زاد اموال توانگران را می‌گرفتم و میان مهاجران فقیر تقسیم می‌کردم»^(۶۷). در دوران عثمان نیز «سیاست تبعیض» در تقسیم بیت‌المال ادامه یافت و خلیفه سوم به تصمیمی که عمر بن خطاب در اواخر عمرش گرفته بود، وقعی ننهاد. علی چون به خلافت رسید بنای تقسیم اموال را بر مساوات میان مسلمانان نهاد و درجات ایمانی و خدمات دینی آنها را در توزیع سهامشان دخالت نداد و ثواب خدمتگزاران آنان را موکول به پاداش خداوند دانست که: ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا^(۶۸) (القصص: ۸۰)

امام، در این باره گفت: «اگر این مال از آن من بود، میان مسلمانان بگونه‌ای برابر تقسیم می‌کردم در صورتی که این مال از آن خداست»^(۶۹)!

ابو اسحاق ثقفی کوفی در کتاب «الغارات» آورده که: «گروهی از یاران علی (ع) به نزد وی آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، این اموال را به مردم ببخش و اشراف عرب و قریش را بر موالیان و عجم‌ها برتری ده! و هم بر کسانیکه بیم‌داری راه مخالفت پویندو به سوی (معاویه) گریزند!... علی پاسخ داد: آیا بمن دستور می‌دهید که پیروزی را از راهستمگری بجویم؟! سوگند به خدا که

(۶۷) - «لو استقبلت من أَمْرِي ما أَسْتَدْبِرْت، لأَخَذْتُ فُضُولَ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَقَسَمْتُهَا عَلَى فُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ.» (تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۲۶).

(۶۸) - «پاداش الهی برای کسی که به حق گرایید و به کارشایسته پرداخت، بهتر است.»

(۶۹) - «لو كان المال لي لسويت بينهم، فكيف وإنما المال مال الله؟» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲).



تا خورشید طلوع می‌کند و ستاره‌های در آسمان می‌درخشد دست‌بندینکسار نخواهم زد، بخدا اگر اموال ایشان از آن من بود، میان آنها بگونه‌ای برابر تقسیم می‌کرد تا چه رسد بدانکه اموال، از آن خودشان است! (۷۰)

ثقفی می‌نویسد: «علی (ع) هر روز جمعه، بیت‌المال را آب‌پاشی می‌کرد سپس نماز نافله در آنجا می‌گزارد و می‌گفت: در روز رستاخیز گواهم باش که من مال مسلمانان را در تو زندانی نکردم! (۷۱)»
ابن‌اثیر در تاریخش می‌نویسد: «مالی از اصفهان به نزد علی آوردند و آنرا به هفت سهم (به‌شمار بخشهای کوفه) تقسیم نمود و در میان آن مال، گرده‌نانی یافت، آنرا نیز هفت‌پاره کرد، آنگاه فرماندهان هفتگانه کوفه را فرا خواند و میانشان قرعه افکند تا ببینند که در پرداختن سهم‌ها از کدامین آغاز کند. (۷۲)»

(۷۰) - «ان ظئفة من أصحاب علی علیه السلام مشوا الیه فقالوا: یا امیر المؤمنین أعط هذه لأموال وفضل هؤلاء الأشراف من العرب قریش علی الموالی و العجم و من تخاف خلافه من الناس و فراه... فقال لهم علی علیه السلام: أتا مرونی أن أطلب التصرب بالجور؟ واللہ لا أفعل ما طلعت شمس و لاما لاح فی السماء نجم، واللہ لوکان مالهم مالی لو اسیت بینهم فکیف و إنما هی أموالهم... (الغارات، اثر ابواسحاق ثقفی، چاپ تهران، ج ۱، ص ۷۵). چنانکه ملاحظه می‌شود در نهج‌البلاغه تصریح شده که اموال بیت‌المال، از آن خدا است و در گزارش ثقفی آمده که اموال مزبور از آن مردم است! باید دانست که میان این دو تعبیر، اختلافی وجود ندارد زیرا خدای سبحان نیا زمند به مال و منال نیست و اموالی که بنام او نامگذاری می‌شود، به مردمی که استحقاق آنرا دارند می‌رسد و از آن ایشان است.

(۷۱) - «ان علیاً علیه السلام کان ینضح بیت المال ثم یتنقل فیه ویقول: اشهد لی یوم القیامة انی لم احبس فیک المال علی المسلمین» (الغارات، ج ۱، ص ۵۰).

(۷۲) - «قدم علی علی مال من اصبهان فقسمه علی سبعة سهم، فوجد فیه رغیفاً فقسمه علی سبعة، و دعا امراء الأسباع فأقرع بینهم لینظر أیهم یعطى اولاً» (الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۹۹).

امام علیه‌السلام علاوه بر رعایت برابری و عدالت در کمک‌های مالی به مسلمین، احوال روحی نیا زمندان را نیز از نظر دور نمی‌داشت و نمی‌خواست که آنها هنگام درخواست کمک، احساس حقارت کنند. ابن‌کثیر دمشقی در تاریخش آورده که: روزی نیا زمندی نزد امام آمد و گفت حاجتی دارم! اما مفرمود: اکتب حاجتک علی الأرض فاتی اکره ان ارنی ذل السؤال فی وجهک! یعنی: حاجت خود را بر روی زمین بنویس که من خوش‌ندارم ذلت در خواست را در چهره‌ات ببینم! آنمرد، بر روی زمین نوشت که: ائی محتاج، من نیا زمندم! و علی علیه‌السلام دستور داد تا جامه‌ای برایش بیاورند و مقداری پول نیز بدو بخشید (البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۱۹۰).



بازهم ابن اثیر می‌نویسد: «هارون بن عنتره زبدرش روایت کرده که: من، در فصل زمستان بر علی در خورنق وارد شدم و او حوله‌ای کهنه و فرسوده بردوش افکنده بود و در آن می‌لرزید. گفتم: ای امیرمؤمنان، خدا در این مال برای تو و خانواده‌ات سهمی مقرر داشته و تو با خود چنین می‌کنی؟! فرمود: (آری) سوگند به خدا که از سهم شما چیزی برنگرفتم و این حوله را هم از مدینه با خود آورده‌ام...!»^(۷۳)

علی (ع) می‌کوشید تا سختی‌های زندگی را بر خود هموار کند شاید با ملاحظه احوال او، سنگینی معیشت بر نیا زمندان سبک تر آید و می‌گفت:

«ءَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِأَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أَسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ؟»

«آیا خودم را به همین راضی کنم که مردم بگویند: این امیرمؤمنان است، بی آنکه در ناخوشامدهای روزگار با آنها شریک باشم و در سختی زندگی، سرمشق آنان شوم؟...»

پیدا است دستاورد دولتی که رهبرش بدینگونه رفتار کند، جز برقراری عدل و انصاف در جامعه چیزی نیست و بی‌تردید در سایه چنین حکومتی، حتی مردمی که به اسلام گردن ننهادند از نعمت عدالت برخوردار خواهند شد چنانکه در دولت علوی مثلاً مسلمانان وظیفه داشتند تا نهرهای اهل ذمه را برای ایشان آباد سازند و در برابر جزیه‌ای که دولت اسلامی از آنان دریافت می‌کرد، از

(۷۳) - «قال هارون بن عنتره عن أبيه: دخلت عليّ عليّ بالخورنق وهو فصل الشتاء وعليه خلق قطيفة وهو يرعد فيه! فقلت: يا أمير المؤمنين إن الله جعل لك ولأهلك في هذا المال نصيباً وأنت تفعل هذا بنفسك؟! فقال: والله ما أُرزأكم شيئاً و ما هي إلاّ قطيفتي التي أخرجتها من المدينة» (الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۳۳۹ و ۳۴۰ و البداية والنهاية، أشر ابن كثير، ج ۸، ص ۴۰۳).

(*) - نهج البلاغه، نامه شماره ۴۵.



کمکهای مادی و معنوی بدانان دریغ نورزند. یعقوبی در تاریخش نامه‌ای را از علی علیه السّلام به قرظ بن کعب انصاری گزارش کرده که مفادنامه مزبور، این امر را به روشنی نشان میدهد، در آن نامه، امام نوشته است:

«پس (ازستایش خدا و درود بر پیامبر) مردانی از اهل ذمّه که در حوزۀ مأموریت تو قرار گرفته‌اند، از رودخانه‌ای در اراضی خود یاد کرده‌اند که بی‌اثر شده و بزیرخاک رفته است، آباد ساختن رودخانه مزبور برای ایشان، وظیفه‌ای است که مسلمین بر عهده دارند. پس تو و آنان در این کار بنگرید پس آن نهر را آباد و بازسازی کن.» (۷۴)

از تدبیر معیشت و تنظیم امور مالی مسلمین که بگذریم، علی (ع) در تعلیم و تربیت مسلمانان و آشنا ساختن آنها با معارف اسلام نیز سخت کوشا بود. خطبه‌های حکیمانهای که از این امام بزرگ رسیده، خود نشان می‌دهد که چه اندازه می‌کوشیده تا محیط اسلامی را از معارف الهی و علوم قرآنی و حکمت عقلی گرم و سرشار کند. رسم خلفای پیشین این بود که در میان توده مردم می‌آمدند و برای آنان قرآن می‌خواندند و با ایشان از اسلام سخن می‌گفتند چنانکه ابن اثیر آورده است: «عمر، در بازارها می‌گردید و قرآن می‌خواند و هر جا که مدعیان با او برخورد می‌کردند، در میان آنها داوری می‌نمود.» (۷۵) علی، این سنت فرخنده را به اوج خود رسانید و مسلمانان را در کوی و برزن و مسجد و منبر با معارف عمیقتر از آنچه خلفای پیشین گفته بودند، آشنا ساخت.

(۷۴) - «أما بعد فانّ رجالاً من أهل الذّمّة من عملك ذكروا نهرًا في أرضهم قد عفا و ادفن و فيه لهم عمارة علي المسلمين، فانظر أنت و هم، ثمّ أعمر، و أصلح النّهر...» (تاریخ الیعقوبی، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۲۵۳).

(۷۵) - «كان عمر يطوف في الأسواق و يقرأ القرآن و يقضي بين الناس حيث أدركه الخصوم...» (الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۶۰).



ثقفی در کتاب «الفارات» می‌نویسد: «علی (ع) به با زار وارد شد و نداد در داد: ای گوشت فروشان! هرکس از شما در گوشت حیوانات بدّمَد (و آنرا فربه‌نشان دهد) از ما مسلمانان نیست! بناگاه مردی که (روبروی علی ایستاده بود) از امام روی برگرداند و گفت: سوگند به کسی که در پس هفت پرده نهان است، چنین نیست! امام، دست به پشت او زد و گفت: ای گوشت فروش، چه کسی در پس هفت پرده نهان است؟! وی پاسخ داد: خداوندگار جهان نیان ای امیرمؤمنان! امام فرمود: به خطا رفته‌ای، میان خدا و آفریدگانش پرده‌ای نیست چرا که هر کجا باشند او با ایشان است. آنمرد گفت: ای امیرمؤمنان کفاره آنچه که به خطا گفتم چیست؟ فرمود: آنست که بدانی هر جا که هستی خدا با تو است! با زانمرد گفت: آیا فقیران را (به رسم کفاره سوگند) خوراک دهم؟ علی فرمود: لازم نیست زیرا که توبه کسی جز خدایت سوگند یا دکرده‌ای!».

علی (ع) نه تنها خود پیوسته به آموزش مسلمانان می‌پرداخت بلکه نزدیکان و فرماندهانش را نیز برای نیکار می‌گمارد. یعقوبی گزارش نموده که امام، به قیس بن سعد بن عباده - فرماندار آذربایجان - نامه‌ای نگاشت که با چنین عبارتی آغاز شده بود:

أَمَا بَعْدُ فَأَقْبِلْ عَلَيَّ خَرَجَكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسِنْ إِلَيَّ جُنْدِكَ بِالْإِنصَافِ وَ عَلِيمٌ مِّنْ قَبْلِكَ مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ (۷۶).

«پس (از ستایش خدا و ندو درود بر پیا مبرش) برگردآوری مالیاتی که بر عهده داری، بحق روی آور و از ره انصاف و برابری با سپاهیان

(۷۶) - «عن علی علیه السلام أنه دخل السوق فقال: يا معشر اللّٰجّاء من نفخ منكم في اللحم فليس منا. فاذا هو برجل موليه ظهره، فقال كلا والذي احتجب بالسبع! فضربه علي (ع) علي ظهره، ثم قال: يا لحم ومن الذي احتجب بالسبع؟ قال: رب العالمين يا امير المؤمنين! فقال له اخطأت... ان الله ليس بينه وبين خلقه حجاب لانه معهم أينما كانوا. فقال الرجل: ما كفارة ما قلت يا امير المؤمنين؟ قال ان تعلم ان الله معك حيث كنت، قال: اطعم المساكين؟ قال: لا، إنما حلفت بغير ربك!» (الفارات، ج ۱، ص ۱۱۲).

(۷۷) - تاریخ یعقوبی، جزء ۲، ص ۲۰۲.



نیکی کن و از آنچه خدایت به تو آموخته به کسانی که نزد تو هستند
بیا موز...».

آموزشهای امام که بخشی از آنها در نهج البلاغه گرد آمده، بیشتر
دربین النهرین صورت پذیرفته است زیرا چنانکه دانستیم علی مرکز
حکومت خود را از مدینه به کوفه انتقال داد و در آنجا به تدابیر
امور خلافت و تعلیم و تربیت مردم اهتمام نمود.

۸ جنگ در بین النهرین

هنگامی که علی در مدینه بسر می برد، خبریافت که طلحه و زبیر
بیعت شکنی نموده و سر خلافت دارند. به امام گزارش دادند که
آندو در مکه به عائشه - همسر رسول خدا (ص) - پیوسته اند و از
خونخواهی درباره خلیفه سوم عثمان، سخن می گویند. علی، مردم
مدینه را از این ماجری آگاه کرد ولی واکنشی که در برابر اینکار
از خود نشان داد، نرم و اصلاح طلبانه بود چنانکه فرمود:

«تا آنجا که از (پراکندگی) جمعیت شما مسلمانان، بیهراس
نیافتم شکیبایی خواهم ورزید، و اگر آنان (از اقدامات تند) دست
باز دارند من نیز از چنین کاری خودداری می نمایم و بهمین خبری
که بمن رسیده بسنده می کنم.» (۷۸)

پس از آنکه دوباره خبر آمد مخالفان مزبور، آهنگ بصره
کرده اند، امام با گروهی از اهل مدینه، به جانب بصره شتافت و
کسانی را فرستاد تا یارانش را از کوفه نیز گرد آورند و این
نخستین باری بود که علی پس از خلافت خود، پای به بین النهرین
نهاد.

بلاذری در کتاب «أنساب الأشراف» آورده است که: در آستانه جنگ

(۷۸) - «سأصبر ما لم أؤخف عليّ جماعتكم، و أكف ان كفووا، وأقتصر
عليّ ما بلغني» (الكامل في التاريخ، اثر ابن كثير، ج ۳،
ص ۲۰۵).



جمل، حُرث بن حُوَط به نزد امام آمده و گفت: «مگر ممکن است که طلحه و زبیر و عائشه بر امر باطلی گرد آمده باشند؟!». علی بدو پاسخ داد:

يَا حَارِثُ أَنْتَ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ ، إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ
بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ وَبِأَعْمَالِ الظَّنِّ ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ وَ
وَأَعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ*.

«ای حارث! به اشتباه در افتاده‌ای حق و باطل، از راه ارزیابی رجال و خوشگمانی به این و آن شناخته نمی‌شود، حق و باطل را (با دلیل و برهان) بشناس تا اهل آن دورا بشناسی...!».

جنگ جمل بدان گونه که می‌دانیم، به پیروزی سپاه امام و شکست دشمنانش انجامید ولی آنچه با شکوه‌تر بنظر می‌آید، رفتار علی (ع) در این جنگ با مخالفان سیاسی خود بود. زیرا پیش از جنگ مزبور، یاران خویش را از دشمنی و حتی ناسزاگویی به مخالفان باز می‌داشت و امیدوار بود که فتنه مزبور از راه صلح و آشتی فرونشیند و آتش پیکار شعله‌ور نگردد. طبری در تاریخش آورده که علی در

مسیر خود به سوی بصره برای سپاهیان خطبه خواند و گفت:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ ، كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ
هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَإِنَّهُمْ إِخْوَانُكُمْ ، وَأَصْبِرُوا عَلَيَّ مَا يَأْتِيكُمْ ، وَ إِيَّاكُمْ
أَنْ تَسْبِقُونَا فَإِنَّ الْمَخْضُومَ غَدًا مِنْ خِصَمِ الْيَوْمِ!

«هان ای مردم! بر خودتان مسلط باشید و دست و زبان‌تان را از این قوم بازدارید که ایشان برادران شما هستند و در برابر سر آنچه (از ایشان) به شما می‌رسد شکیبایی ورزید و از این بهره‌یزید که (درستیزه‌گری با آنان) از دستور ما پیشی گیرید زیرا که فردا، کسی محکوم است که امروز، دشمنی آغاز کند...!».

همینکه امام، به سپاه مخالفان رسید و دانست که آتش پیکار

(*) - أنساب الأشراف، اثر احمد بن یحییٰ بلذری، چاپ لبنان، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ و نیز ۲۷۴.

(۷۹) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۴۹۶.



بزودی افروخته خواهد شد، طلحه و زبیر را ندا کرد تا با آنان سخن گوید (و اتمام حجت نماید). ابن کثیر در کتاب: «البدایة و النهایة» می‌نویسد:

«چون دوسپاه بر مرکب‌ها نشستند و در برابر هم قرار گرفتند، علی، طلحه و زبیر را فراخواند تا با آن دو سخن گوید، سپس همه گرد یکدیگر آمدند تا آنجا که گردن اسبان نشان درهم رفت! گویند در این هنگام علی به آن دو گفت: می‌بینم که اسبان و مردان و سپاه بسیار فراهم آورده‌اید، آیا هیچ عذری هم برای روز رستاخیز مهیا داشته‌اید؟ از خدا بترسید و مانند آن زنی مباشید که رشته‌خویش را پس از آنکه به قوت تابید از هم گسست و پاره پاره کرد^(۸۰)! آیا من برادر دینی شما نبودم که (ریختن) خون مرا حرام می‌شمردید و من نیز خون شما را حرام می‌شمردم؟ پس چه حادثه‌ای رخ داده که خون مرا بر شما حلال کرده است؟ طلحه پاسخ داد: کار را بر عثمان تباه کردی! علی این آیه را بخواند که: *يَوْمَئِذٍ يُوقِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ*^(۸۱) (در آن روز خداوند، سزایشان را هر چه تا متر می‌دهد^(۸۲)) سپس گفت: نفرین خدا بر قاتلان عثمان باد! ای طلحه آیا همسر رسول خدا (ص) را برای جنگ آورده‌ای و همسر خویش را در خانه پنهان داشته‌ای؟! مگر نه آنکه با من (به خلافت) بیعت کرده‌ای؟ طلحه پاسخ داد: با تو در حالی بیعت کردم که شمشیر برگردنم بود!^(۸۳) آنگاه علی روی به زبیر نمود و از او پرسید: تو

(۸۰) - اشاره به آیه ۹۱، از سوره نحل است که می‌فرماید: *و لا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَصَتْ قُوَّتُهَا مِنْ بَدْرِ قُوَّةِ الْكَافِرِينَ*.

(۸۱) - آیه ۲۵ از سوره نور.

(۸۲) - اشاره به آنستکه: سزای این‌تهمت را در روز داوری می‌بینی (آیه کریمه درباره تهمت زنی‌دگان نازل شده است).

(۸۳) - علی علیه السلام، هیچیک از صحابه را بر بیعت با خود مجبور نکرد. ابو جعفر طبری در تاریخش نوشته است که: «در آغاز بیعت با علی (سعدین ابوقاص را بحضور (امام) آوردند و



را چه چیزی به خروج واداشته است؟! زبیر پاسخ داد: تورا در امر خلافت سزاوارتر از خود نمی‌بینم! علی گفت: آیا به یاد داری که روزی با رسول خدا (ص) از محلّ بنو غنم گذرمی‌کردی آنگاه پیامبر نگاه‌های به من کرد و خندید و تو نیز در روی پیامبر خندیدی و گفتی که: پس را بوطالب، دست از تکبیرش برنمیدارد! پیامبر در پاسخ گفت: او اهل تکبیر نیست و تو در آینه به جنگ وی خواهی رفت در حالی که برای او ستم کرده‌ای! زبیر (ناگهان بخود آمد و) گفت: خدا و ندا! آری (بخاطر می‌آورم) و اگر پیش از این به یاد افتاده بود، این راه را نمی‌پیمودم و سوگند به خدا که هرگز با تو پیکار نخواهم کرد...! (۸۴)

علی بدو فرمود: بیعت کن، سعد پاسخ داد: تا مردم بیعت نکنند، من بیعت نخواهم کرد، به خدا که خطری از سوی من متوجه توست! علی فرمود: بگذارید برود. آنگاه عبدالله بن عمر را نزد (امام) آوردند و علی بدو فرمود: بیعت کن، عبدالله نیز پاسخ داد: تا مردم بیعت نکنند، بیعت نخواهم نمود. علی فرمود: ضامنی بیاور. عبدالله گفت: من ضامن ندارم! مالک اشتر (به خشم آمده و به او مام) گفت: بگذار گردنش را بزنم! علی (ع) فرمود: رهاش کنید، خودم ضامن او هستم...» (تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۲۸). بنا بر این، ادعای طلحه در برابر علی درست نبود و امیر مؤمنان، کسی را به بیعت با خود وادار نکرد و اگر طلحه از طرفیان علی (چون مالک اشتر) بیم کرده بود، ترس وی ربطی به او نداشت. طلحه هم می‌توانست در حضور علی - همچون سعد و عبدالله - از بیعت خودداری نماید. پس بیعتش او را به طاعت از امام ملزم می‌داشت.

(۸۴) - «فلما ركب الجيشان و تراءى الجمعان و طلب عليّ طلحة و الزبير ليكلمهما ، فاجتمعا حتى التفتا عنق خيولهم ، فيقال انه قال لهما : ايتي اراكما قد جمعتما خيلا و رجالا و عددا ، فهل اعددتما عذرا يوم القيامة؟ فاتقيا الله و لا تكونا ، كالتى نقضت غزلهما من بعد قوّة انكاشا ، ألم اكن احاكما في دينكما؟ تحرمان دمي و احرم دمكما؟ فهل من حدث احل لكما دمي؟ فقال طلحة: البيت عليّ عثمان ، فقال عليّ: يؤمّنز يؤقّبهم الله دينهم الحقّ. ثم قال: يا طلحة ، اجئت بعرض رسول الله (ص) تقاتل بها و خسات عرسك في البيت؟ أما يا يعنتي؟ قال: يا يعتك و السيف عليّ عنقي! و قال للزبير: ما أخرجك؟ قال: أنت و لا اراك بهذا الأمر و لني به مني! فقال له عليّ: أما تذكروم مررت مع رسول الله (ص) في بني غنم فنظر إليّ و ضحك و ضحكت إليه ، فقلت له : لا يدع ابن ابي طالب



با وجود این مذاکرات ، علی (ع) دانست که فتنه‌گران اجازة نمی‌دهند تا صلح و دوستی برقرار گردد و هر چند طلحه و زبیر از جنگ کنار گرفته‌اند ، آنان از آشوبگری و جنگ افروزی دست بر نمی‌دارند ، ناچار بدست و یزدیگری روی آورد به امید آنکه وجدان مخالفان را بیدار کند و از برادرکشی و خونریزی جلوگیری بعمل آورد . طبری می‌نویسد :

«علیؑ به یاران خود گفت : کدامیک از شما آماده است تا این مصحف (قرآنی) و آیاتش را بر مخالفان عرضه کند که اگر دستش را جدا سازند ، آنرا بدست دیگر گیرد و چون آن دست را نیز قطع کنند ، مصحف را بدنشان گیرد؟ نوجوانی گفت : من! علیؑ در میان یارانش بگردید و اینکار را بر آنها عرضه داشت . اما جز همان جوان ، کسی پیشنهادش را نپذیرفت . علیؑ بدو گفت : این مصحف را بدانها نشان ده و بگو که : این قرآن از آغاز تا انجامش میان ما و شما (م) است و در باره خونهای ما و خودتان خدا را بیاد آرید . مخالفان ، بدان نوجوان که مصحف قرآنی در دست داشت حمله ور شدند و دودستش را قطع کردند و او ، مصحف را بدنشان گرفت تا سرانجام کشته شد . علیؑ فرمود : اینک زد و خورد بر شما روا گردید ، با ایشان پیکار کنید .»^(۸۵)

→ زهوه ! فقال لك رسول الله (ص) : إنه ليس بمتمرد ، لتقا تلته وأنت ظالم له ! فقال الزبير : اللهم نعم ، ولو ذكرت ، ما سرت مسيري هذا والله لا أقاتلك أبداً .. (البداية والنهاية ، ج ۴ ، ص ۲۶۲ و ۲۶۳ ضمناً به تاريخ الأمم والملوك ، ج ۴ ، ص ۵۰۲ و ۵۰۱ و الأخبار الطوال دینوری ، ص ۱۴۷ و أنساب الأشراف بلاذری ، ص ۲۵۱ نیز نگاه کنید .)

(۸۵) - «فقال عليُّ لأصحابه : أيكم يعرض عليهم هذا المصحف وما فيه ، فإن قطعت يده أخذه الأخرى ، وإن قطعت أخذه بأسنانه؟ قال فتى شاب : أنا ، فطاف عليُّ علي أصحابه يعرض ذلك عليهم ، فلم يقبله إلا ذلك الفتى ، فقال له عليُّ : اعرض عليهم هذا وقل : هو بيننا وبينكم من أوله إلى آخره ، والله في دماءنا ودمائكم ، فحمل علي الفتى وغي يده المصحف فقطعت يده ، فأخذه بأسنانه حتى قتل ، فقال عليُّ : قد طاب لكم الضراب فقاتلوهم .. (تاريخ الأمم والملوك ، ج ۴ ، ص ۵۰۹) مقایسه کنید با : (أنساب الأشراف ، اثر بلاذری ، ص ۲۴۰) .



امام، پس از پاریان گرفتن جنگ و شکست دشمن، در میان سپاهیان خود فریاد برآورد:

أَلَا! لَاتَتَّبِعُوا مُدْبِرًا، وَ لَاتُجْهَرُوا عَلَيَّ جَرِيحًا، وَ لَاتَدْخُلُوا الدُّوْرَ! (۸۶)

«هان (ای پیروزمندان)، فراریان را دنبال مکنید و زخمی را نکشید و به خانه‌ها وارد مشوید...!»

ابن کثیر در تاریخش می‌نویسد:

«(پس از جنگ جمل) علی مدت سه روز در بیرون بصره درنگ کرد آنگاه بیامد و برکشتگان هردو طرف نماز گزارد بویژه برقریشیان آنها نمازی دیگر خواند.^(۸۷) سپس هرکالایی که از یاران عائشه در لشکرگاه آنان یافت همه را جمع کرد و فرمان داد تا آنها را به مسجد بصره برند تا هرکس (از سپاه عائشه) چیزی از کالاهای خودشان را شناخت، بیاید و آنرا برگیرد مگر سلاحی که از آن بیت‌المال بود و نشان دولتی داشت! (۸۸)»

(۸۶) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۴۹۲ و نیز: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

(۸۷) - زیرا که نسبت خویشاوندی با وی داشتند و تجدیدنمازمیت، در شرع اسلام مستحب است.

(۸۸) - «و أقام علی بظاهر البصرة ثلاثاً، ثم صلی علی القتلی من الفريقین و خص قریشاً بملوة من بینهم، ثم جمع ما وجد لأصحاب عائشة فی المعسكر و أمر به أن یحمل إلی مسجد البصرة فمن عرف شیئاً هو لأهلهم فلیأخذه إلا سلاحاً كان فی الخزائن علیه سمة السلطان...» (البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۶۷). مقایسه شود با آنچه طبری در (ج ۴، ص ۵۳۸) از تاریخ خود آورده است. از اینجا فقهاء استدلال کرده اند که گرفتن غنیمت از اهل قبله، مشروع نیست چنانکه ابن کثیر هم در تاریخش نوشته است: «وقد سأل بعض أصحاب علی علیاً أن یقسم فیهم أموال أصحاب طلحة والزبیر فأبى علیهم» (البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۶۷). یعنی (پس از جنگ جمل) برخی از یاران علی از وی درخواست کردند که اموال یاران طلحه و زبیر را در میان ایشان تقسیم کند ولی او از اینکار خودداری نمود...»



این‌نمونه‌ای از شیوه‌برخورد امام با مخالفان خود بود که نشان می‌دهد علی (ع) از چه مقام ارجمندی در اخلاق و تقوی بهره‌ور بوده است. مورخان نوشته‌اند که امام، پس از شکست دشمنانش، در برابر عائشه نیز رفتاری بس‌پسندیده و کریمانه از خود نشان داد. طبری و ابن‌اثیر و ابن‌کثیر روایت کرده‌اند که:

امیرمؤمنان علی، پس از آرام‌شدن اوضاع جنگ، آهنگ ورود به خانه‌ای کرد که عائشه را بدانجا برده بودند. امام در آستانه ورود به منزلگاه عائشه با چند زن مخالف، روبرو شد که برکشتگان جنگ جمل می‌گریستند. یکی از آنها چون دیده‌اش بر امام افتاد نسبت بدو، بدزبانی آغا زد کرد! علی سخنان وی را ناشنیده گرفت و به سوی اتاق عائشه رفت و پس از اجازه‌خواستن، وارد شد و سلام کرد و چند لحظه در آنجا نشست. سپس بیرون آمد و دوباره با همان زن روبرو گردید و بدزبانی‌های وی را شنید اما پاسخی نداد و گذر کرد. یکی از یاران‌ش که به‌خشم آمده بود گفت: ای امیرمؤمنان، آیا در برابر این زن سکوت می‌کنی با اینکه می‌شنوی چه می‌گویند؟! امام فرمود:

وَيَحْكُ! إِنَّا أَمْرًا أَنْ نَكُفَّ عَنِ النِّسَاءِ وَ هُنَّ مُشْرِكَاتٌ،
أَفَلَا نَكُفُّ عَنْهُنَّ وَ هُنَّ مُسْلِمَاتٌ؟! (۸۹)

«وای بر تو (از این اندیشه‌نا صواب)! بما دستور داده شده که در برابر ناسزاهای زنان مشرک از پاسخ خودداری ورزیم، آیا در برابر ناسزاهای زنان مسلمان خاموشی نگیریم؟!»

سپس به محمد بن ابی‌بکر و زنانی چند از پیروان خود فرمان داد تا عائشه را با توشه‌کافی، به مدینه بازگردانند و خود با پسرانش چندمیل او را مشایعت کرد و به فرزندان‌ش سفارش فرمود که تا یک روز با وی رهسپار و همراه باشند. (۹۰)

(۸۹) - البدایة و النہایة، ج ۴، ص ۲۶۸. مقایسه‌شود با: تاریخ‌الأمم و والملوک، ج ۴، ص ۵۴۰ و: الکامل فی‌التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۷.

(۹۰) - تاریخ‌الأمم و الملوک، ج ۴، ص ۵۴۴.



۹

کوفه، پایگاه حکومت علوی

در دوران خلافت علی (ع) به دلیل گستردگی متصرفات اسلامی، لازم بود که امام، دارُ الخِلافة را از مدینه به بین النهرین منتقل فرماید. زیرا با اینکار، حکومت مرکزی به شام و ایران نزدیکتر می‌شد و نظارت و سلطه بیشتری بر جهان اسلامی پیدا می‌کرد. به همین جهت علی^(ع) پس از جنگ جمل بدین مهم اقدام نمود و پیشنهاد انصار را برای ماندن در مدینه نپذیرفت. دینوری در کتاب «الأخبار الطوال» آورده است که: «چون علی آهنگ رفتن به سوی عراق کرد، بزرگان انصار گرد آمدند و به حضور امام رسیدند. عُقبَةُ بن عامِر که در غزوه بدر شرکت کرده بود از میان ایشان به سخن درآمد و گفت: ای امیر مؤمنان، شوابی که بر اثر نماز گزاردن در مسجد رسول خدا (ص) و آمد و شد میان قبر و منبر پیامبر از دست می‌دهی بزرگتر از چیزی است که امیدداری از عراق بدست آوری! و اگر برای جنگ با شامیان می‌روی، عمر بن خطاب در میان ما (اهل مدینه) ماندگار شد و سعد بن ابی وقاص با سپاه قادیسه و ابوموسیٰ اشعری با سپاه اهواز به پیکار دشمنان رفتند و او را کفایت کردند و کسی از آن جنگاوران وجود ندارد مگر که همانندش به همراه تو است و مردان، به یکدیگر می‌مانند و روزگاران در گردش اند! امام، پاسخ داد: اموال و مردان در عراق گرد آمده‌اند و اهل شام به شورش برخاسته‌اند، دوست دارم که بداتجا نزدیک باشم. سپس فرمان حرکت به مردم داد و خود از مدینه بیرون رفت و یاران نیز با او برفتند»^(۹۱).

(۹۱) - «وَلَمَّا هَمَّ عَلِيٌّ بِالْمَسِيرِ إِلَى الْعِرَاقِ، اجتمعُ أَشْرَافُ الْأَنْصَارِ فَأَقْبَلُوا حَتَّى دَخَلُوا عَلِيَّ عَلِيٌّ، فَتَكَلَّمَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ وَكَانَ بَدْرِيًّا فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الَّذِي يَفُوتُكَ مِنَ الْمَلُوءَةِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَالسَّعْيِ



ورود علی (ع) به کوفه (که مصادف با دوشنبه ۱۲ رجب سال ۳۶ هجری قمری بود) شور و نشاط تازه‌ای در آن منطقه پدید آورد و بزرگان صحابه از مهاجران و انصار و مسلمانان دیگر، روی بدانجا نهادند و جمعیت کوفه به حدود ۶۵ هزار تن رسید و آن سرزمین، به صورت کانون جدیدی برای نشر فرهنگ اسلامی درآمد. در همین دوران بود که بیشتر خطبه‌های پرشکوه امام در منا برومحا فل کوفه به ظهور پیوست و مایه‌ای برای تدوین کتاب عظیم «نهج البلاغه» فراهم آمد که در سه قرن و نیم بعد، ابوالحسن شریف رضی به گردآوری آنها همت گماشت (۹۲) همان کتاب ارجمندی که خاورشناس شهیر فرانسوی لوئی ماسینیون *Louis Massignon* درباره‌اش می‌گوید: «خطبه‌ها و موعظه‌هایی که نهج البلاغه در بردارد، از برترین دستاوردهای اندیشه اسلامی در طول زمان به‌شمار می‌رود» (۹۳)!

امام برای کوفیان با چنان گیرایی و عظمتی از معارف الهی سخن می‌گفت که برخی از مردم ساده‌دل می‌پنداشتند که او خدای سبحان را دیده است! چنانکه ذُعَلَبِ یَمَنی در مجلسی از علی (ع) پرسید:

بین قبره و منبره أَعْظَمُ مَعًا، تَرْجُو مِنَ الْعِرَاقِ، فَإِنْ كُنْتَ
إِنَّمَا تَسِيرُ لِحَرْبِ الشَّامِ فَقَدْ أَقَامَ عَمْرٌ فِينَا وَكَفَّاهُ سَعْدُ
زَحْفَ الْيَقَادِسیَّةِ وَ أَبُو مُوسَى زَحْفَ الْأَهْوَازِ وَ لَيْسَ مِنْ هَؤُلَاءِ
رَجُلٌ إِلَّا وَ مِثْلَهُ مَعَكَ وَ الرَّجَالُ أَشْبَاهُ وَ الْإِيَّامُ دُولٌ! فَقَالَ
عَلْتَنِي: إِنَّ الْأَمْوَالَ وَ الرَّجَالَ بِالْعِرَاقِ وَ لِأَهْلِ الشَّامِ وَ شِبْهِ
أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ قَرِيبًا مِنْهَا. وَ نَادَى فِي النَّاسِ بِالْمَسِيرِ فَخَرَجَ
وَ خَرَجَ مَعَهُ النَّاسُ. (الأخبار الطوال، اثر احمد بن داوود
دینوری، چاپ قاهره، ص ۱۴۳).

(۹۲) - گردآوری «نهج البلاغه» در ماه رجب از سال ۴۰۰ هجری قمری
انجام پذیرفته است چنانکه شریف رضی در پایان کتاب
می‌نویسد: «و ذلك في رجب سنة أربع مائة من الهجرة».

(۹۳) - به نقل از: مصادر نهج البلاغه و آسانیده، تألیف
عبدالزهره الحسینی الخطیب، چاپ نجف، ج ۲، ص ۱.



هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

«ای امیرمؤمنان آیا خدایت را دیده‌ای؟»

امام پاسخ داد: أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟

«آیا چیزی را که نمی‌بینم بندگی می‌کنم؟»

ذُعْلِبَ گفتم: وَكَيْفَ تَرَاهُ؟

«چگونه او را می‌بینی؟»

امام پاسخ داد: لِاتْرَاهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ تَدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ!^(۹۴)

«دیدگان او را آشکارا مشاهده‌نکنند ولی دلها با حقیقت ایمان

وی را درمی‌یابند.»!

درپاره‌ای از خطبه‌های بجای مانده از علی (ع) سخن به نکات

بس دقیقی کشیده شده است بگونه‌ای که شارحان نهج البلاغه را

به شگفتی افکنده مثلاً ابن ابی الحدید معتزلی^(۹۵) در شرح خطبه

«أشباح»^(۹۶) می‌نویسد:

«در اینجا، جای مثل معروفست که می‌گوید: إِذَا جَاءَ نَهْرًا لِلَّهِ بَطَلَ

نَهْرٌ مَعْقِلٌ! یعنی: چون رود خدا بیاید، رود معقل (که در بصره روان

است) باطل می‌شود! (بهمین صورت) هنگامی که این سخنان ربّانی و

واژگان قدسی در میان آیند، فصاحت عرب باطل می‌گردد»!^(۹۷)

(۹۴) - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

(۹۵) - ذرا اینکه مذهب ابی الحدید، مذهب اعتزال بوده تردیدی نیست

و برخلاف گمان برخی از نویسندگان عرب، وی را نتوان

«شیعی» به معنای مشهور دانست. خودوی در یکی از قصاصاتش

خطاب به علی علیه السلام می‌گوید:

و رَأَيْتَ دِينَ الْأَعْتِزَالِ وَإِتْنِي

أَهْوَى لِأَجْلِكَ كَلَّ مَنْ يَتَشَبَّعُ!
(العلویات السبع ۱۶، ۱۷)

(۹۶) - خطبه شماره ۸۷ از نهج البلاغه عبده.

(۹۷) - «هذا موضع المثل: إِذَا جَاءَ نَهْرٌ لِلَّهِ بَطَلَ نَهْرٌ مَعْقِلٌ! إِذَا جَاءَ

هذا الكلام الربّاني واللفظ القدسي بطلت فصاحة العرب» (شرح

نهج البلاغه، اثر ابن ابی الحدید، چاپ مصر، ج ۶، ص ۴۲۵).



دانشها و معارفی که از علی (ع) در دوران خلافتش سرزده، مباحث گوناگون و علوم مختلفی را فرامی‌گیرند و به‌نوع و بی‌زهای از دانش‌های محدود نمی‌شوند. ابن‌ابی‌الحدید در «شرح نهج‌البلاغه» نشان می‌دهد که دانشهای اسلامی از الهیات و تفسیر و فقه و قضاء و نحو عربی و جزاینها از علی (ع) سرچشمه گرفته‌اند و سپس در جهان اسلام جریان یافته‌اند*. برخی از محققان پنداشته‌اند که چون علی در دوران خلافت خود سرگرم نبرد با مخالفان بوده، به «امور آموزشی» اهتمام نداشته‌است!^(۹۸) این نویسندگان، گویی به‌منابع تاریخی نگاه نکرده‌اند تا ملاحظه کنند که راویان آثار، خطبه‌های بسیاری از امام گزارش نموده‌اند که علی آنها را به‌نگام زمامداری خود در کوفه و دیگر نواحی القاء کرده‌است. بعلاوه، گویی نمی‌دانند که در سنت اسلامی، جنگ و جهاد هرگز امام‌مسلمین را از آموزش مردم با‌زمنی‌دارد، مگر در قرآن کریم نخوانده‌اند که:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (التوبة: ۱۲۲).

«همه مؤمنان نتوانند که برای پیکار کوچ کنند. پس چرا از

(*) - به شرح نهج‌البلاغه، اثر ابن‌ابی‌الحدید، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۷ تا ۲۰ نگاه کنید.

(۹۸) - چنانکه سنا دمحمود مصطفی‌مصری در کتاب: «الادب العربی و تاریخ» ج ۱، ص ۹۱، چاپ قاهره می‌نویسد: «ولكن علياً كان مشغولاً بالسياسة و الحروب فلم يجلس للتعليم!»

(۹۹) - این آیه از سوره توبه، در سیاق آیات جنگ آمده‌است و واژه «نفر» در خلال آن، به «کوچیدن برای پیکار» اشاره دارد نه مسافرت عادی.

مفسران قرآن هم بر همین قول رفته‌اند (بعنوان نمونه، به تفسیر جامع‌البیان اثر طبری و مجمع‌البیان اثر طبرسی، ذیل آیه نگاه کنید) که ربرد واژه «نفر» در سوره مزبور نیز بر این معنی گواه است چنانکه می‌فرماید: «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَ جَاهِدُوا يَا مَوَالِكُمْ وَ انْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... (التوبة: ۴۱) یا می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِثْقَالًا إِلَى الْأَرْضِ... (التوبة: ۳۸).



هر دسته مؤمنان، گروهی راه پیکار نمی‌سپردند (ضمناً) در دین خدا به تفقه پردازند و چون به سوی قومشان بازگشتند، آنها را هشدار دهند شاید که ایشان (از نافرمانی) بپرهیزند...
برنامه اصلی امام چنانکه پیش از این یاد کردیم، تنظیم معیشت مسلمانان و تعلیم ایشان و همچنین اجرای عدالت در میان آنها بود و علی هیچگاه از این سه هدف اساسی غافل نماند.

۱۰ ستیز امیر مؤمنان با غلاة (۱۰۰)

گزارشهای تاریخی نشان می‌دهند که پس از پیروزی علی در جنگ بصره (یا جمل)، اندیشه‌های برخی از مردم درباره امام تغییر کرد و گروهی از افراد و قبائل عرب که از یاری امیر مؤمنان در آن جنگ سر باز زده بودند، برای پوزش‌خواهی بحضورش رسیدند. نصر بن مزاحم از قول محمد بن مخنف آورده است که وی گفت:
«هنگامی که علی (پیروزمندان) در شهر بصره وارد شد، من که تازه به سال بلوغ رسیده بودم، با پدرم بدیدارش رفتم. در آن هنگام مردانی چند را در برابرش دیدم که (امام) آنها را توبیخ می‌کرد و می‌گفت: چه چیز شما را که بزرگان قومتان هستید و ادا داشت که در یاری من درنگ کنید؟ به خدا سوگند اگر اینکار تان از سستی عقیده

(۱۰۰) - ممقانی در «مقباس الهدایة» می‌نویسد: «والمشهور أن الغلاة هم الذين يقولون في أهل البيت (ع) ما لا يلتزمون أهل البيت بشبوت تلك المرتبة لهم كمن يدعى فيهم النبوة - كالبزيعية - والإلهية - كالتصيرية والعلوية والمخمسة ونحوهم - ما خود من الغلو بمعنى التجاوز عن الحد...» (مقباس الهدایة، فی علم الدراریة، چاپ سنگی، ص ۸۸). یعنی: «مشهور آنست که غلاة کسانی هستند که درباره خاندان پیامبر (ص) چیزهایی می‌گویند که خود آنان برای خودشان، بدان مراتب قائل نبودند! همچون گروهی که درباره آنان، ادعای نبوت می‌کنند - مانند بزیه و علیا ویه و مخمسه و امثال ایشان - و واژه غلاة از غلو بمعنای درگذشتن از اندازه گرفته شده است...»



و کوتاه‌بینی بود که شما تباه شده‌اید و اگر از شک در فضل من و تردید در پشتیبانیم سرزد که شما مخالف من بشمار می‌آیید! آنها می‌گفتند: ای امیرمؤمنان اینچنین نیست، ما فرمانبردار توایم و با دشمنت در جنگیم. آنگاه همگی عذرخواهی نمودند، و کسانی از آنان عذرشان را (بتصریح) یاد کردند، برخی بیماری را بهانه آوردند و بعضی از نبودنشان در وقت جنگ سخن گفتند! (۱۰۱)!!

همینکه امام به کوفه رهسپار شد، چنانکه پیش از این آوردیم، مسلمانان از نواحی دور و نزدیک به سوی کوفه حرکت کردند. بسیاری از ایشان «نومسلمان» بودند و به دیدۀ اعجاب و تحسین به پیروان اسلام می‌نگریستند، چرا که آنها توفیق یافته بودند در مدت کوتاهی به فتوحات بزرگی دست یابند و جهان را پراز غوغا کنند. این نومسلمانان، چون به رهبران جامعه اسلامی می‌نگریستند، آنها را همانند پادشاهان و فرمانروایان گذشته نمی‌دیدند، مخصوصاً از زهد و پارسایی و حکمت و عدالت علی (ع)، سخت در شگفتی فرورفته بودند. این بود که به مبالغه و غلو درباره امیرمؤمنان گراییدند بویژه که برخی از ایشان، اندیشه‌های غلوآمیزی را از مذاهب پیشین، به همراه داشتند و آنها را با شخصیت امام تطبیق می‌کردند. ابو عمرو گشتی که از رجال نویسان قدیم شیعه بشمار می‌رود، در کتابش آورده است: «هنکا می‌که علی (ع) نزد همسرش ام عمرو از قبیلۀ عَنَزَه، بود، ناگهان (خادمش) قَنَبَر آمد و گفت که ده تن برد را ایستاده‌اند و چنین می‌پندارند که تو خداوندگار ایشان هستی! (امام) فرمود: آنها را به درون خانه بیاور. همگی

(۱۰۱) - «قال دخلت مع أبي عليّ عليّ عليه السلام حين قدم من البصرة وهو عام بلغت الحلم، فإذا بين يديه رجال يوثبهم ويقول لهم: ما بظأكم عني وأنتم أشرف قومكم؟ والله لئن كان من ضعف التَّيِّبَةِ و تقصير المصيرة، إنَّكم لبور. والله لئن كان في شك من فضلي ومظاهرة عليّ، إنَّكم لعدو، قالوا: حاش لله يا أمير المؤمنين، نحن سلمك و حرب عدوك. ثم اعتذر القوم فمنهم من ذكر عذره و منهم من اعتل بمرض و منهم من ذكر غيبه...» (وقعة صفين، ص ۷ و ۸).



برعلی وارد شدند. (امام) از آنان پرسید: شما چه می‌گویید؟ پاسخ دادند: می‌گوییم که تو خداوندگارما هستی! و تو همان کسی که ما را آفریده‌ای و به ما روزی می‌دهی! (امام) گفت: وای بر شما باد، از این سخن باز ایستید، من آفریده‌ای همچون شما هستم. اما آنها از سخنشان دست برنداشتند و همان ادعا را تکرار کردند. آنگاه علی (ع) ایشان را در آتش افکند (۱۰۲).

از گزارش ضعیفی که کثی در جای دیگر از کتابش آورده است معلوم می‌شود که غالبان در آن روزگار، بیشتر از سیاه‌پوستان «زُط» (۱۰۳) بودند و پس از جنگ بصره به حضور علی رسیدند (۱۰۴).

ما اگر برای گزارشها اعتماد نکنیم، از آثار فراوانی که درباره مخالفت امام با غلّاء آمده، نمی‌توانیم روی گردانیم و همین آثار بر حضور چنین اشخاصی در عصر امام، می‌توانند دلالت داشته باشند. چنانکه به عنوان نمونه از علی علیه السلام مأثور است که گفت:

نَحْنُ النَّمْرُقَةُ الْوُسْطَى، بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي. (۱۰۵)
 «ما تکیه‌گاه میان مایم، آنکس که واپس مانده است بما می‌پیوندد و آنکس که زیاده روی نموده (به غلّو افتاده) بما بازمی‌گردد...»
 و همچنین گفت:

(۱۰۲) - «بینما علی (ع) عند امرأة له من عنزة وهي أم عمرو، إذا أتاه قنبر فقال له إن عشرة نفر بالباب يزعمون أنك ربهم! قال: أدخلهم، قال فدخلوا عليه، فقال لهم ما تقولون؟ فقالوا: نقول إنك ربنا وأنت الذي خلقتنا وأنت الذي ترزقنا! فقال لهم: ويلكم لاتفعلوا، إنما أنا مخلوق مثلکم، فأبوا وأعادوا عليه... فقد فهم في النار...» (اختیار معرفة الرجال، اثر ابو عمرو کثی، چاپ مشهد، ص ۷۲ و ۳۰۸).

(۱۰۳) - در لسان العرب اثر ابن منظور آمده که: زُط، نام گروهی از سیاهان سند بوده است: (الزُط بالضم والتشديد: قوم أسود من السند...).

(۱۰۴) - «إن علیاً (ع) لما فرغ من قتال أهل البصرة، أتاه سبعون رجلاً من الزُط...» (اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰۹).

(۱۰۵) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۰۹. مقایسه شود با: العقد الفريد، اثر ابن عبدربه، ج ۲، ص ۳۰۷ و الاشتقاق، اثر ابن درید، ص ۴۶۲.



هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالِ (۱۰۶)

«دومرد دربارۀ من به هلاکت افتاده اند، دوستی که از اندازه درمی‌گذرد (غلو می‌کند) و دشمنی که خصومت می‌ورزد...»

و نیز گفت:

سَيَهْلِكُ فَيَّ صَفَانِ، مُحِبُّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ
مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ فَيَّ حَالاً
النَّمَطُ الْأَوْسَطُ*.

«دو دسته بخاطر من هلاک خواهند شد، دوستی که زیاده روی کند و محبتش او را به ناحق کشاند، و دشمنی که تجاوزگر باشد و دشمنیش او را به ناحق کشاند و احوال مردمی در حقّ من نیکو است که گروه میانه رو باشند...»

و نیز گفت:

هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مُحِبُّ مُفْرِطٌ وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٌ (۱۰۷)

«دومرد دربارۀ من به هلاکت افتاده اند، دوستی که زیاده روی می‌کند و بهتان زننده‌ای که دروغ می‌بندد...»

و نیز به کسی که درستایش وی مبالغه نمود (و در باطن، با امام مخالف بود)، گفت:

أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ! (۱۰۸)

«من کمتر از آنم که می‌گویی و بالاتر از آنم که در دل داری...»

(۱۰۶) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۶۹. مقایسه شود با: عیون الأخبار، اثر ابن قتیبه، ج ۱، ص ۳۲۶ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲.

(*) - نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۲۳.

(۱۰۷) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۶۹. مقایسه شود با: تحف العقول، اثر ابن شعبه، ص ۲۱۶ و جمهرة الأمثال، اثر ابو هلال عسکری، ج ۱، ص ۹۴۱۹.

(۱۰۸) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۸۳. مقایسه شود با: البیان و التبیین، اثر جاحظ، ج ۱، ص ۱۷۹ و ج ۲، ص ۲۲۰ و أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۱۸۸.



و نیز هنگامی که گروهی، ما را پیش رویش ستودند، گفت :
 اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ
 اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا لَا تَعْلَمُونَ. (۱۰۹)

«خداوندا تو بهتر از من، مرا می‌شناسی و من نیز خود را بهتر از
 آنها می‌شناسم. خدایا ما را برتر از آن کن که ایشان می‌پندارند
 و آنچه را که درباره ما نمی‌دانند ببیامرز.»

و همچنین به کسی که پیاده در رکابش راه می‌آمد، گفت :
 إِزِجْ فَإِنَّ مَشِيَّ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ. (۱۱۰)
 «با زگرد، که پیاده آمدن کسی چون تو با کسی چون من، مایه تکبر
 حکمران و موجب خواری مؤمن می‌شود.»!

و به دیگری که درباره اش به شناگویی پرداخت، در حضور سپاهیان
 خود گفت :

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ فِي قَلْبِهِ
 أَنْ يَصْغَرَ عِنْدَهُ - لِعِظْمِ ذَلِكَ - كُلُّ مَا سِوَاهُ. (۱۱۱)

«کسی که شکوه خداوند در درویش با عظمت آمیخته و مقام او
 در دلش بزرگ آمده، سزاوار است که بخاطر این بزرگی، هر چه جز خدا
 باشد در نظرش کوچک آید.»

این قبیل آثار - که در ماخذ تاریخی فراوان یافت می‌شوند -
 نمایشگر آنند که در دوران فرمانروایی و پیروزی علی، برخی از
 مدعیان دوستی امام در کوفه و بصره، به غلو و افراط گراییده
 بودند و امیر مؤمنان نیز از ستیز و مخالفت با آنان کوتاه نمی‌
 نمود و اندیشه‌های نادرست ایشان را - که ممکن بود، عقاید

(۱۰۹) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۰۰. مقایسه شود با :
 أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۱۸۸.

(۱۱۰) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۲۲. مقایسه شود با :
 وقعت صقین، اثر نصر بن مزاحم، ص ۵۳۱.

(۱۱۱) - نهج البلاغه، خطبه شماره ۲۱۱. مقایسه شود با روضة الكافي، ص ۳۵۲.



توحیدی مسلمانان را به‌خطر افکند- تخطئه مینمود و آنانرا از زمره طرفداران و پیروان حقیقی خود نمی‌شمرد چنانکه ابوجعفر طبری در تاریخش آورده است که امام در حضور جمعی برخاست و خطبه خواند و در خلال آن فرمود:

أَلَا وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَيَّ ثَلَاثَ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً شَرُّهَا فِرْقَةٌ تَنْتَحِلُنِي وَ لَاتَعْمَلُ بِعَمَلِي! فَقَدْ أَدْرَكْتُمْ وَ رَأَيْتُمْ فَأَلْزِمُوا دِينَكُمْ وَ أَهْدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ (ص) وَ اتَّبِعُوا سُنَّتَهُ وَ أَعْرِضُوا مَا أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ عَلَى الْقُرْآنِ، فَمَا عَرَفَهُ الْقُرْآنُ فَالْزِمُوهُ وَ مَا أَنْكَرَهُ فَرُدُّوهُ، وَ أَرْضُوا بِاللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا وَ بِالْقُرْآنِ حَكَمًا وَ إِمَامًا (۱۱۲)

«بدانید که این امت ۷۳ فرقه خواهد شد و بدترین آنها فرقه‌ایست که خود را به من منسوب می‌دارد ولی عمل مرا بجای نمی‌آورد، اما شما (آنچه را لازم بود) دریافتید و دیدید، پس به دین خودتان پای بند باشید و از رهبری پیامبرتان (ص) بهره‌گیری و از سنت او پیروی کنید و هرچه بر شما دشوار آمد، آنرا بر قرآن عرضه دارید و هرچه را که قرآن شناخت (تصدیق کرد) پای بند آن باشید و هرچه را انکار نمود، رد کنید. و خشنود از آن باشید که خدای عزوجل پروردگارتان و اسلام آئینتان و محمد (ص) پیامبرتان و قرآن، داور و پیشوایتان است...»

شگفت آنکه آثار تاریخی گواهی می‌دهند که پس از عزیمت امام به نبرد صقین و توقف جنگ مزبور، باز هم دشمنی و مخالفت با امیرمؤمنان از سوی دوستان نادان، آغاز شد و سرانجام به شهادت امام پیوست!

(۱۱۲) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۴۷۹ و البدا یفوا للنهاية ج ۷، ص ۲۵۶



۱۱ حرکت از کوفه به سوی صفین

علی (ع) پس از آنکه مدت کوتاهی در کوفه اقامت گزید، مسلمانان را برای رویارویی، با معاویه بن ابی سفیان بسیج فرمود. معاویه که کشته شدن خلیفه سوم را بهانه نافرمانی خود از حکومت مرکزی قرار داده بود*، در حقیقت دلدادۀ امارت و شیفته فرمانروایی بود و به هیچوجه نمیخواست حکومت شام را از دست بدهد. از اینرو در گرمای جنگ صفین - چنانکه نصر بن مزاحم آورده است - به علی (ع) پیشنهاد نمود که شام را بمن واگذار تا دست از جنگ بازدارم! البته این پیشنهاد که در واقع، تجزیۀ سرزمین اسلامی را در برداشت، هرگز به نزد علی علیه السلام پذیرفته نیافتاد و با پاسخ استوار و قاطع او روبرو شد. نصر بن مزاحم در کتاب قدیمی: «وَقَعَةُ صَفِين» می‌نویسد: معاویه بن ابی سفیان، نامه‌ای برای علی (ع) نگاشت و آنرا بدست مردی از سکاکیک سپرد که او را عبدالله بن عقبه می‌نامیدند و از پیکهای عراقیان بود. معاویه در نامه خود چنین آورد:

«أما بعد، من گمان می‌کنم اگر تو پیش از این می‌دانستی (و ما نیز می‌دانستیم) که جنگ، کار ما و تو را بدینجا می‌کشد که اینک شاهد آن هستیم هرگز به پیکار با یکدیگر بر نمی‌خاستیم. و هر چند

(*) - علی (ع) ضمن یکی از نامه‌های خود به معاویه در اینباره نوشته است: «و اما قولک: اذفع إلینا قتل عثمان! فما أنت و عثمان؟ إنما أنت رجل من بنی امیه و بنو عثمان اولی بذلک منک، فإن زعمت أنك أقوى علی دم ائییهم منهم فادخل فی طاعتی ثم حاکم القوم الیّی احمک و ایاهم علی المحجّه» (وقعه صفین، ص ۵۸). «اما آنچه گفته‌ای که: قاتلان عثمان را بما سپار! تو را با عثمان چکار؟ تو مردی از بنی امیه هستی و پسران عثمان از تو بدینکار سزاوارترند. پس اگر پنداشته‌ای که بر خونخواهی پدرشان از آنان نیرومندتری، نخست اطاعت مرا (که خلیفه مرسوم الید هستم) بپذیر و سپس با قاتلان عثمان برای محاکمه نزد من آی تا تو و ایشان را بر طریق عدالت وادارم.»



ما اختیار خرد و اندیشه خود را از دست دادیم ولی آنقدر عقل و ادراک برایمان مانده که از آنچه گذشته است پشیمان شویم و به اصلاح آنچه باقیمانده بکوشیم. و من پیش از این شام را از تو خواسته بودم بدین شرط که فرمانبرداری و بیعت تو بر من لازم نباشد و تو از پذیرفتن این پیشنهاد سرباززدی و لیس خدایند، آنچه را که تو از دادنش دریغ ورزیدی بمن بخشید و من امروز تو را به همان چیزی میخوانم که دیروز بدان خوانده بودم. من از ماندن در دنیا امیدی ندارم مگر همان امیدی که توداری، و از مرگ بیمناک نیستم جز به همان گونه که تو بیمناک هستی، به خدا سوگند که سپاهیان کاهش یافتند و مردان از بین رفتند و ما فرزندان عبدمناف بریکدیگر برتری نداریم مگر فضیلتی که در سایه آن هیچ عزیزی، ذلیل نشود و هیچ آزادی به اسارت و بردگی نیافتد والسلام...

امام، هنگامی که نامه معاویه را خواند، گفت: شگفتا از معاویه و نامه اش! سپس کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع را فراخواند و دستورات را در پاسخ معاویه بنویسد: «اما بعد، نامهات به من رسید. نوشته بودی: اگر می دانستی و می دانستیم که جنگ، کارما و تورا بدینجا می کشد به پیکار با

(۱۱۳) - «اما بعد، فإنتی أظنک أن لو علمت أن الحرب تبلغ بنا و بیک ما بلغت و علمنا، لم یجنها بعضنا علی بعض و إنا و إن کنا، قد غلبنا علی عقولنا فقد بقی لنا ما یندم به علی ما مضی و نطرح ما بقی. و قد کنت سألتک الشام علی ألا یلزمنی لک طاعة و لابیعة فأبیت ذلک علی فأعطانی الله ما منعت و أنا أدعوك الیوم إلی ما دعوتک إلیه أمس، فإنتی لا أرجو من البقاء إلا ما ترجو و لا أخاف من الموت إلا ما تخاف و قد والله رقت الأجناد و ذهبت الرجال و نحن بنو عبدمناف لیس لبعضنا علی بعضی فضل إلا فضل لإیستذل به العزیز و لا یسرق حرّ به والسلام...» (وقعة صفین، اثر نصرین مزاحم منقری، چاپ قاهره، ص ۴۷۰ و ۴۷۱).



یکدیگر بر نمی‌خاستیم و از این جنگ فاصله می‌گرفتیم. من اگر هفتاد بار برای خدا کشته‌شوم و سپس زنده‌گردم هرگز از سرسختی بخاطر خدا و جهاد با دشمنان او دست بر نمی‌دارم. اما اینکه گفته‌ای: آنقدر عقل و ادراک برایمان مانده که از آنچه گذشته است پشیمان شویم. من نه از عقل و ادراکم چیزی کاسته‌ام و نه از کارم پشیمان شده‌ام. اما اینکه: شام را خواسته‌ای، من امروز چیزی را به تو نمی‌دهم که دیروز نداده‌ام. اما اینکه: در بیم و امید ما را برابر شمرده‌ای. تو در شک، از من در یقین محکم‌تر نیستی و شامیان در حرص بردنیا، آزمندتر از عراقیان در حرص بر آخرت نیستند. اما اینکه گفته‌ای: ما فرزندان عبدمناف بر یکدیگر برتری نداریم. بجان خودم سوگند که هر چند ما فرزندان یک پدر هستیم ولی اُمّیه مانند هاشم نبود و حُرّ به عبدالمطلب نمی‌ماند و ابوسفیان به ابوطالب شباهت نداشت و مهاجر همچون آزاد شده، نیست و حقدار با باطل‌گو برابر نباشد و علاوه بر اینها، فضیلت پیامبری در دست ما (بنی‌هاشم) است (نه در بنی‌امّیه) که بدان، عزیز را خوار میداریم و خوار را عزیز می‌کنیم. والسلام» (۱۱۴)

(۱۱۴) - «أما بعد، فقد جئني كتابك تذكراً: أنك لو علمت وعلمنا أن الحرب تبلغ بنا و بك ما بلغت لم يجتهد بعضنا على بعض فإنا وإياك منها في غاية لم تبلغها، وإني لو قتلت في ذات الله و حبيبت ثم قتلت ثم حبيبت سبعين مرة، لم أرجع عن الشدة في ذات الله والجهاد لأعداء الله. و أما قولك: إنه قد بقي من عقولنا ما نندم به علي ما مضى. فأنتي ما نقصت عقلي و لاندمت علي فعلي. فأما طلبك الشام فأنتي لم أكن لأعطيك اليوم ما منعتك أمس. وأما استواءنا في الخوف والرجاء، فأنتك لست أمضي علي الشك متي علي اليقين و ليس أهل الشام بأحرص علي الدنيا من أهل العراق علي الآخرة. و أما قولك: إنا بنو عبدمناف ليس لبعضنا علي بعض فضل. فلعمري إنا بنو أب واحد ولكن ليس أمية كهناشم و لأحرب كعبدالمطلب و لأبوسفیان كأبيطالب و لأالمهاجر كألطيق و لأالمحق كألمبطل و في أيدينا بعد فضل النبوة التي أذللتنا بها العزيز و أعزتنا بها الدليل والسلام» (وقعة صفين، ص ۴۷۱. مقایسه‌شود با: نهج البلاغه، نامه شماره ۱۷).



معاویه برای آنکه حکومت شام را از دست ندهد در جنگی وارد شد که به اعتراف خودش گمان نمی‌کرد که آنهمه آسیب‌وزیان به‌مراه داشته‌باشد ولی دل‌بستگی به قدرت، چنان او را مجذوب ساخته بود که هیچ‌گاه و در هیچ شرائطی نخواست از سرکشی‌های خود باز ایستد و تسلیم حق شود. نه تنها دلائل نیرومند علی او را قانع نکرد بلکه کشته‌شدن عَمَّارِیَا سِرِّر بدست سپاهیان نیز او را از خواب‌گران بیدار ساخت با اینکه پیامبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - دربارهٔ عَمَّار به صراحت پیش‌بینی نموده و بدو گفته بود: **تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ*** (تو را گروه ستمگری خواهند کشت!). بدیهی است علی کسسه از گذشته‌های دور معاویه را می‌شناخت، هرگز نمی‌توانست با وی کنار آید و رضایت دهد که پسر ابوسفیان، ولایت شام را برعهده گیرد. از اینرو یارانش را فرمان داد تا آهنگ شام کنند. پیش از آنکه سپاه امیرمؤمنان از کوفه بیرون رود گروهی از یاران عبدالله بن مسعود (صحابی مشهور) بحضور امام رسیدند و اجازه خواستند تا با سپاه وی همراه باشند ولی در جنگ دخالت نکنند تا حق و باطل به روشنی برآنها معلوم گردد و سپس به یاری اهل حق بشتابند و اما م‌علیه‌السَّلام از سربزرگواری و وسعت نظر، بدانان رخصت داد. نصر بن مزاحم می‌نویسد:

«آنها (به امیرمؤمنان) گفتند: ما به‌مراه تو (از کوفه) بیرون می‌آئیم ولی در لشکرگاهتان وارد نمی‌شویم و اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم. آنگاه هر دست‌سهای را دیدیم که می‌خواهد به‌کاری پردازد که بر او روانیست یا ستمی از وی سرزد، برضد آن‌دسته وارد پیکار می‌شویم. علی به‌آنان گفت: آفرین بر شما باد، خوش آمدید! اینست راه‌فهم دین و آگاهی از

(*) - این حدیث از جمله احادیث معتبر و مشهور شمرده می‌شود و در کتب‌گوناگون از سیره و مغازی و تاریخ و حدیث با اسناد متعدد گزارش شده است. ابن‌حَکَر عَسْقلانی در کتاب: **الإِصْبَافِي** تمییز الصَّحَابَةِ (ج ۲، ص ۵۱۲) آنرا از احادیث «متواتر» به‌شمار آورده که در صدور آنها تردید نیست.



سنت، کسی که بدینکار راضی نشود ستمگر و خائن است...» (۱۱۵)!

بدینگونه امام نشان داد که در اسلام، تا چه اندازه برای اهل پژوهش و انصاف، راه تحقیق باز است.

در همین هنگام، گروه دیگری از یاران ابن مسعود که ۴۰۰ مرد بودند به همراه ربیع بن خثیم بحضور امام آمدند و گفتند:

«ای امیر مؤمنان ما در باره این جنگ (داخلی) دچار شک و تردید هستیم هر چند از برتری و فضل تو آگاهی داریم و ما و تو و دیگر مسلمانان بی نیاز نیستیم از اینکه کسانی باشند که با دشمن (خارجی) بجنگند پس (درخواست داریم) که ما را به برخی از مرزهای مسلمانان بگماری تا در آن منطقه بمانیم و در دفاع از اهالی آنجا، پیکار کنیم. علی (پیشنهاد این گروه را نیز پذیرفت) و ربیع بن خثیم را (با همراهانش) به مرزری فرستاد...» (۱۱۶).

سپس دستور حرکت داد و سپاه امیر مؤمنان در بیرون شهر کوفه در محلی بنام نُخَيْلَه به تدریج گرد آمدند و آنجا را لشکرگاه خود قرار دادند. در نخيله، گروهها و قبائل گوناگون به امام

(۱۱۵) - «(أَنَّ أَصْحَابَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَتَوْهُ... فَقَالُوا لَهُ: إِنَّا نَخْرُجُ مَعَكُمْ وَ لَانُنْزِلَ عَسْكَرُكُمْ وَ نَعَسْكَرُ عَلَيَّ حِدَّةً حَتَّى نَنْظُرَ فِي أَمْرِكُمْ وَ أَمْرِ أَهْلِ الشَّامِ، فَمَنْ رَأَيْنَاهُ أَرَادَ مَا لَاحِلٌ لَهُ، أَوْ بَدَأَ مِنْهُ بَغْيٌ، كُنَّا عَلَيْهِ. فَقَالَ عَلِيُّ: مَرْحَبًا وَ أَهْلًا، هَذَا هُوَ الْفَقْهَ فِي الدِّينِ وَ الْعِلْمَ بِالسُّنَّةِ، مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَذَا فَهُوَ جَائِرٌ خَائِنٌ.» (وقعة صفين، ص ۱۱۵).

(۱۱۶) - «وَأَتَاهُ آخِرُونَ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، فَيَهْمُ رَبِيعَ بْنَ خَثِيمٍ وَ يَهْمُ يَوْمئِذٍ أَرْبَعًا رَجُلًا فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا شَكَّكْنَا فِي هَذَا الْقِتَالِ عَلَيَّ مَعْرِفَتِنَا بِفَضْلِكَ وَ لِإِغْنَاءِ بِنَا وَ لِابْتِكِ وَ لِالْمُسْلِمِينَ عَمَّنْ يَقَاتِلُ الْعَدُوَّ، فَوَلْنَا بَعْضَ الثُّغُورِ نَكُونُ بِهِ ثُمَّ نَقَاتِلُ عَنِ أَهْلِهِ. فَوَجَّهَهُ عَلِيُّ ثَغْرَ الرَّيِّ.» (وقعة صفين، ص ۱۱۵)

مقایسه شود با: (الأخبار الطوال، ص ۱۶۵).



پیوستند و عبداللّه بن عباس نیز از بصره با سپاهی گران به حضور امام رسید و پس از تعیین فرماندهان هر لشکر، در مسیر بین‌النهرین به سوی شام روانه شدند. در آستانه حرکت سپاه، علی سفارشنامه‌هایی برای فرماندهان و سربازان خود نوشت که از کمال تقوی و دقت‌وی حکایت می‌کند. در یکی از این سفارشنامه‌ها آمده است:

فَاعْزِلُوا النَّاسَ عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَخُذُوا عَلَيَّ أَيَّدِي سَفَاهِكُمْ وَأُحْتَرِسُوا أَنْ تَعْمَلُوا أَعْمَالًا لَا يَرْضَى اللَّهُ بِهَا عَنَّا (۱۱۷)

« (ای فرماندهان سپاه! مردم را (در طّی راه) از ستمگری و تجاوز به دیگران بازدارید و جلوی دست‌نادران خود را بگیرید و مراقب باشید کارهایی از شما سرزنزنده خداوند بدانها از ما ناخشنود شود...»

بنا به گزارش نصر بن مزاحم، امام، پیشروان سپاهش را از نخيله حرکت داد و بدانها سفارش نمود تا از فرات فاصله نگیرند و خود در روز چهارشنبه پنجم شوال (سال سی‌وشش هجری) با بقیه سپاهیان شاز نخيله بیرون آمد و همچنان راه سپرد تا به دیرابوموسی - در دوفرستگی کوفه - رسید. در آنجا نماز عصر گزارد و سپس راه را ادامه داد تا به کنار رود کُرس فرود آمد (که از فرات جدا می‌شود و نرسی، پسر بهرام آنرا حفر کرده بود)، در آنجا نماز مغرب را بجای آورد و شب را نیز در همان محل درنگ کرد و سپیده دم، پس از نماز با مداد دوباره حرکت آغاز نمود تا به قُبَین رسید که در آن ناحیه، کنیسه یا پرستشگاهی از آن یهودیان بود. امام، راه خود را ادامه داد و گام در سرزمین بابل نهاد و از دیرکعب گذر کرد و شب را در سابط خفت. در سابط دهقانان محلی بحضورش رسیدند و پیشنهاد نمودند که برای او و همراهانش غذا فراهم سازند. امام پیشنهاد آنرا نپذیرفت

(۱۱۷) - وقعة صفین، ص ۱۲۵.



و گفت: لَيْسَ ذَلِكَ لَنَا عَلَيْكُمْ^(۱۱۸) تهیه غذای ما، برعهده شما نیست. و بدینصورت نشان داد که کمترین تحمیل بر رعیتش را نمی‌پسندد. سپس از ماباط گذشت و به شهر بهرسیر رسید و از آنجا به مدائن رفت و مردم مدائن را به شرکت در سپاه خود فراخواند، آنان نیز به دعوت امام پاسخ گفتند و گروهی از ایشان بدو پیوستند. آنگاه عزم انبار نمود و دهقانهای انبار به استقبالش شتافتند و چون او را دیدند از اسبهای خود پیاده شدند و در رکابش دویدند. آغاز کردند! امام، از رفتن، باز ایستاد و به آنها فرمود: «پس این چهار پایان که با خود آورده‌اید برای چیست، چرا بر آنسان سوار نمی‌شوید؟ و از اینکار چه قصدی دارید؟» آنها گفتند: «اینکار، رسم و خوی ما است که بدینوسیله فرمانداران خود را بزرگ می‌داریم! اما این اسبها را به پیشگاه تو هدیه آورده‌ایم. بعلاوه، برای تو و مسلمانان، غذایی نیز ساخته‌ایم و همچنین برای چهار پایانتان علوفه بسیار فراهم کرده‌ایم.» امام، گفت: «در باره اینکار که پنداشته‌اید رسم و خوی شماست و از اینراه فرماندهان خود را بزرگ می‌دارید، باید بگویم که بخدا فرمانروایانتان از این دویدن هیچ سودی نمی‌برند و تنها، شما خود و پیکرتان را رنجه می‌کنید، بنابراین، آنرا هرگز تکرار نکنید. اما چهار پایانتان، اگر مایل باشید که ما آنها را از شما بپذیریم و به حساب خراجی که باید بدهید بگذاریم، در اینصورت، آنها را می‌پذیریم. و اما غذایی که فراهم ساخته‌اید، ما خوش نداریم از اموال شما چیزی بخوریم مگر آنکه بهاییش را بپردازیم.»^(۱۱۹)

(۱۱۸) - وقعه صفین، ص ۱۳۶.

(۱۱۹) - «أما هذا الذي زعمتم أنه منكم خلق تعظيرون به الأمراء، فوالله ما ينفع هذا، الأمراء و انكم لتشقون به على أنفسكم و أبدانكم فلا تعودوا له. و أما دوايكم هذه فإن أحببتم أن تأخذها منكم فنحسبها من خراجكم، أخذنا منكم؛ و أما طعامكم الذي صنعتم لنا فإننا نكره أن نأكل من أموالكم شيئاً إلا بثمن.» (وقعه صفین، ص ۱۴۴).



دهقانان انبارگفتند: (شما غذا را بخورید) ما قیمت آنرا معین خواهیم کرد و سپس بهایش را می‌پذیریم. امام تأملی نموده و فرمود: إِذَا لَاتَقْوَمُونَهُ قِيمَتَهُ، نَحْنُ نَكْتَفِي بِعَادُونِهِ^(۱۲۰)! «در آن صورت، شما (پاس ما می‌دارید و برای غذایتان) بهای درستی معین نخواهید کرد، از اینرو ما به غذای ساده‌تر خود بسنده می‌کنیم.»!

سپس امام، از آنجا گذر کرد و به جزیره وارد شد و قبیله بنی تغلب به پیشوازش آمدند. قبیله مزبور مسیحی بودند و در روزگار رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - با پیا مبارکرم پیمان بسته بودند که از آیین خویش روی نگردانند ولی فرزندان شان راهم به پذیرش مسیحیت وادار نکنند. امام از اینکه شنید آنان به پیمان خود وفادار نمانده‌اند به خشم آمد ولی چون مسلمانان بسیاری در میان آن قبیله یافت، آرام و خرسند شد و به سوی رقه حرکت کرد. اهالی رقه، بر اثر تبلیغات معاویه، فریب خورده بودند و از او هواخواهی می‌نمودند. از اینرو دروازه‌های رقه را بروی سپاه امیرمؤمنان بستند و در آنجا حصار گرفتند. علی از آنان کمک خواست که پلی بر روی فرات زده شود تا او و سپاهیان از آن بگذرند. آنان از پذیرفتن این پیشنهاد، خودداری نمودند و قبلاً کشتی‌هایشان را نیز از کنار فرات جمع‌آوری کرده بودند. امام از آنکه اهالی رقه را به پل سازی وادارد، امتناع ورزید و از آن محل دور شد تا زپل منبج گذر کند ولی در غیاب وی مالک اشتر نخعی، اهل رقه را سخت بیم داد، آنها از تهدید مالک ترسان شدند و به ساختن پل پرداختند!^(۱۲۱) سرانجام امیرمؤمنان از فرات عبور کرد و راه شام را در پیش گرفت.

(۱۲۰) - وقعة صفین، ص ۱۴۴.

(۱۲۱) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۵۶۵. و: وقعة صفین، ص ۱۵۱.



۱۲ جنگ صفین و فتنه خوارج

هنگامی که علی رهسپار شام گردید معاویه بن ابی سفیان یکی از سرداران را که ابوالاعور سلمی نام داشت با سپاهی گران به سوی علی فرستاد. امام نیز لشکر پیشاهنگ خود را به فرماندهی مالک اشتر نخعی به سوی آنان روانه کرد و به مالک سفارش نمود که: **إِيَّاكَ أَنْ تَبْدَأَ الْقَوْمَ بِقِتَالٍ إِلَّا أَنْ يَبْدَأُوكَ، حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَتَسْمَعَ مِنْهُمْ، وَ لَا يُجْرِمَنَّكَ شَنَا نُهُمْ عَلَيَّ قِتَالِهِمْ قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ.**^(۱۲۲)

«پیش از آنکه به دیدار شامیان روی و سخنانشان را بشنوی، بپرهیز که با آنها پیکار آغاز کنی مگر اینکه ایشان جنگ را برضد تو شروع کنند. و تا شامیان را به (یکانگی) فرانخوانده‌ای و چند بار اتمام حجت نکرده‌ای، دشمنی با آن گروه، تورا به پیکار با ایشان وادار نکند.»

مالک اشتر و سپاهیان پیش تاختند تا به لشکر ابوالاعور رسیدند ولی به رعایت فرمان امام در پیکار پیشقدم نشدند تا ابوالاعور بر آنها حمله آورد. آنگاه آتش نبرد میان دو سپاه افروخته گردید. اما یک روز صبح، سپاهیان مالک با شگفتی دیدند که از اردوی دشمن، خبری نیست! و معلوم شد که آنها در سیاه شب عقب نشینی کرده و به معاویه پیوسته‌اند. در همان اوقات، امیرمؤمنان با سپاهیان نیز از راه رسیدند و سرانجام در قُناصِرین که نزدیک صفین بود با معاویه و لشکرشام روبرو شدند. بنا بر آنچه مورخان نوشته‌اند سپاهیان مزبور در آن منطقه بر «فرات» دست یافتند و از اینکه یاران علی از آن بهره گیرند،

(۱۲۲) - این بخش از سخن امام (ع) از آیه ۸ سوره ما ئده اقتباس شده است.

(۱۲۳) - وقعه صفین، ص ۱۵۳.



جلوگیری نمودند. امیرمؤمنان، مردی از پیروان خود به‌نام صَعْمَةُ بن صُوحان را فراخواند و بدو فرمود:

«نزد معاویه برو و به او بگو که ما این مسیر (طولانی) را پیموده (و بدینجا رسیده‌ایم) و من پیش از آنکه حجت را بر شما تمام کنم خوش ندارم که آغازگرِ کارزار باشم ولی تو (یکبار) با سوارانت پیش تاختی و قبل از آنکه با تو پیکار کنیم، جنگ را با ما آغاز نمودی - و رأی ما بر آنستکه از نبرد خودداری ورزیم تا تو را به (یگانگی) فراخوانیم و بر تو حجت آوریم - و این بار دیگر است که شما در ستیزه‌گری پیشدستی نموده‌اید تا آنجا که میان مردم و آب مانع شده‌اید، پس این مانع را از راه‌آنان بردار تا در اختلافی که میان ما و شما رخ داده و برای آن بدینجا آمده‌ایم، اندیشه‌کنیم. و اگر تو به این امر بیشتر دلبسته‌ای که ما مقصود خود را که بخاطرش در این محل حضور یافته‌ایم، رها کنیم و اجازه دهیم تا مردم بر سر آب با یکدیگر بجنگند و هر کس کسه پیروز شد، آب بنوشد! ما نیز چنین کنیم...!» (۱۲۴)

معاویه، پس از آنکه پیام علی را شنید با یارانش به رایزنی پرداخت و بدین نتیجه رسید که به فرمانده سپاهش ابوالاعور دستور دهد: «لشکریان علی را همچنان از نوشیدن آب بازدار!» امام، ناگزیر اجازه داد تا یارانش، سپاه معاویه را درهم کوبند و راه را به سوی آب بازکنند و این کار، به همت گروهی، صورت پذیرفت.

(۱۲۴) - «إئت معاویة فقل: إنا سرنا مسیرنا هذا، و أنا ناکره قتالکم قبل الإعذار إلیکم و إنا قد قدمنا بخیارکم فقاتلنا قبل أن نقاتلک و بدأنا بالقتال ونحن من رأینا الکف حتی ندعوک و نحتج علیک، و هذه آخری قد فعلتموها حتی حلتم بین الناس و الماء، فحل بینهم و بینه حتی ننظر فیما بیننا و بینکم و فیما قدمنا له و قدمتم، و إن کان أحب إلیک أن ندع ما جئنا له و ندع الناس یقتلون علی الماء حتی یكون الغالب هو الشارب، فعلنا...!» (وقعة صفین، ص ۱۶۱ مقایسه‌شود با: تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۵۷۱ و ۵۷۲).



سپاهیان معاویه انتظار داشتند که علی علیه السلام، فرمان «مقابلہ بمثل» دهد و راه فرات را بر آنها بریندد ولی با کمال شگفتی خبر یافتند که امیر مؤمنان به سر با زانش دستور داده است:

خُذُوا مِنَ الْمَاءِ حَاجَتَكُمْ وَأَرْجِعُوا إِلَى عَسْكَرِكُمْ وَخَلُّوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْمَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدَنْصَرَكُمْ بِبَغْيِهِمْ وَظَلَمِهِمْ (۱۲۵)

«به اندازه ای که نیاز دارید از آب برگیرید و به لشکرستان برگردید و میان دشمن و آب را بازگذارید که خداوند، شما را به دلیل تجاوز و ستمگری آنها، برایشان پیروز کرد...»

با اینهمه، سپاهیان شام از خواب غفلت بیدار نشدند و تفاوت میان نور و ظلمت را در نیافتند و آماده کارزار گشتند. شرح این حادثه که در بیکارخونین صفین چه گذشت؟ و از سپاهیان عراق و شام چه اندازه کشته شدند؟ از عهده این نوشتار بیرون است و آنرا در کتابهایی چون: «تاریخ طبری» و «وقعه صفین» و «أنساب الأشراف» و «الأخبار الطوال» و جزاینها باید خواند. در اینجا ما بیشتر بر آنیم تا شکوه مندی این نبرد را بلحاظ رفتار اخلاقی علیؑ گزارش کنیم و نشان دهیم که فرهنگ اسلامی چه اندازه در پیروان راستینش اثر نهاد و حتی در میدان کارزار اجازه نداد که آنان از مرورت و انصاف فاصله گیرند. مورخان آورده اند علی پیش از آنکه آتش جنگ در صفین شعله ور گردد به سپاهیان خسود فرمود:

لَاتَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَ تَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَاتَقَاتِلُوا مُدْبِرًا وَ لَاتَصِيبُوا مُعُورًا وَ لَاتَجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَاتَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَّرَاءَكُمْ (۱۲۶)

(۱۲۵) - وقعه صفین، ص ۱۶۲ و تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۵۷۲.

(۱۲۶) - نهج البلاغه، وصیت شماره ۱۴ و تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۱۱.



«باشا میان نجنکید، تا آنها نبرد را آغاز کنند چرا که - سپاس خدا را - حجت با شما است و ترک کازار با ایشان تا آنکه خود آغاز کنند، حجت دیگری برای شما بر آنها خواهد بود. و چون به فرمان خدا شکست خوردند، کسی را که پشت کرده و می‌گریزد نکشید و بی‌دفاع را آسیب نرسانید و زخم خورده را به قتل نرسانید و زنان را با آزارشان به هیجان میاورید، هر چند (با ناسزاهای خود) آبروی شما را بریزند و به فرماندهان‌تان دشنام گویند...»

همچنین، مورخان حکایت کرده‌اند که علی^(ع) در یکی از روزهای صفین شنید که یاران‌ش به اهل شام دشنام می‌دهند! امام اینکار را نپسندید و فرمود:

إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَابِينَ وَلِكِنِّكُمْ لَوْ وَصَّيْتُمْ أَعْمَالَهُمْ
وَذَكَّرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَقُلْتُمْ
مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ أَحَقُّنْ دِمَائَنَا وَدِمَاءَهُمْ وَأُصْلِحْ ذَاتَ
بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ وَأَهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جِهَلَهُ وَ
يَرْعَوْى عَنِ الْعَنَى وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَسَّجَ بِهِ^(۱۲۷)

«من خوش ندارم که شما دشنامگو باشید ولی اگر کارهای ایشان را وصف کنید و از احوال آنان سخن گویند، گفتارتان به صواب نزدیکتر و عذرتان رساتر باشد. به جای آنکه شامیان را دشنام دهید (بدرگاه خداوند) بگویید: بارخدا یا خونهای ما و ایشان را از آنکه (بدست یکدیگر) ریخته‌شود مصون دار و میان ما و آنها صلح و آشتی برقرار کن و آنانرا از گمراهی به راه راست رهبری فرما تا کسی که از حق آگاهی ندارد آنرا بشناسد و کسی که در گمراهی و دشمنی حرص می‌ورزد، از آن باز ایستد...»

معاویه در کار خود، راه مکر و حيله پيش مي‌گرفت چنانکه علي را به قتل عثمان متهم ساخت و مردم شام را به جنگ با سپاه عراق برانگيخت و پس از شهادت عمّار ياسر در صفين، از بيم آنکه

(۱۲۷) - نهج البلاغه، خطبه شماره ۲۰۱ و: الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۱۵۵.



پیش بینی رسول خدا (ص) در باره عمار، اهل شام را از خطای خود آگاه سازد، گفت: **إِنَّمَا قَتَلَ عَمَّاراً مَنْ جَاءَ بِهِ!** ^(۱۲۸) «کسی که عمار را به میدان جنگ آورده، درحقیقت او را کشته است.»! و به قول طبری: سخن معاویه بر سرزبانها افتاد و سپاه شام آنرا بازگومی کردند. ^(۱۲۹) شک نیست که معاویه و عمرو بن عاص، زیرک تر از آن بودند که مفهوم سخن پیامبر (ص) را درنیا بند، آنها خوب می دانستند که اگر قرار باشد علی را مسؤول کشته شدن عمار بدانند، لازم می آید که پیامبر خدا (ص) را نیز مسؤول قتل شهدائی بشمرند که در غزوه های بدر و احد کشته شدند! ولی دنیا طلبی و ریاستخواهی، آنها را به مغالطه و حيله گری برمی انگيخت و به «تأویل نص» وادار می ساخت! اما علی (ع) مرد دنیا نبود. روزی دردوران حکومتش پای افزار خود را وصله می زد! عبدالله بن عباس - پسر عمویش - برا و وارد شد، امام از عبدالله پرسید:

«بنظرتو، بهای این کفش چه قدر است؟» ابن عباس پاسخ داد: «ارزشی ندارد! علی گفت:

وَاللَّهِ لَيْسَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعُ بِأُظْلًا» ^(۱۳۰)

«سوگند بخدا که این (کفش پاره) را بیش از فرمانروایی بر شما دوست دارم مگر آنکه از اینراه، حقی را بپا دارم یا از باطلی جلوگیری کنم.»!

علی پس از کشته شدن عثمان هم به اصرار مردم، بیعت آنها نرا پذیرفت و می گفت: **دَعُونِي وَالتَّمِيمُوا فَيْئَرِي!** «من را رها کنید و

(۱۲۸) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۴۱ و البدایة والنهائة، ج ۷، ص ۲۹۵.

(۱۲۹) - «فخرج الناس من فساطيطهم و أخبیتهم يقولون: إِنَّمَا قَتَلَ عَمَّاراً مَنْ جَاءَ بِهِ!» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۴۱).

(۱۳۰) - نهج البلاغه، خطبه شماره ۳۲. مقایسه شود با: الإرشاد، اثر شیخ مفید، ص ۱۵۴.

(*) - نهج البلاغه، خطبه ۸۸ و الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۹۳.



کسی جز مرا (برای خلافت) بجوئید . .

امام در صفین، راه نیرنگ با اهل شام را نیمه‌دوتا می‌توانست در ارشاد و بیدار ساختن آنها کوشید و در برابر کسانی که می‌پنداشتند: معاویه از او سیاستمدار تراست! می‌گفت:

وَاللّٰهُ مَا مَعَاوِيَةَ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدُرُ وَ يَفْجُرُ
لَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهَىٰ النَّاسِ (۱۳۱)

«سوگند به خدا که معاویه از من زیرک‌تر نیست ولی او پیمان شکنی می‌کند و به گناه دست می‌زند (دروغ می‌گوید) و اگر پیمان شکستن ناخوشایند نبود، من از زیرک‌ترین مردم بودم.» (۱۳۲)

معاویه در پیکار صفین همینکه ملاحظه کرد نزدیکست سپاهیان او شکست بخورند و نیروهای عراق به پیروزی دست یابند، راه نیرنگ در پیش گرفت و به سفارش عمرو بن عاص، دستور داد تا مصحف‌های قرآنی را بر نیزه‌ها نهند و یاران علی را به حکمیت قرآن فراخوانند، با اینکه امام پیش از آغاز جنگ و در میان جنگ، معاویه را به کتاب خدا دعوت کرده بود تا آنجا که به گزارش نصر بن مزاحم در همان جنگ صفین، جوانی بنام سعید بن قیس را با مصحفی به سوی معاویه و یارانش فرستاد و آنانرا به پذیرفتن حکم قرآن

(۱۳۱) - نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۹۵، مقایسه شود با: الأصول من الکافی، اثر کلینی رازی، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۳۳۸.

(۱۳۲) - در اینجا به یاد سخن فیلسوف برجسته اندلسی ابن باجه می‌فتیم که در کتاب «تدبیر المتوحد» می‌نویسد: «یفضل قوم معاویة علی بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه فی الحزم فاذا تعقب ذلك كله ظهر ان الامر بخلاف ما ظنوا.» (تدبیر المتوحد چاپ لبنان، ص ۶۵) یعنی: «گروهی، معاویه بن ابی سفیان را در دورانندیشی و استوار کردن کارها بر علی بن ابی طالب - که خدایش از او خشنود باد - برتر شمرده‌اند! اما چون این موضوع کاملاً پی‌گیری شود روشن خواهد شد که حقیقت امر، برخلاف پندار ایشان است . . .»



فراخواند ولی شامیان او را به قتل رساندند! (۱۳۳) از اینرو چون سپاه شام مصحف‌ها را بر فراز نیزه بردند و یاران علی دست از پیکار بازداشتند، امام به آنها فرمود:

«ای بندگان خدا، نبرد با دشمن را - با اعتماد به درستی و راستی خود - ادامه دهید که معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط و حبیب بن مسلمة و ابن ابی سرح و ضحاک بن قیس اهل دین و قرآن نیستند و من آنها را بهتر از شما می‌شناسم، هنگامی که کودک بودند با ایشان ایام را گذراندم و در بزرگی نیز، با آنان مصاحبت داشتم، آنها بدترین کودکان و بدترین مردان بودند. وای بر شما! اینان که مصحف‌ها را بلند کرده‌اند نمی‌دانند در کتاب خدا چیست؟ و اینکار را جز از راه نیرنگ و نفاق و حیل نه کرده‌اند!» (۱۳۴)

(۱۳۳) - «أَنْ عَلِيًّا قَالَ: مَنْ يَذْهَبُ بِهَذَا الْمَصْحَفِ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ إِلَيَّ مَا فِيهِ؟ فَأَقْبَلَ فَتَى اسْمُهُ سَعِيدٌ. فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُهُ. ثُمَّ أَعَادَهَا فِسْكَتَ النَّاسِ وَأَقْبَلَ الْفَتَى فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ: دُونَكَ. فَغَبِضَهُ ثُمَّ أَتَى مَعَاوِيَةَ فَيَقْرَأُ عَلَيْهِمْ وَدَعَاهُمْ إِلَى مَا فِيهِ فَقَتَلُوهُ...» (وقعة صفين، ص ۲۴۴ و ۲۴۵). پیش از این نشان دادیم که علی علیه السلام در آغاز جنگ جمل نیز دستور داد که چنین کاری صورت پذیرد. بعلاوه، امام علیه السلام در ماه محرم، نبرد را تعطیل کرد و رسولانی به سوی معاویه فرستاد و او را به صلح فراخواند ولی معاویه دعوت به صلح را نپذیرفت. بلعمی در «تاریخنامه» خود می‌نویسد: «پس چون محرم اندر آمد سال سی و هفت، علی رضی الله عنه گفت این ماه حرام است بدین ماه حرب نکنیم. معاویه نیز دست از حرب بازداشت. و علی همی خواست که صلح افتد. پس چون از محرم نیمی بگذشت علی چهار رسول به معاویه فرستاد...» (تاریخنامه طبری، چاپ تهران، ج ۲، ص ۶۴۳).

(۱۳۴) - «عَبَادُ اللَّهِ، امْضُوا عَلَيَّ حَقَّكُمْ وَصَدَقَكُمْ قِتَالَ عَدُوِّكُمْ فَإِنَّ مَعَاوِيَةَ وَعَمْرُو بْنَ الْعَاصِ وَابْنَ أَبِي مَعِيْطٍ وَحَبِيبَ بْنَ مَسْلَمَةَ وَابْنَ أَبِي سَرْحٍ وَالضَّحَّاكَ بْنَ قَيْسٍ، لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَلَا قُرْآنٍ، أَنَا أَعْرِفُ بِهِمْ مِنْكُمْ، قَدْ صَحِبْتَهُمْ أَطْفَالًا وَصَحِبْتَهُمْ رِجَالًا، فَكَانُوا شَرَّ أَطْفَالٍ وَشَرِّ رِجَالٍ. وَيَحْكُمُ أَنْتُمْ مَا رَفَعُوها ثُمَّ لَا يَرْفَعُونَهَا وَيَعْلَمُونَ بِمَا فِيهَا، وَمَا رَفَعُوها لَكُمْ إِلَّا خُدَيْعَةٌ وَدَهْنٌ وَمَكِيدَةٌ. (تاریخ الأمم والملوك، ج ۵، ص ۴۸ و ۴۹).



ولی متأسفانه گروهی از یاران امام (ع) فریب خوردند و از آنمیان: مُسْعِرِبن فَدَکی و زیدبن حَمین با گروهی از قاریان قرآن، جسورانه به امام گفتند: «ای علی، دعوت به سوی کتاب خدا را بپذیر و گرنه تو و نزدیکانت را به دشمن می‌سپاریم! یا با توهمان رفتاری را خواهیم کرد که با پسر عَفّان کردیم، بر ما است که بدانچه در کتاب خدا آمده عمل کنیم و آنرا بپذیرفته‌ایم. سوگند به خدا اگر تو نپذیری با توهمان خواهیم کرد که گفتیم...!»
 امام که ملاحظه کرد میان یارانش دوستگی افتاده و ارشاد آنها ممکن نیست، فرمود:

فَأَحْفِظُوا عَنِّي نَهْيِي إِيَّاكُمْ، وَ أَحْفِظُوا مَقَالَتَكُمْ لِي، أَمَا أَنَا
 فَإِنْ تُطِيعُونِي تُقَاتِلُوا وَ إِنْ تَعْصُونِي فَأُضْعِفُوا مَا بَدَأَ لَكُمْ (۱۳۵)
 «پس بیاد داشته باشید که من شما را (از ترک نبرد) باز داشتم و سخن خودتان را بمن نیز به خاطر سپارید. رأی من آنستکه اگر فرمانم را می‌برید، پیکارتان را ادا مدهید و اگر سرنا فرمانی دارید، هرکاری که به نظرتان می‌رسد، بکنید...!»

آنها به حکمیت دومرد، به نمایندگی از سپاه عراق و شام، تن در دادند و با وجود مخالفت امام، ابوموسیٰ اشعری را که از آغا زکار با پیکار جمل وصفین موافق نبود، به داور برگزیدند! ولی در پیمان نامه‌ای که هر دو طرف آنرا پذیرا شدند، نوشتند:

...إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَيْنَنَا مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ،
 نُحْيِي مَا أَحْيَا وَ نُمِيتُ مَا أَمَاتَ، فَمَا وَجَدَ الْحَكَمَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ
 عَزَّوَجَلَّ - وَهُمَا أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ، وَ عَمْرُو بْنُ
 الْعَاصِ الْقُرَشِيُّ - عَمِلَا بِهِ، وَ مَا لَمْ يَجِدَا فِي كِتَابِ اللَّهِ فَالَسُنَّةُ
 الْعَادِلَةُ الْجَامِعَةُ غَيْرَ الْمَفْرَقَةِ... (۱۳۶)

«کتاب خدای عزوجل از آغاز تا انجامش در میان ما (داور) است.

(۱۳۵) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۹.

(۱۳۶) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۵۳.



آنچه را که قرآن زنده ساخت، مانیز زنده می‌کنیم و آنچه را که قرآن میراند، مانیز می‌میرانیم. بنا بر این هرچه را دو حکم - یعنی ابوموسیٰ اشعری و عمرو بن عاص - در کتاب خدای عزوجل یافتند باید بدان عمل کنند و هرچه را در کتاب خدا نیافتند، به سنت دادگران^(پیامبر ۳) که مسلمانان را گردمی‌آورد و پراکنده نمی‌سازد، واگذارند...

علی هم در پاسخ نامه‌ای که معاویه برای وی فرستاد و امام را به پذیرفتن حکمیت فراخواند، چنین نوشت:

... إِنَّكَ قَدْ دَعَوْتَنِي إِلَىٰ حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ لَسْتَ أَهْلَ الْقُرْآنِ وَ لَسْتَ حُكْمَهُ تُرِيدُ - وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ - وَقَدْ أَجَبْنَا الْقُرْآنَ إِلَىٰ حُكْمِهِ وَ لَسْنَا إِيَّاكَ أَجَبْنَا وَ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا^(۱۳۷)

... تو مرا به داوری قرآن دعوت کرده‌ای و من میدانم که تو اهل قرآن نیستی و حکم آنرا نمی‌خواهی - پس، از خدا بایستی خواهی خواست - با اینهمه، ما به داوری قرآن - نه بدعوت تو - پاسخ داده ایم و هر کس که به حکم قرآن رضایت ندهد، از راه راست بسیار دور افتاده است...

سپاهیان عراق و شام آماده شدند تا هر کدام از راهی که سپرده بودند، بازگردند و در انتظار نتیجه مذاکرات داوران نشینند. امام فرمان داد تا اسیران صفین را آزاد کنند^(۱۳۸) و خود با لشکریانش آهنگ بازگشت به کوفه کرد و از کنار راه فرات، راه عراق را در پیش گرفت تا به نخیل^(۱۳۸) رسید و سرانجام به کوفه وارد شد. پس از چندی، دو داور عراق و شام در دَوْمَةُ الْجَنْدَل* رأی خود را - بدون کمترین اشاره‌ای به آیات قرآن یا سنت پیامبر ص - اعلام

(۱۳۷) - وقعة صفین، ص ۴۹۴.

(۱۳۸) - "أَسْرَ عَلِيٌّ أَسْرَىٰ يَوْمَ صَفِّينَ، فَخَلَّىٰ سَبِيلَهُمْ" (وقعة صفین، ص ۵۱۸).

(*) - دَوْمَةُ الْجَنْدَل، شهری است میان شام و کوفه.



داشتند! ابوموسیٰ، علی و معاویه را از مقامشان عزل نمود و برگزیدن خلیفه تازره را به شورای مسلمانان واگذار کرد! اما عمرو بن عاص همانند گذشته، با خلافت علی مخالفت نمود و به امارت معاویه، رأی موافق داد. آنگاه دو داور در حضور مردم به نزاع پرداختند و یکدیگر را به ریشخند و دشنام گرفتند! در صورتی که اولاً لازم بود هر دو داور، به موافقت و یگانگی با هم سخن گویند تا دودستگی و اختلاف از میان مسلمانان برخیزد و ثانیاً بنا بر آنچه همگی در «عهدنامه» شرط نمودند، قرار بود که داوران بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر، اظهار نظر نکنند نه بدلخواه خویش و بر پایه رأی شخصی! از اینرو یاران آگاه و استوار علی^(۴) نتیجه این حکمیت را باطل شمردند و مثلاً سعید بن قیس همدانی در همان مجلس برخاست و خطاب به داوران گفت: «سوگند به خدا که اگر شما در راه راست بایکدیگر به یگانگی می رسیدید، چیزی بر ما بیش از آنچه اینک بر آن هستیم، نمی افزودید. پس گمراهی شما ما را بهیچ امری وادار نمی کند و شما جز به همان (اختلافی) که در آغاز داشتید، بازگشت نکردید! و من امروز در پیروی از علی همان هستم که دیروز بر آن بودیم»^(۱۳۹)!

اما یاران معاویه، نتیجه حکمیت را به سود امیر خود پنداشتند و در پشتیبانی از او بیش از پیش پای فشردند و معاویه را خلیفه مسلمانان خواندند!^(۱۴۰)
اما گروه سوم، جمعی از سپاهیان امام (در حدود ۱۲۰۰۰ تن)^(۱۴۱) بودند

(۱۳۹) - «و قام سعد بن قیس الهمدانی فقال: واللّه لو اجتمعنا علی الهدی ما زدنا علی ما نحن الآن علیه، و ما ضلنا لکما بلانما، و ما رجعتما إلا بما بدأتما، و أنا الیوم لعلی ما کتا علیه أمس...» (وقعه صفین، ص ۵۴۷).

(۱۴۰) - «ثم انصرف عمرو و أهل الشام إلى معاوية، فسلموا علیه بالخلافة!» (وقعه صفین، ص ۵۴۶) مقایسه شود با: البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۱۰.

(۱۴۱) - طبری می نویسد: «فلما دخل علی الكوفة لم يدخلوا معه حتی أتوا حروراء فنزل بها منهم اثنا عشر ألفاً» (تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۶۳).



که با همه پافشاری خود در حکمیت، پس از مدت کوتاهی اینکار را «شُرک بخداوند»! شمردند و با امام بنای ستیز و مجادله را نهادند و به همراه او در کوفه وارد نشدند بلکه در ناحیه حروراء^(۱۴۲) فرود آمدند و عبدالله بن وهب راسبی را بسه امارت خود برگزیدند.

امیر مؤمنان ابتدا نامه‌ای به ایشان نوشت و آنانرا به ورود در کوفه و پیوستن به دیگر مسلمانان فراخواند. مضمون نامه چنانکه دینوری در کتاب «الأخبار الطوال» آورده است چنین بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَهْبِ الرَّاسِبِيِّ وَ يَزِيدِ بْنِ الْحَصِينِ وَمَنْ قَبْلَهُمَا. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ الرَّجُلَيْنِ اللَّذَيْنِ ارْتَضَيْنَاهُمَا لِلْخُكُومَةِ خَالَفَا كِتَابَ اللَّهِ وَ اتَّبَعَا هَوَاهُمَا بِغَيْرِ هُدَى مِنَ اللَّهِ، فَلَمَّا لَمْ يَعْمَلَا بِالسُّنَّةِ وَ لَمْ يَحْكَمَا بِالْقُرْآنِ تَبَرَّأْنَا مِنْ حُكْمِيهِمَا وَ نَحْنُ عَلِيُّ أَمْرُنَا الْأَوَّلُ، فَأَقْبِلُوا إِلَيَّ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّا سَائِرُونَ عَلَى عَدْوَانَا وَ عَدْوِكُمْ لِنَعُودَ لِمَحَارَبَتِهِمْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ...»^(۱۴۳)

«بنام خدای بخشنده مهربان. از بنده خدا علی فرماننده مؤمنان به عبدالله پسر وهب راسبی و یزید پسر حصین و همه کسانی که نزد آندو گرد آمده‌اند. درود بر شما باد. آندو مردی که برای داوری بدانها راضی شدیم با کتاب خدا مخالفت نمودند و بدون توجه به هدایت خداوند، در پی هوای نفس خود رفتند. بنا بر این، چون نه بر مبنای سنت (پیامبر ص) رفتار کردند و نه موافق با کتاب خدا حکم نمودند، ما از داوری آندو بیزار می‌جوییم و بر امر نخستین خود استوار هستیم. شما نیز - خدای رحمتتان کند - به

(۱۴۲) - حروراء، قریه‌ای نزدیک کوفه بود که خوارج در آنجا گرد آمدند.

(۱۴۳) - الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۶ مقایسه شود با: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۷۷.



سوی من آید که ما به جانب دشمن خویش و دشمن شما رهسپار خواهیم شد برای آنکه کارزار با ایشان را از سرگیرییم تا خدا میان ما و آنها داوری کند که او بهترین داوران است... خوارج، به نامۀ علی پاسخی جسارت آمیز دادند و برای او نوشتند:

«اما بعد، تو برای خدای خود خشمگین نشده‌ای بلکه برای خودت بخشم آمده‌ای، پس اگر بر زیان خویش گواهی دهی که کفر ورزیده‌ای و سپس راه توبه پیشگیری، آنگاه در کار میان خودمان و تو می‌نگریم ولی اگر از این امر سر باز زنی، ما نیز سرکشی خود را - برابر با رفتار - تو اعلام میداریم که خدا خیانتگران را دوست ندارد» (۱۴۴)

امام، از آنکه خوارج به راه آیند، نا امید شد ولی دستور داد تا متعرض آنان نشوند و بدانها گفت:

إِنَّ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا، لَأَنْتُمْ تَلُونَهُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، وَ لَأَنْتُمْ تَصِيبُكُمْ مِنْ هَذَا الْفَقْيِ مَا كَانَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا وَ لَأَنْتُمْ تَلُونَهُ حَتَّى تُقَاتِلُونَا (۱۴۵)

«شمارا نزد ما سه حق است (نخست آنکه:) از نماز گزاردن در این مسجد - مسجد کوفه - بازتان نمی‌داریم (دوم آنکه:) سهمتان را از غنائم تاهنگامی که (در جهاد) با ما همدست باشید، قطع نمی‌کنیم (سوم آنکه:) تا با ما نجنگید، با شما جنگ نخواهیم کرد...» ولی خوارج، آرام نگرفتند و به آزار مردم برخاستند و خون

(۱۴۴) - «اما بعد، فانک لم تغضب لربک، إنما غضبت لنفسک، فإن شهدت علی نفسک بالکفر و استقبلت التوبة، نظرنا فیما بیننا و بینک و إلا فقد، نابذناک علی سواء، إن الله لا یحب الخائنین» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۷۸) مقایسه شود با: الأخبار الطوال، ص ۲۰۶ و البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

(۱۴۵) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۷۴ مقایسه شود با: أنساب الأشراف بلاذری، ص ۳۵۹ و البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۰۸.



(۱۴۶)

برخی از مسلمانان را ریختند، از اینرو یاران علی به امام که عزم جنگ با معاویه را داشت، گفتند: «ای امیرمؤمنان این گروه را برگمراهی خود رها می‌کنی و می‌روی! تا در این سرزمین به تباهی پردازند و به روی مردم شمشیر کشند؟ (نخست) با سپاهت به سوی آنان برو و ایشان را فراخوان تا به طاعت بازگردند و به جماعت پیوندند، اگر توبه نمودند و پذیرفتند که خدا توبه‌گران را دوست می‌دارد و چنانچه دست از سرکشی برنداشتند، بدانها اعلام جنگ کن و آنگاه که این امت را از شر ایشان آسوده ساختی، به سوی شام روانه شو.» (۱۴۷)

امام، سخن یارانش را پذیرفت و به سپاه خود فرمان حرکت داد تا به نهر روان رسیدند که نزدیک یک فرسنگ با اردوی خوارج فاصله داشت. در آنجا دوتن از بزرگان اصحابش - ابویوب انصاری و قیس بن سعد بن عباده - را به سوی خوارج فرستاد تا آنانرا اندرز دهند. ولی پندها و نصایح ایشان در خارجیان مؤثر نیافتاد. آنگاه خود امام به سوی خوارج رفت و از آنها خواست تا کسی را به نمایندگی برگزینند و امام با وی سخن گوید. آنان، عبدالله بن کواء را برای مناظره انتخاب کردند و علی آياتی چند از قرآن را در مشروعیت کار خود، بر ابن کواء خوانند، ابن کواء گفت:

«تو در همه آنچه می‌گویی صادقی ولی هنگامی که داوران را برای حکمیت برگزیدی، به کفر گراییدی.»!

(۱۴۶) - به: تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۸۲ و الکامل، اثر مبرد (باب الخوارج)، چاپ دمشق، ص ۵۰ و ۵۱ نگاه کنید.

(۱۴۷) - «یا امیر المؤمنین، أتدع هؤلاء علی ضلالتهم وتسیبهم فیفسدوا فی الأرض ویعترضوا الناس بالسیف؟ سر الیهم بالناس و ادعهم إلى الرجوع إلى الطاعة والجماعة، فإن تابوا و قبلوا فإن الله یحب التوابین، و إن أبوا فآذنبهم بالجر، فإذا أرحمت الأمة منهم سرت إلى الشام.» (الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۷).



اما گفت: ای پسر کوّاء! تنها ابوموسیٰ (از سوی سپاه عراق) به داوری انتخاب شد و عمرو بن عاص را معاویه برگزید. ابن کوّاء پاسخ داد: ابوموسیٰ کافر بود!

اما گفت: در چه زمانی کافر شد؟ آیا هنگامی که من او را برای داوری فرستادم به کفر گرایید یا در وقتی که به کار داوری پرداخت؟ ابن کوّاء پاسخ داد: نه، در وقتی که داوری نمود، کافر گشت! اما گفت: پس چرا توجه نمی‌کنی که من ابوموسیٰ را وقتی فرستادم که مسلمان بود و بقول خودت پس از آن، کافر گشت، اینک بمن بگو اگر رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - مردی از مسلمانان را به سوی گروهی از کافران می‌فرستاد تا آنان را به خدای یگانه فراخواند و او مردم را به چیزی جز خدای یگانه دعوت می‌کرد، آیا گناه وی، برعهده پیامبر (ص) بود؟ ابن کوّاء گفت: نه!

اما گفت: وای بر تو، پس من چه گناهی دارم که ابوموسیٰ گمراه شده است؟ آیا بر شما روا است که بخاطر گمراهی ابوموسیٰ، شمشیر خود را بر شانه نهاده و راه را بر مردم بربندید؟! (۱۴۸) ... ابن کوّاء پاسخی نداشت ولی بسیاری از خوارج، تکان خوردند و بیدار شدند. در این هنگام، امام پرچمی را برافراشت و ندا در داد که:

مِنَ التَّجَا إِلَى هَذِهِ الرَّايَةُ فَهُوَ آمِنٌ! (۱۴۹)

هرکس بزیر این پرچم پناه آرد، در امان است ...
و نیز فرمود: مَنْ أَنْصَرَفَ إِلَى الْكُوفَةِ وَالْمَدَائِنِ فَهُوَ آمِنٌ (۱۵۰)
«هرکس به کوفه و مدائن بازگردد، در امان است ...
و قُرُوءَةُ بْنُ نُوفَلٍ - از سران خوارج - با پانصد مرد از سپاه خارجیان جدا شدند و به سوی بَدَنِيحِينَ (قریبه‌ای نزدیک نهمسروان)

(۱۴۸) - الأخباء الطّوال، اثر دینوری، ص ۲۰۹.

(۱۴۹) - الأخباء الطّوال، اثر دینوری، ص ۲۰۹.

(۱۵۰) - البداية و النّهاية، ج ۷، ص ۳۱۵.



رهسپار گشتند و دسته‌ای دیگر روبه‌سوی کوفه نهادند و هزارمرد نیز در زیرپرچم امیرمؤمنان گردآمدند و از ۱۲۰۰۰ تن خوارج، نزدیک ۴۰۰۰ مرد با عبداللّه بن وهب باقی ماندند! (۱۵۱)

امام بهسپاهیان خود فرمان داد: لَا تَبَدَّ وَهُمْ بِالْقِتَالِ حَتَّى يَبْدَأَ وُكُم! (۱۵۲) جنگ را با آنها آغاز نکنید تا آنان با شما آغاز کنند!!

خوارج فریاد زدند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ! (۱۵۳) «داوری تنها از آن خدا است، هرچند مشرکان را ناپسند افتد!!» و ناگهان برسپاهیان علی(ع) حمله‌ور شدند ولی بزودی درهم‌شکستند و جزهشت‌تن از آنان کسی نماند، با اینکه ازیاران امام بیش از نه‌تن را نتوانستند از پای درآورند! (۱۵۴)

بدین‌ترتیب، فتنه‌خوارج در سال ۳۸ هجری قمری (۱۵۵) ظاهراً به‌خاموشی گرایید.

۱۳ شهادت علی(ع) در کوفه

رفتار امیرمؤمنان با خوارج، بسیار منصفانه بود. آنها پیش از پیکار رنّه‌روان درکمال آزادی به‌کوفه می‌آمدند و درمسجد بزرگ کوفه حضور می‌یافتند و سخنان امام را با شعارهای تند و جسارت آمیز خود قطع می‌کردند. روزی در میان سخن امام ازهرسوی مسجد فریاد می‌زدند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ! «داوری، تنها از آن خدا است!!» امام در پاسخ ایشان می‌گفت:

(۱۵۱) - الأخبار الطّوال ، اشردینوری، ص ۲۰۹ و أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۳۷۱.

(۱۵۲) - الأخبار الطّوال ، اشردینوری، ص ۲۱۰.

(۱۵۳) - الأخبار الطّوال ، اشردینوری، ص ۲۱۰.

(۱۵۴) - «فقتل من أصحابه تسعة و أفلت منهم ثمانية» (الكامل، اشرمبّرد، باب الخوارج، ص ۲۹).

(۱۵۵) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۹۱. ولی یعقوب‌سی در تاریخش سال ۳۹ را ضبط کرده است.



اللّٰهُ اَكْبَرُ، كَلِمَةٌ حَقٌّ يُلْتَمَسُ بِهَا بَاطِلٌ! اَمَّا اِنَّ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا مَا صَحِبْتُمُوْنَا : لِانْتَمَعْتُمْ مَسَاجِدَ اللّٰهِ اَنْ تَذْكُرُوْا فِيْهَا اَسْمَهُ، و لِانْتَمَعْتُمْ الْقِيَّ مَا دَامَتْ اَيْدِيكُمْ مَعَ اَيْدِيْنَا ، وَ لِانْقَاتِلُكُمْ حَتّٰى تَبَدُّوْنَا (۱۵۶)

«اللّٰهُ اَكْبَرُ! این سخن، حقّ است ولی از گفتن آن، باطلی را می‌جویند! شمارا نزد ما به شرط مصاحبت، سه حقّ است: از مساجد خدا بازتان نمی‌داریم که در آنجا نام خدا را بر زبان آرید. و سهمتان را از غنائم تا زمانیکه (در جهاد) با ما همدست باشید، قطع نمی‌کنیم. و باشما جنگ نخواهیم کرد تا نبرد را با ما آغاز کنید...»

روزی دیگر باز در مسجد کوفه حضور می‌یافتند و در میان خطبه امام، آیتی از قرآن را می‌خواندند که درباره شرک به‌خدا سبّحان نازل شده بود! و علی^(ع) در پاسخشان بدین آیه کریمه توسّل می‌جست:

فَاُصِيْرُ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِيْنَ لَا يُوقِنُوْنَ (الرّوم: ۶۰) (۱۵۸)
«شکیبایی کن که وعده خدا، حقّ است و کسانی‌که اهل یقین نیستند تورا به سبّسری و اندازند...»

یاران امام از اینهمه بردباری در شگفت فرو می‌رفتند تا هنگامی‌که خوارج دست به قتل مسلمانان گشودند و از جمله، عبدالله بن خباب (از اصحاب رسول خدا^(ص)) را بناحق کشتند و شکم همسرش را که آبستن بود دریدند،^(۱۵۹) آنگاه امیر مؤمنان برای ایشان پیام فرستاد که:

(۱۵۶) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۷۳.

(۱۵۷) - زیرا داوری را ویژه خدا دانستن، منافات ندارد با اینکه کسی به داوری «کتاب خدا» گردن نهد.

(۱۵۸) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۷۳.

(۱۵۹) - شرح ابن‌ماجری را در: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۸۱ و ۸۲ و أنساب الأشراف، ص ۳۶۷ و ۳۶۸ می‌توان دید.



إِدْفَعُوا إِلَيْنَا قَتْلَةَ إِخْوَانِنَا مِنْكُمْ نَقْتُلُهُمْ بِهِمْ، ثُمَّ أَنَا تَارِكُكُمْ وَكَافٌّ عَنْكُمْ حَتَّى أَلْقَى أَهْلَ الشَّامِ فَلَعَلَّ اللَّهَ يُقَلِّبُ قُلُوبَكُمْ وَيَزِدُّكُمْ إِلَى خَيْرٍ مِمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِكُمْ. (۱۶۰)

«قاتلان برادرانمان را که در میانتان بصرمی‌برند به‌ما سپارید تا قصاص کنیم، آنگاه من شما را وامی‌گذارم و دست‌از شما برمی‌دارم تا با شما میان روبرو شوم شاید خداوند دل‌های شما را دگرگون سازد و به‌احوالی بهتر از آنچه دارید بازتان گرداند... آنان در پاسخ امام گفتند: «ما همگی قاتلان برادران شما ایم و همگی، ریختن خون ایشان و شما را روا می‌شمیریم...» (۱۶۱)!

از آن پس، علی^(ع) ناگزیر شد در برابر ایشان راه دیگری در پیش گیرد ولی چنانکه دانستیم، تاپیکار را آغاز نکردند، از نبرد با آنها خودداری نمود. چیزی که باید یادآور شد آنستکه خوارج با پیش آمدن نبرد نهروان بکلی از میان نرفتند چرا که پاره‌ای از ایشان در آن جنگ شرکت نکرده بودند و پس از پایان جنگ در کوفه رفت و آمد داشتند.

بلاذری گزارش کرده است که علی^(ع) پس از پیکار نهروان ۴۰۰ تن از خوارج را که زخم برداشته و نمرده بودند، به‌قبائشان سپرد و اجازه نداد که یا رانش‌آنان را بکشند! (۱۶۲) با اینهمه، عبدالرحمن بن ملجم مرادی که از باقی ماندگان خوارج بود، تصمیم به قتل امیرمؤمنان گرفت. ابن ملجم، از ساکنان مصر (از قبیلۀ کنده) بسود و در جریان شورش بر ضد عثمان، رهسپار مدینه شد و سپس، در کوفه اقامت گزید. (۱۶۳) پیش از فاجعه قتل علی^(ع) از لطف و احسان امام برخوردار شده

(۱۶۰) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۸۳ مقایسه شود با: البداية

والنهاية، ج ۷، ص ۳۱۵. (۱۶۱) - «فقالوا: كلنا قتلتهم و كلنا نستحل دمهم و دماءكم»!

(تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۸۳). (۱۶۲) - «وجد علی (ع) ممن رمق أربعائة، فدفعهم إلى عشاءهم و لم یجهز علیهم» (أنساب الأشراف، ص ۲۷۴ و ۲۷۵).

(۱۶۳) - تاریخنا مئطبری، اثر بلعمی، ج ۲، ص ۶۷۱.



بود و هنگامی که در تاریکی سپیده دم با شمشیر مسمومش بر علی زخم زد، همان شعار خوارج را تکرار نمود و گفت: الْحُكْمُ لِلَّهِ يَا عَلِيُّ لَأَلِكُ! (۱۶۴) حکم از آن خداست ای علی، نه از آن تو!.. علی گفت: فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، شَأْنُكُمْ بِالرَّجُلِ! (۱۶۵) سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم، اینمرد را دستگیر کنید..، آنگاه دستور داد که ابن ملجم را به نزدش آورند و چون دیده‌امام برا و افتاد، فرمود: «أَيُّ عَدُوِّ اللَّهِ، أَلَمْ أَحْسِنْ إِلَيْكَ؟ أَيُّ دُشْمَنِ خَدَا، أَيَا مِنْ بِي تُو نِيكِي نَكْرَدَم؟ ابْنِ مَلْجَمِ بِاسْمِ دَا د: آری! اَمَامِ كُفْت: فَمَا حَمَلَكُ عَلِيُّ هَذَا؟ بِسْ چِه چيزي تورا به اينكار واداشت؟ كُفْت: مَنْ شَمِيرَم رَا چهل روز با مدادان، تيز كردم و از خدا خواستم كه بدترين آفریدگان را با آن بكشد! اَمَامِ فَرْمُود: لَا أَرَاكَ إِلَّا مَقْتُولًا بِهِ، وَ لَا أَرَاكَ إِلَّا مِنْ شَرِّ خَلْقِهِ! جزاين نمی بینم كه خودت با آن كشته می شوی و از بدترین آفریدگان خدایي! (۱۶۶)»

و شگفت آنكه حسن بن علی با همان شمشیر، ابن ملجم را به قتل رساند و جز يك ضربت بدو نزد! زیرا امام وصیت کرده بود كه: ... يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا الْفَيْتَنَكُم تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ، تَقُولُونَ قَتَلْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قُتِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَلَا لَا يُقْتَلَنَّ إِلَّا قَاتِلِي، أَنْظِرْ يَا حَسَنُ إِنْ أَنَا مِتُّ مِنْ صَرْبَتِهِ هَذِهِ، فَأَضْرِبْهُ صَرْبَةً يَضْرِبُهَا لِأَتَمَثِلُ بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْمَثَلَةَ وَ لَوْ أَنَّهَا بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ! (۱۶۷)

(۱۶۴) - أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۴۹۲.

(۱۶۵) - الكامل، اثر مبرد، (باب الخوارج)، ص ۳۸ و أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۴۹۲.

(۱۶۶) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۱۴۵ و الكامل فی تاریخ، ج ۳، ص ۳۹۰.

(۱۶۷) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۱۴۸ مقایسه شود بما: نهج البلاغه، وصیت شماره ۴۷.



«... ای پسران عبدالمطلب شمارا نیابم که در خون مسلمانان افتید و بهانه آورید که: امیرمؤمنان کشته شد، امیرمؤمنان کشته شد! بدانید که جز کشنده من کسی نباید کشته شود. ای حسن، بنگر که اگر من از ضربت اینمرد مُردم، تنها یک ضربت برا و بزن و پس از مردنش، اعضای وی را پاره پاره مکن که من بارها از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: از بریدن اعضاء مردگان پرهیز کنید، هر چند سگ گزنده باشد...!»

امام پس از این وصیت، جز لا اِلهَ إِلَّا اللهُ سخنی نگفت و این ذکر را چندان تکرار کرد که دیده از جهان فرو بست و روح بزرگش به قدسیان پیوست.^(۱۶۸) و بدینسان جهان اسلام، بزرگترین رهبر خود را پس از رسول خدا (ص) در ماه رمضان از سال چهارم هجری قمری در شهر کوفه از دست داد.

۱۴

میراث خلفای راشدین در بین النهرین

بین النهرین از روزگار خلفای راشدین، اموری چند را به میراث برد که مهمترین آنها «دیانت اسلام» بود. و نیز از مآثر دوران مزبور می توان به «وحدت زبان» اشاره نمود که با انتشار زبان عربی در بین النهرین، دیگر زبانها بتدریج متروک شدند و در اینکار خواندن قرآن و نماز و استماع حدیث و رفت و آمد صحابه، تأثیری بسزا داشت. پیدا است که وحدت زبان در تفاهم اقوام مختلف با یکدیگر تا چه اندازه مؤثر تواند بود.

علاوه بر این، پس از دوران خلفای راشدین، دوشهر بزرگ کوفه و بصره محل اجتماع شاعران و ادیبان عرب قرار گرفت و قواعد نحو عربی در ایندو شهر تدوین شد و مکتب های نحوی (کوفی، بصری) در آنجا پدید آمدند که دیدگاه های گوناگون هر کدام را در کتاب:

(۱۶۸) - «ثمّ لم یبق إِلَّا بلائله إِلَّا اللهُ حَتَّى قَبِضَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةِ أَرْبَعِينَ» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۱۴۸).



«الإِنصافُ فی مسائلِ الخِلافِ بَینَ النَّحوِیِّینَ البَصَریِّینَ وَالكُوفِیِّینَ» اثر ابوالبرکات عبدالرحمن ابن انباری می‌توان ملاحظه کرد و چنانکه مورخان آورده‌اند سرچشمه این علوم، بدست‌علسی (ع) گشوده شد و او بود که مبانی نحو را کشف کرد و اصول آنرا به شاگردش ابوالاسود دؤلی آموخت و دست‌ورداد تا آنرا پیگیری کند و گسترده سازد. ^(۱۶۹) بعلاوه، از زمان خلفاء، «نظام قضائی جدید»ی در بین النهرین جریان رفت که سرآغازش را از دوران خلافت عمر باید دانست چه خلیفه دوم ضمن نامه‌ای به ابوموسیٰ اشعری - که در آن هنگام والی کوفه بود- اصول قضاء اسلامی را تبیین کرد و قواعدی را یادآور شد که لازم بود در آنجا اجراء و تنفیذ گردد از قبیل آنکه:

الْبَیِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ.

«گواه آوردن، وظیفه مدعی است و سوگند خوردن، برعهده انکار

کننده است...»

الصُّلْحُ جَائِزٌ بَیْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا أَحَلَّ حَرَامًا أَوْ حَرَّمَ حَلَالًا.

«سازش در مرافعات، میان مسلمانان جایز است مگر سازشی که

حرامی را حلال یا حلالی را حرام گرداند...»

مَنْ ادَّعَى حَقًّا غَائِبًا أَوْ بَیِّنَةً فَأَضْرَبَ لَهُ أَمَدًا يَنْتَهِي إِلَيْهِ.

«کسی که ادعای داشتن حقی یا شاهی را نمود که در مجلس

داوری غائب بود، برای او زمان معینی را مقرر دارد (تا گواه

خود را بیاورد)».

و امثال اینها (۱۷۰)

با ورود علی (ع) به بین النهرین و داوریهای حیرت‌انگیزی که

(۱۶۹) - به: الفهرست، اثر محمدبن اسحاق ندیم، چاپ مصر، ص ۶۶ و نزهة الألباء فی طبقات الأدباء، اثر ابن انباری، ص ۱۳، و انباه الرواة علی انباه النعاه، اشرقفتی، ج ۱، ص ۴ نگاه کنید.

(۷۰) - برای دیدن متن کامل این نامه به: سنن الدار قطنی، ج ۴، ص ۲۰۶ و ۲۰۷ و السنن الکبری، اثر بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۵ نگاه کنید.



از امام سرزد، دانش قضائی در آن سرزمین، گسترش یافت و میراث گرانبهایی از علم مزبور برای مسلمانان بجای ماند.
 از علوم قضائی که بگذریم در بین النهرین «نظام داری و مالی» ویژه‌ای به جریان افتاد که از زمان خلافت عمر بنیانگذاری شد. وضع دیوان و تقسیم زمینها به اراضی صلح و عنوة و صوافسی و تعیین ضریب خراج و تقسیم عراق به ولایات مختلف و ایجاد دارالاماره برای هر ولایت... از اموری بود که بین النهرین از آن دوران به میراث برد

همچنین تسامحی که از روزگار خلفای راشدین درباره اقلیت‌های مذهبی (أهل ذمه) بکار رفته بود، تا مدت‌ها در بین النهرین باقی ماند و این سنت پسندیده حفظ شد.^(۱۷۲)

دانشهای دینی همچون علم تفسیر و فقه و حدیث از عصر خلفاء در کوفه و بصره و دیگر نواحی رواج یافت و در این باره بویژه امیر مؤمنان علی (ع) نقش مهم و مؤثری داشت چنانکه خطبه‌های بلند و توحیدی وی، الهام بخش متکلمان اسلام گردید و از روایات تفسیری او و همچنین شاگرد زبده اش عبداللّه بن عباس، مسلمانان در فهم معانی قرآن، بسیار سود جستند و آثار فقهی امام، بوسیله فرزندان و شاگردانش در بین النهرین و دیگر نواحی پراکنده گشت

(۱۷۱) - در این باره کتابهای مستقلی تألیف شده که نبوغ امام را در کشف جرائم و حل مشکلات قضائی نشان می‌دهند (به عنوان نمونه به کتاب: عجائب احکام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، روایة علی بن ابراهیم بن هاشم، به اهتمام سید محسن امین عاملی، چاپ دمشق نگاه کنید) و سخن مروی از پیامبر خدا (ص) را بیاد می‌آورند که فرمود: أفضی امتی علی در میان امت من، علی در داوری از همه برتر است» (به کتاب: أخبار القضاة، اثر محمد بن خلف معروف به وکیع، چاپ لبنان، ص ۸۸ بنگرید).

(۱۷۲) - نرمی و تسامح با اهل ذمه از روزگار عمر تا عصر عباسیان، در بین النهرین پایدار ماند و تنها فترتی که در این دوران پیش آمد در زمان حجاج بن یوسف، فرماندار سفاک عراق بود.



(به عنوان نمونه: مُسند زید بن علی (ع) آراء فقهی امام را در بیشتر ابواب فقه، با زگومی‌کند.)

بلحاظ سیاسی، نهضت‌های پرشوری که پس از دوران خلفای راشدین در بین التّهرین پدید آمد، همچون نهضت حسینی (ع)، قیام توابعین، نهضت زید بن علی (ع)، قیام علویان... همگی از تعالیم امام علی (ع) در ستیز باستمگری و استبداد، بهره‌گرفتند و خود را بدو منسوب می‌داشتند.

پایان

مآخذ کتاب:

- | | |
|----------------------|----------------------------------|
| کتاب الهی | ۱- قرآن کریم |
| ابن هشام | ۲- السیرة النبویة |
| أبو جعفر طبري | ۳- تفسیر جامع البیان |
| أبو الفضل طبرسي | ۴- تفسیر مجمع البیان |
| بیهقی | ۵- السنن الکبری |
| دارقطني | ۶- سنن الدار قطني |
| مالک بن أنس | ۷- الموطأ |
| ابن حجر عسقلاني | ۸- فتح الباری بشرح صحیح البخاری |
| سیوطي | ۹- الإیتقان في علوم القرآن |
| عثمان بن سعید داني | ۱۰- المقتنع |
| ابن أبي داؤد سجستاني | ۱۱- المصاحف |
| عبد الهادي فضلي | ۱۲- القراءات القرآنيّة |
| مارغني | ۱۳- دليل الحيران على مورد الظمان |
| أبو جعفر طبري | ۱۴- تاريخ الأمم و الملوك |
| ابن أثير | ۱۵- الكامل في التاريخ |
| بلاذري | ۱۶- فتوح البلدان |



مآخذ كتاب

- واقدي
دينوري
قاضي أبو يوسف
أحمد أمين
جمال الدين محدث
جرجي زيدان
دكتور زرين كوب
توماس أرنولد
إبن خرداذبه
مقدسي
ابن كثير
نصر بن مزاحم
بلاذري
ثقي
يعقوبي
إبن أبي الحديد
محمد عبده
خطيب
أبي ابن الحديد
ابن عبد ربّه
إبن شعبه
نوح جاحظ
إبن قتيبه
إبن حجر عسقلاني
علي بن ابراهيم
بلعمي
- ١٧ - فتوح الشام
١٨ - الأخبار الطوال
١٩ - الخراج
٢٠ - فجر الإسلام
٢١ - روضة الأحاب
٢٢ - تاريخ التمدن الإسلامي
٢٣ - تاريخ ايران بعد از اسلام
٢٤ - تاريخ گسترش اسلام
٢٥ - المسالك و الممالك
٢٦ - أحسن التّاسيم في معرفة الأقاليم
٢٧ - البداية و النّهاية
٢٨ - وقعة صفين
٢٩ - أنساب الأشراف
٣٠ - الغارات
٣١ - تاريخ اليعقوبي
٣٢ - شرح نهج البلاغة
٣٣ - شرح نهج البلاغة
٣٤ - مصادر نهج البلاغة و أسانيد
٣٥ - العلويات السبع
٣٦ - العقد الفريد
٣٧ - تحف العقول
٣٨ - البيان و التّبيين
٣٩ - عيون الأخبار
٤٠ - الإصابة في تمييز الصحابة
٤١ - عجائب أحكام أمير المؤمنين (ع)
٤٢ - تاريخنامه طبري



مآخذ كتاب بين النهرين در روزگار خلفاي راشدين	
ژورژ رو	٤٣ - بين النهرين
مبّرد	٤٤ - الكامل (باب الخوارج)
وكيع	٤٥ - أخبار القضاة
زيد بن علي (ع)	٤٦ - مسند الإمام زيد (ع)
ابن أنباري	٤٧ - الإنصاف في مسائل الخلاف
ابن أنباري	٤٨ - نزهة الألباء في طبقات الأدباء
قفطي	٤٩ - إنباه الرواة على أنباه النُّحاة
ابن باجّه	٥٠ - تدبير المتوحّد
شيخ مفيد	٥١ - الإرشاد
كُليني رازي	٥٢ - الأصول من الكافي
كُليني رازي	٥٣ - الرّوضة من الكافي
ابو عمرو كُشي	٥٤ - اختيار معرفة الرّجال
ابراهيم پور داؤد	٥٥ - ترجمة گاتها
موسى حوان	٥٦ - ترجمة ونديداد
محمد معين	٥٧ - مزديسنا و ادب پارسي
اكبر داناسرشت	٥٨ - ترجمة الآثار الباقية
ممقاني	٥٩ - مقباس الهداية في علم الدرّاية
مُرج شحاته فنواتي	٦٠ - المسيحيّة و الحضارة العربيّة
محمد بن اسحق نديم	٦١ - الفهرست
ابو حيان اندلسي	٦٢ - شرح التّسهيل
ابن منظور	٦٣ - لسان العرب
جوهرى	٦٤ - الصّحاح في اللّغة
محمود مصطفى	٦٥ - الأدب العربي و تاريخه
ابن دُرّيد	٦٦ - الإشتقاق
خالد عبد المنعم عاني	٦٧ - موسوعة العراق الحديث



**MESOPOTAMIA IN THE ERA
OF FIRST CALIPHS
(KHOLAFAE RASHEDIN)**

BY :

MOSTAFA HOSAINI TABATABAIE

TEHRAN / IRAN

2002



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly